

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱۵
مثال سی و یکم: مثال‌های کافران	۱۷
دورنمای بحث	۱۷
شرح و تفسیر	۱۷
حجاب مستور چیست؟	۱۸
مسحور یعنی چه؟	۲۰
اسلحه منکران خدا	۲۱
واقعیت‌های نهفته در برجسب‌ها	۲۲
چرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شاعر می‌خواندند؟	۲۳
پیام تربیتی آیات مذکور	۲۴
مثال سی و دوم: مستکبران و مستضعفان	۲۵
دورنمای بحث	۲۷
ارتباط آیات مثل با آیات پیشین	۲۷
شکستن ارزش‌های کاذب از اهداف انبیاست	۲۸
شرح و تفسیر آیه مثل	۳۱
مرض غرور را از دو راه می‌توان درمان کرد:	۳۳

- عاقبت انسان مغرور ۳۴
- عبرت بگیرید ۳۹
- پیام‌های آیه :
- ۱- زمان تأثیر توبه ۴۱
- ۲- بی‌اعتباری دنیا ۴۴
- ۳- دقت در انتخاب دوست ۴۵
- ۴- ولی مؤمنان کیست؟ ۴۸
- مثال سی و سوم : زندگی دنیا** ۵۱
- دورنمای بحث ۵۱
- شرح و تفسیر ۵۲
- زندگی دنیا به چه چیز تشبیه شده است؟ ۵۴
- تفاوت این آیه و آیه ۲۴ سوره یونس ۵۵
- پیام‌های آیه :
- ۱- تنوع گیاهان نشانه قدرت الهی ۵۶
- ۲- «باقیات صالحات» چیست؟ ۵۸
- مباحث تکمیلی :
- ۱- زندگی دنیا چیست؟ ۶۰
- ۲- دنیا از دیدگاه روایات ۶۲
- ۳- این همه روایات در مذمت دنیا چرا؟ ۶۸
- تحلیل روایات ۶۸
- مثال سی و چهارم : تنوع مثال‌های قرآن** ۷۱
- دور نمای بحث ۷۱
- آیا آیه فوق از امثال القرآن است؟ ۷۱
- شرح و تفسیر ۷۲
- پیام‌های آیه :
- ۱- تنوع مثال‌های قرآن ۷۴
- ۲- ممنوعیت جدال ۷۸
- مثال سی و پنجم : توحید و شرک** ۸۱
- دور نمای بحث ۸۱

۸۱	شرح و تفسیر
	پیام‌های آیه :
۸۲	۱- منظور از پرندگان گویشتخوار، هوی و هوس است.
۸۳	۲- منظور از «ریح» در آیه، شیطان سرکش است.
۸۳	۳- مشرک آرامش ندارد.
۸۵	۴- مشرک از خود اراده‌ای ندارد.
۸۵	اهمیت توحید
۹۱	مثال سی و ششم: بت پرستی
۹۱	دورنمای بحث
۹۲	ماهیت بت پرستی
۹۴	روش‌های مبارزه با بت پرستی
۹۷	شرح و تفسیر آیه مثل
۹۹	۱- آیا در آیه مثل تشبیهی وجود دارد؟
۹۹	۲- آیا مگس موجود کوچکی است؟
۱۰۰	پلی به سوی توحید در ماه توحید
۱۰۳	مثال سی و هفتم: ذات بی‌مانند خدا
۱۰۴	دورنمای بحث
۱۰۴	این آیه مشتمل بر دو مثال است
۱۰۴	آیا مثال زدن برای ذات خداوند جایز است؟
۱۰۷	شرح و تفسیر
۱۰۷	۱- اثر هدایت
۱۰۷	۲- اثر تربیت
۱۰۸	۳- ایجاد قدرت و حرکت
۱۰۹	۴- رفع موانع حیات
۱۱۲	چیزهایی که به نور تشبیه شده است
۱۱۴	چراغ در طول تاریخ
۱۱۶	شرح و تفسیر
	پیام‌های آیه :
۱۱۷	۱- منظور از نور خدا چیست؟

- ۲- منظور از «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورٍ مِّنْ يَّشَاءُ» چیست؟ ۱۱۸
- چگونه ایمان خود را تقویت کنیم؟ ۱۲۱
- ۱- آشنایی با قرآن ۱۲۲
- ۲- دقت در اسرار آفرینش ۱۲۲
- ۳- تقوی و پرهیزکاری ۱۲۳
- ۴- توسلات و دعا ۱۲۳
- مباحث تکمیلی:
- تفسیرهای مختلف برای یک آیه! ۱۲۴
- الف- تفسیر فلسفی آیه نور ۱۲۷
- ب- تفسیر روایی آیه نور ۱۲۸
- مثال سی و هشتم: سراب زندگی** ۱۲۹
- دور نمای بحث ۱۲۹
- شرح و تفسیر ۱۳۰
- پیام‌های آیه ۱۳۴
- ۱- آیا این مثل برای دنیای کفار است، یا برای آخرت آنها؟ ۱۳۴
- ۲- اسلام، دین کیفیت است نه کمیت ۱۳۶
- مثال سی و نهم: اعمال مشرکان** ۱۳۹
- دور نمای بحث ۱۳۹
- شرح و تفسیر ۱۴۰
- پیام‌های آیه :
- ۱- چرا اعمال کافران؟ ۱۴۲
- ۲- «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» اشاره به چیست؟ ۱۴۳
- ۳- جبر یا اختیار؟ ۱۴۴
- مباحث تکمیلی:
- ۱- جلوه‌هایی از نور ایمان ۱۴۵
- ۲- نشانه ایمان ۱۴۸
- مثال چهلم: پست‌ترین انسان‌ها** ۱۴۹
- دور نمای بحث ۱۴۹
- شرح و تفسیر ۱۴۹

پیام آیه :

۱۵۷ عزّت در سایه ایمان

۱۵۹ مثال چهل و یکم : تکیه بر غیر خدا

۱۵۹ دورنمای بحث

۱۶۰ اهمّیت توحید

۱۶۰ شرح و تفسیر

پیام‌های آیه :

۱۶۱ ۱- بت پرستی‌های جدید!

۱۶۲ ۲- تار عنکبوت یکی از آیات بزرگ الهی

۱۶۴ ۳- فلسفه مثال به حیوانی ضعیف

۱۶۵ ۴- ارزش علم و دانش

مباحث تکمیلی :

۱۶۶ از تاریخ عبرت بگیریم

۱۶۷ آیا تکیه بر غیر خدا، تکیه بر تار عنکبوت نیست؟

۱۶۹ مثال چهل و دوم : توحید مالکیت

۱۶۹ دورنمای بحث

۱۷۰ شاخه‌های توحید

۱۷۰ ۱- توحید ذات

۱۷۱ ۲- توحید صفات

۱۷۱ ۳- توحید افعالی

۱۷۲ ۴- توحید حاکمیت

۱۷۳ ۵- توحید مالکیت

۱۷۴ شرح و تفسیر

پیام‌های آیه :

بحث تکمیلی :

۱۷۷ برده داری از دیدگاه اسلام

۱۸۱ مثال چهل و سوم : پیروزی اقلیت و شکست اکثریت

۱۸۳ دورنمای بحث

۱۸۳ شرح و تفسیر

پیام‌های آیات هیجده گانه :

- ۱- از کمی نفرات نترسید ۱۸۸
- ۲- اتحاد رمز پیروزی ۱۸۹
- ۳- برنامه ریزی در کارهای تبلیغی ۱۸۹

مثال چهل و چهارم : شرک و توحید

- دور نمای بحث ۱۹۱
- توحید خمیرمایه اصول و فروع دین ۱۹۲
- شرح و تفسیر ۱۹۴

پیام‌های آیه :

- ۱- وحدت مبدأ تصمیم‌گیری‌ها ۱۹۶
- علی علیه السلام مصداق کامل آیه مثل ۱۹۶

مثال چهل و پنجم : عیسی‌ای مسیح علیه السلام

- دور نمای بحث ۲۰۱
- معنای «مثال» در استعمالات قرآن ۲۰۲
- آیا آیه مورد بحث جزء امثال القرآن است؟ ۲۰۴

پیام آیه :

- غوغاسالاری نشانه جاهلیت ۲۰۶

مثال چهل و ششم : اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

- دور نمای بحث ۲۰۸
- شأن نزول آیه مثل ۲۰۸
- توصیف اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تورات ۲۱۱
- علی علیه السلام نمونه کامل ویژگی‌های پنجگانه ۲۱۴
- مثل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در انجیل ۲۱۶

پیام‌های آیه :

- ۱- اسلام دین جهانی است. ۲۱۸
- ۲- مثال مذکور شامل همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌شود! ۲۲۱

مثال چهل و هفتم : غیبت

- دور نمای بحث ۲۲۵

۲۲۶	معرفی اجمالی سوره حجرات
۲۲۶	شرح و تفسیر
	پیام آیه :
۲۳۱	قیح و زشتی فوق العاده غیبت
	مباحث تکمیلی :
۲۳۱	۱- سرانجام غیبت کننده
۲۳۳	۲- خود مان را فریب ندهیم!
۲۳۳	۳- غیبت در لباس تقدس!
۲۳۵	مثال چهل و هشتم: نزدیکی خدا به انسان
۲۳۵	دور نمای بحث
۲۳۵	سیری در آیات قبل از آیه مثل
۲۴۰	شرح و تفسیر آیه مثل
	پیام آیه :
۲۴۱	آثار ایمان به نزدیکی خداوند
	مباحث تکمیلی :
۲۴۱	۱- مثال های دیگری در مورد نزدیکی خدا به انسان
۲۴۲	۲- سخنی از امام کاظم (ع)
۲۴۳	مثال چهل و نهم: مثالی دیگر برای زندگی دنیا
۲۴۳	دور نمای بحث
۲۴۴	شرح و تفسیر
۲۴۷	پیام های آیه :
۲۴۷	۱- دنیا فریبنده، گذرا و ناپایدار است.
۲۴۹	۲- هدف از آفرینش
۲۵۱	مثال پنجاهم و پنجاه و یکم: یهود
۲۵۲	دور نمای بحث
۲۵۲	تاریخ یهود در مدینه
۲۵۳	شان نزول آیات فوق
۲۵۴	شرح و تفسیر

پیام‌های آیه :

- ۱- دشمنان اسلام قدرتمند نیستند! ۲۵۷
- ۲- سرچشمهٔ اختلاف جهل و نادانی است. ۲۵۷
- ۳- تکیه بر منافقان خطاست! ۲۵۸
- ۴- تاریخ گذشتگان چراغ راه آیندگان ۲۵۸
- ۵- شیطان و منافقین در یک مسیر حرکت می‌کنند! ۲۵۹

مثال پنجاه و دوم : جاذبهٔ فوق العادهٔ قرآن ۲۶۱

- دورنمای بحث ۲۶۱
- جاذبهٔ شگفت‌انگیز قرآن ۲۶۲
- شرح و تفسیر ۲۶۳
- پیام آیه :

هیبت و عظمت قرآن ۲۶۵

مثال پنجاه و سوم : عالمان بی عمل ۲۶۷

- دورنمای بحث ۲۶۷
- شأن نزول ۲۶۸
- شرح و تفسیر ۲۶۸
- پیام‌های آیه :

- ۱- «حُمِّلُوا... ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوا» ضرب‌المثلی عام و فراگیر! ۲۶۹
- ۲- چرا «حمار»؟ ۲۷۰
- ۳- نکتهٔ تعبیر به «اسفار» نه «کتاب» ۲۷۱
- ۴- هدایت، قابلیت لازم دارد. ۲۷۱
- ۵- آیهٔ مثل شامل هر عالم بی عملی می‌گردد! ۲۷۲
- ترسیم چهرهٔ عالمان بی عمل در روایات ۲۷۳

مثال پنجاه و چهارم : ویژگی‌های منافقان ۲۷۵

- دورنمای بحث ۲۷۵
- اوصاف منافقین ۲۷۶
- شرح و تفسیر ۲۷۶
- پیام آیه :

معیار سنجش نفاق ۲۸۱

مباحث تکمیلی:

- ۱- منافق کیست؟ ۲۸۱
- ۲- خطرات منافقین ۲۸۳
- الف: داستان إفک! ۲۸۳
- ب: کار شکنی منافقین در حدیبیه ۲۸۴
- ج: ترور نافرجام پیامبر اسلام ﷺ توسط منافقان! ۲۸۵
- د: اجتماع منافقان در سقیفه! ۲۸۶
- مثال پنجاه و پنجم: میزان، ضابطه است نه رابطه!** ۲۸۹
- دور نمای بحث ۲۸۹
- بررسی اجمالی سوره تحریم ۲۹۰
- داستان تحریم ۲۹۰
- شرح و تفسیر ۲۹۲
- پیام آیه:
- معیارِ نجات، عمل صالح است. ۲۹۴
- مثال پنجاه و ششم: استقامت همسر فرعون** ۲۹۷
- دور نمای بحث ۲۹۷
- شرح و تفسیر ۲۹۸
- پیام‌های آیه:
- ۱- استقلال فکری ۳۰۰
- ۲- چرا آسیه تقیه نکرد؟ ۳۰۱
- ۳- شکنجه عامل تکامل یا وسیله شکست! ۳۰۲
- قصه ایمان آوردن آسیه ۳۰۲
- مثال پنجاه و هفتم: مریم بنت عمران** ۳۰۷
- دور نمای بحث ۳۰۷
- شرح و تفسیر ۳۰۸
- تفاوت این مثال با مثال‌های قبل ۳۰۹
- پیام‌های آیه:
- ۱- عفت سرمایه‌ای بس بزرگ ۳۱۲
- ۲- اراده، عامل اصلی افعال و کردار! ۳۱۳

مثال پنجاه و هشتم: تصویری از مؤمنان و کافران ۳۱۵

دور نمای بحث ۳۱۵

نگاهی به آیات قبل از آیه مثل ۳۱۶

شرح و تفسیر ۳۱۸

مشکلات و معایب حرکت خزندگان ۳۱۹

پیام آیه :

ایمان سرچشمه همه خوبی ها ۳۲۰

مؤمن کیست؟ ۳۲۱

مراتب ایمان! ۳۲۱

مثال پنجاه و نهم: افراد بخیل ۳۲۳

دور نمای بحث ۳۲۴

شرح و تفسیر ۳۲۴

پیامهای آیات فوق :

۱- انحصار طلبی بلایی خطرناک! ۳۳۰

۲- هدف از بلاها و عذابها ۳۳۱

۳- رابطه «گناد» و «قطع روزی» ۳۳۲

۴- لجاجت یا باز گشت؟ ۳۳۲

۵- رابطه «تسییح» و «توبه» ۳۳۳

مثال شصتم: موضع گیری در مقابل سخن حق ۳۳۷

دور نمای بحث ۳۳۷

شرح و تفسیر ۳۳۷

پیامهای آیه :

۱- قرآن «ذکر» و پیامبر «تذکر دهنده» است ۳۴۱

۲- ندای حق را باید گوش داد! ۳۴۳

۳- اسباب تذکر ۳۴۳

* * *

فهرست آیات ۳۴۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

سخن گفتن پیرامون زوایای مختلف قرآن - تنها نسخه شفابخش دردها و آلام بشر و تنها کتاب آسمانی محفوظ از تحریف و دستکاری - کاری بس دشوار است. به این جهت، دست به دامن معصومین علیهم السلام می‌زنیم که طبق حدیث ثقلین همیشه با قرآن بوده و خواهند بود و چنگ زدن به دامن آنها در سایه قرآن موجب نجات و رستگاری است. از میان احادیث و روایات بسیار فراوانی که در این زمینه وجود دارد، در این جا تنها به یک حدیث از امام رضا علیه السلام - که از جاودانگی و طراوت همیشگی کتاب خدا سخن می‌گوید - قناعت می‌کنیم؛ فرمود:

هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ... الْمُوَدِّي إِلَى الْجَنَّةِ، وَالْمُنْجِي مِنَ النَّارِ، لَا يَخْلُقُ عَلَى الْأَزْمِنَةِ وَلَا يَعْتُ عَلَى الْأَلْسِنَةِ، لِأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ لَزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ، بَلْ جُعِلَ دَلِيلَ الْبُرْهَانِ وَالْحُجَّةِ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ؛ قرآن ريسمان محکم (ارتباط) خداوند (با خلق او) است...؛ قرآن هدایت کننده به سوی بهشت و نجات دهنده از آتش (دوزخ) است و بر اثر گذر زمانها، کهنه نمی‌شود و زبانهای گوناگون، آن را به انحطاط نمی‌کشاند؛ چرا که قرآن برای زمان خاصی قرار داده نشد بلکه راهنمای برهان و حجت بر کل انسان گردید.

قرآن مجید دارویی است شفابخش برای تمام انسان‌ها در تمام دورانها. قرآن همیشه و برای همه کس، مطالب تازه و نو دارد و هیچگاه نباید به آنچه

مفسران عالیقدر تاکنون گفته و نوشته‌اند، بسنده کرد که این خود قدر شناسی از قرآن و عدم معرفت کافی نسبت به این عطیه بزرگ و بی بدیل الهی است. به این جهت کتاب‌های تفسیری جدید اغلب مطالب تازه‌تر و کامل‌تری نسبت به تفاسیر پیشینیان دارد؛ هرچند زحمات و تلاش‌های پر ارزش گذشتگان نباید فراموش شود.

کتاب حاضر

این کتاب، حاصل سه دوره از جلسات تفسیر قرآن در ماه مبارک رمضان است که توسط مرجع عالیقدر جهان تشیع، مفسر قرآن کریم، حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی «مدظله العالی» بیان شده است.

این مجموعه که حاصل مطالب تنظیم شده و مدوّن فرموده‌های معظم له است، پس از تحقیق لازم پیرامون مدارک و منابع آن، به عنوان جلد دوم «امثال القرآن» و مشتمل بر سی مثال قرآنی دیگر به شیفتگان معارف الهی و قرآنی تقدیم می‌گردد. در پایان لازم می‌دانم از تمامی عزیزانی که به نوعی در تهیه و نشر این اثر ارزشمند مساعدت داشته‌اند، مخصوصاً از حجة الاسلام آقای دهقانی که زحمت مقابله قسمت عمده آن را متقبل شدند، تقدیر و تشکر کنم.

پیشاپیش از پیشنهادها و انتقادهای شما خوانندگان فاضل، که در تکمیل این اثر در چاپ‌های بعد مؤثر خواهد بود، قدردانی می‌کنم.

خداوندا! ما را با قرآن زنده بدار!

با قرآن بمیران!

و با قرآن محشور فرما!

آمین یا رب العالمین.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

حوزه علمیه قم - ابوالقاسم علیان نژادی

بهار ۸۰

مثال‌های کافران

خداوند متعال، در آیه ۴۸ سوره اسراء، می‌فرماید:

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا الْاَمْثَالَ فُضِّلُوا فَلَا يَسْتَتِطِيعُونَ سَبِيلاً

ببین چگونه (کفار) برای تو مثل‌ها زدند؛ در نتیجه گمراه شدند، و نمی‌توانند راه حق را پیدا کنند.

دورنمای بحث

این مثال بر خلاف مثال‌های گذشته و آینده است؛ زیرا مثل‌هایی که خداوند مطرح کرده است، برای روشن شدن مطالب پیچیده عقلی و دور از حس است؛ ولی آیه مثل اشاره به مثل‌هایی دارد که از زبان کفار درباره وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است؛ از این رو، هدف خداوند از بیان مثل‌ها، هدایت مردم و هدف کفار از بیان مثل‌ها، گمراهی آنان است.

شرح و تفسیر

برای روشن شدن این که کفار چه مثل‌هایی برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیان کرده‌اند، بساید به آیات قبل از آیه مثل رجوع کرد؛ خداوند در آیه ۴۵ سوره اسراء

چنین می‌فرماید:

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّشْتُورًا

ای پیامبر! هنگامی که به تلاوت و قرائت قرآن (مجید) می‌پردازی، بین تو و کسانی که ایمان به جهان آخرت ندارند، حجاب مستوری قرار می‌دهیم.

حجاب مستور چیست؟

مفسران در معنا و تفسیر «حجاب مستور» دیدگاه‌های مختلف دارند: برخی معتقدند که منظور پرده واقعی و حقیقی است که مانع از دیدن افراد یا اشیاء پشت پرده می‌شود. هنگامی که پیامبر ﷺ مشغول تلاوت قرآن می‌شد، بین آن حضرت و کفار پرده‌ای حایل می‌شد که آنها صدای آن حضرت را می‌شنیدند ولی خود آن حضرت را نمی‌دیدند. «مستور» در اینجا به معنای «نامرئی» است؛ یعنی، بین کفار و پیامبر، پرده نامرئی وجود داشت که با چشم دیده نمی‌شد. فلسفه این پرده نامرئی، این بود که به هنگام تلاوت قرآن، پیامبر آیاتی را قرائت می‌کرد که باعث خشم و غضب کفار می‌شد؛ مثل آیاتی که در مذمت بت‌ها و مشرکان و یا آیاتی که درباره پیروزی آینده اسلام و مانند آن نازل می‌شد ممکن بود کفار با شنیدن این آیات، در حال خشم و غضب بر پیامبر هجوم آورند و صدمه‌ای بر آن حضرت وارد سازند. به این جهت، هنگام تلاوت آیات قرآن، خداوند آن پرده نامرئی را حایل می‌کرد.^۱

برخی دیگر از مفسران بر این اعتقادند که جمله «حجاباً مستوراً» کنایه از حجاب معنوی، لجاجت، تعصب، جهل و عداوت است. این صفات زشت که در مشرکان عصر پیامبر ﷺ وجود داشت، برای آنان به صورت حجابی درمی‌آمد که مانع از فهم

۱. مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۱۸.

آیات قرآن می‌شد. قرآنی که برای همه مایه هدایت و روشنی قلب‌هاست، در این افراد به خاطر وجود این حجاب‌های پنهانی اثر نمی‌کرد.^۱

بنابر هر یک از دو تفسیر، آیه در مقام بیان این مفهوم است که چنین حجابی در بین پیامبر ﷺ و کفار وجود داشته که مانع از نفوذ آیات قرآن در آنان می‌شده است.

در آیه ۴۶ همان سوره می‌فرماید:

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِّرْتُمْ بَكَ فِي الْقُرْآنِ وَخَذَهُ وَلَوْ عَلَى أَذْبَارِهِمْ نُفُورًا

و بر دل این کفار پرده‌هایی می‌افکنیم که این پرده‌ها مانع فهم آنها می‌شود و در گوش‌هایشان سنگینی قرار می‌دهیم تا حرف حق را نفهمند و قرآن را نشنوند و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، آنها پشت می‌کنند و از تو روی برمی‌گردانند.

لجاجت و تعصب کار را به آنجا می‌رساند که به جای آن که از باطل روی گردان شوند، از حرف حق روی می‌گردانند، و بدترین بلا برای کفار لجوج همین است.

از این رو قرآن در آیه ۷ سوره نوح ﷺ از زبان آن حضرت تعبیر عجیب و تکان‌دهنده‌ای دارد، می‌فرماید:

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَاصْرُؤْ وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا

و من هر زمان آنها را دعوت کردم که [ایمان بیاورند و] تو آنها را ببامری، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود بپچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند.

آن قدر مردم زمان حضرت نوح ﷺ لجوج و نادان بودند که نه تنها انگشتان را در گوش خود فرو می‌کردند، بلکه از جهت محکم‌کاری، لباس‌ها را نیز بر سر می‌کشیدند

۱. تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۷.

تا حرف حق را نشنوند.

خداوند همه ما را از بلای خانمان سوز لجاجت و تعصب بد حفظ فرما!
در آیه ۴۷ همان سوره نیز می فرماید: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا» آیه به این مطلب اشاره دارد که برخی از مشرکان از قرآن فرار می کنند و برخی دیگر به آن گوش می سپارند؛ ولی هدف آنها از این استماع، شیطننت است و می خواهند به این وسیله عیب جویی کرده، مانع هدایت مردم شوند. به این جهت، با هم نجوا و گفتگو می کردند و می گفتند: «این مرد (پیامبر) که این آیات قرآن را می خواند «مسحور» است و شما (مسلمانان) جز از انسان مسحور، پیروی نمی کنید!»
بنابراین، یکی از مثل هایی که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می زدند، مثل «مسحور» بود.

مسحور یعنی چه؟

عرب جاهلیت فکر می کرد که بعضی از افراد بر اثر جن زدگی دیوانه شده اند؛ یعنی جن در آنها حلول کرده^۱ و آنها را «مجنون» می خواندند و فکر می کردند که دیوانگی بعضی دیگر بر اثر سحر ساحران است و آنها را مسحور می دانستند.
بنابراین، مشرکان در مثل خود پیامبر را به انسان مسحور تشبیه می کردند تا شاید بتوانند با این کار از اثرات سخنان جذّاب و گویای پیامبر جلوگیری نمایند.

* * *

از آیه شریفه مثل استفاده می شود که مشرکان بیش از یک مثل - که بدان اشاره شد - برای پیامبر مطرح می کردند که برخی از آنها: مسحور؛ مجنون؛ کاهن^۲؛ ساحر و شاعر است.

۱. به همین جهت گاهی دیوانگان را کتک می زدند تا جن از بدن آنها خارج شود.

۲. کاهن به کسی گفته می شود که از آینده خبر می دهد و غیب گوئی می نماید و معروف است که کاهنان با شیطان ها و جن ها ارتباط دارند و خبرها را از آنها کسب می کنند.

اسلحه منکران خدا

در طول تاریخ بشر، پیامبران و جانشینان آنان، امامان معصوم و جانشینان خاص و عام آنها، علما، فقها و تمامی کسانی که در خط آنها بوده‌اند، مورد اتهام منکران خدا قرار گرفته و می‌گیرند و آنان انواع تهمت و برچسب را بر این پیوندگان راه حق و حقیقت می‌زدند تا با این نسبت‌های دروغین و زشت، مردم حق‌جو و تشنه معارف الهی را از اطراف آنها پراکنده سازند؛ همان‌گونه که در انقلاب اسلامی ایران، همگان شاهد بودند که دشمن ناتوان پیوسته چه تهمت‌ها و برچسب‌هایی را به انقلابیون، حضرت امام (رحمه الله) و یاران باوفای او می‌زدند؛ ولی می‌دانیم که دروغ فروغی ندارد و خورشید حقیقت، هیچ‌گاه در پشت ابر پنهان نمی‌ماند.

در میان تهمت‌ها و برچسب‌هایی که به پیامبر اسلام ﷺ زده‌اند، دو برچسب آن، که حتی به سایر پیامبران نیز نسبت داده‌اند، بسیار شایع بوده است؛ آن دو عبارتند از: «ساحر» و «مجنون». از این رو، قرآن مجید می‌فرماید:

كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ^۱

این‌گونه است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشد، مگر این که آنها گفتند: او ساحر یا دیوانه است!

ولی همان‌طور که گذشت این برچسب‌ها و مثل‌ها برای اغفال مردم، مؤثر واقع نشد؛ به همین جهت، مرتب برچسب‌ها و تهمت‌ها را عوض می‌کردند و گاهی هم ضد و نقیض می‌گفتند؛ مانند برچسب ساحر و کاهن و مجنون که با هم متناقضند؛ زیرا سحر و غیب‌گویی، هوش و حافظه فراوانی می‌خواهد و یک شخص مجنون و دیوانه هرگز نمی‌تواند ساحر یا کاهن شود.

۱. سورة ذاریات، آیه ۵۲.

واقعیت‌های نهفته در برجسب‌ها

در این برجسب‌ها و تهمت‌های دشمن، واقعیت‌هایی نیز وجود دارد که دشمن آن را ناخواسته منتشر می‌سازد؛ مثلاً، آنها به پیامبر ﷺ می‌گفتند: «تو مجنون و مسحور هستی!» فلسفه این نسبت ناروا این بود که آن‌ها می‌گفتند: «ما به نزد پیامبر رفتیم و گفتیم چرا شما آئین جدیدی آورده‌ای؟ اگر هدف از این کار اندوختن مال و ثروت است، ما تو را ثروتمندترین مرد مکه خواهیم کرد و اگر زن و همسر می‌خواهی، بهترین و زیباترین زنان مکه را به ازدواج تو درمی‌آوریم و اگر طالب ریاست و مقامی، ما تو را رئیس خود قرار می‌دهیم!»

اما پیامبر ﷺ در جواب همه آنها می‌گوید: «اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهید، هرگز از دین و آئین خود دست نمی‌کشم!»^۱ با این جواب صریح پیامبر ﷺ، کفار مکه می‌گفتند: آیا چنین انسانی که زیباترین زنان و بهترین پست و مقام و بیشترین مال و ثروت را رها کرده و دعوت به توحید می‌کند، دیوانه نیست؟!

آری! همواره خداپرستان از دید دنیاپرستان دیوانه هستند! خداپرست وقتی که در کوچه و خیابان مال گمشده‌ای را بیابد، با سعی فراوان در پی صاحبش می‌گردد؛ این کار از دیدگاه دنیاپرستان دیوانگی است؛ زیرا عقل در دیدگاه دنیاپرستان، دنیاپرستی است و پاکی و تقوا از نظر آنها جنون و دیوانگی است!

بنابراین، از این برجسب دشمنان درمی‌یابیم که پیامبر اسلام ﷺ شخصی بوده که اصول اسلام را با هیچ چیز معامله و معاوضه نمی‌کرده است و به همین جهت او را مجنون و مسحور می‌خواندند.

از اینکه او را کاهن می‌خواندند، معلوم می‌شود که آن حضرت از اخبار غیبی به گونه‌ای خبر می‌داد که خطایی در آن نبود و به واقعیت می‌پیوست؛ از این رو، در

۱. سیره ابن هشام، جلد اول، صفحه ۲۶۵ (به نقل از «فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام» صفحه ۱۰۹).

آیات اولیّه سورۀ روم آمده است:

غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ
سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ
يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رومیان مغلوب شدند [و این شکست] در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از [این] مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد در چند سال؛ همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد [از این شکست و پیروزی] و در آن روز، مؤمنان [به خاطر پیروزی دیگری] خوشحال خواهند شد به سبب یاری خداوند؛ و او هر کس را بخواهد یاری می‌دهد؛ و او صاحب قدرت و رحیم است.

روم از ایران شکست خورد و بنابر اشاره آیه، طولی نکشید که روم دوباره بر ایران غلبه پیدا کرد و همزمان با پیروزی روم، مسلمانان نیز به پیروزی دست یافتند؛ وقتی کفار به این خبر غیبی مقرون به واقعیت پیامبر اکرم ﷺ واقف شدند، چاره‌ای نیافتند جز این که نسبت «کھانت» به حضرت دهند؛ ولی همان طور که گذشت، این برچسب نیز از اخبار غیبی مقرون به واقعیت آن حضرت حکایت دارد.

چرا حضرت رسول اکرم ﷺ را شاعر می‌خواندند؟

زیرا آیات قرآن به قدری فصیح و بلیغ و موزون بود و مردم را به سوی خود جذب می‌کرد که کفار چاره‌ای نداشتند، جز این که بگویند: «پیامبر شاعر است» در حالی که قرآن مجید در آیه ۶۹ سورۀ یاسین، در پاسخ به آنها می‌فرماید:

وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ

ما هرگز شعر به او (پیامبر) نیاموختیم، و شایسته او نیست [که شاعر باشد]؛ این [کتاب آسمانی] فقط ذکر و قرآن مبین است.

نسبت شاعری به پیامبر ﷺ نیز حکایت از جذابیّت، لطافت و ظرافت قرآن دارد.

نسبت «جادوگری و ساحری» به پیامبر نیز کاشف از اثرات مهم معجزات آن حضرت است؛ آنها که در مقابل معجزات بحق و واقعیت دار آن حضرت، عاجز شدند، به تهمت و برچسب جادوگری تمسک جستند. داستان زیبای «اسعد بن زراره» - که مشروح آن در جلد اول این کتاب گذشت - در این باره گواه و شاهد خوبی است.

پیام تربیتی آیات مذکور

آیات مذکور به ما می آموزد که اگر بخواهیم به حقیقت دست یابیم، باید حجاب های درون را کنار بزنیم؛ مخصوصاً حجاب تکبر، تعصب، خودخواهی، لجابت و مانند آن؛ اگر این حجاب ها دریده نشود، باطل در درون انسان، حق جلوه می کند؛ این حجاب ها در هر بخشی از زندگی انسان امکان دارد به وجود آید، در این لحظه است که آدمی از راه حق گریزان می شود. از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی می فرماید:

مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَغْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ^۱

کسی که به اندازه سر سوزنی تعصب بی جا در قلبش باشد، خداوند در روز قیامت او را در زمره اعراب جاهلیت محشور می کند.

بنابراین، برای دیدن حق باید حجاب تعصب را کنار زد.

* * *

۱. میزان الحکمه، باب ۲۷۴۳، حدیث ۱۲۷۳۳.

مستکبران و مستضعفان

آیات دوازده گانهٔ سورهٔ کهف (۳۲-۴۳)، سی و دومین مثل قرآنی مورد بحث را تشکیل می دهد؛ خداوند متعال در این آیات می فرماید:

وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ
حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ
تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَزَّ نَآ خِلَا لَهُمَا نَهْرًا وَ كَانَ لَهُ نَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ
يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِّتْ إِلَى
رَبِّي لَا جَدَنَ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ
بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا لَّكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي
وَ لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا وَ لَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَى أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَ وَلَدًا فَعَسَى رَبِّي أَن يُوَفِّيَنَّ خَيْرًا
مِّنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا أَوْ
يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا وَ أَحِيطَ بِشَمْرِهِ فَاصْبِرْ يَقْلُوبُ

كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا؛

[ای پیامبر!] برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم و گرداگرد آن دو [باغ] را با درختان نخل پوشانیدیم و در میانشان زراعت پربرکتی قرار دادیم؛ هر دو باغ، میوه آورده بود، [میوه‌های فراوان]، و چیزی فروگذار نکرده بود؛ و میان آن دو، نهر بزرگی جاری ساخته بودیم.

صاحب این باغ، درآمد فراوانی داشت؛ به همین جهت، به دوستش - در حالی که با او گفتگو می‌کرد - چنین گفت: «من از نظر ثروت از تو برتر و از نظر نفرت نیرومندترم!» و در حالی که نسبت به خود ستمکار بود، در باغ خویش گام نهاد و گفت: «من گمان نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود! و باور نمی‌کنم قیامت برپا گردد! و اگر به سوی پروردگارم بازگردانده شوم [و قیامت در کار باشد]، جایگاهی بهتر از این جا خواهم یافت.

دوست [با ایمان] وی - در حال گفتگو با او - گفت: «آیا به خدایی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی؟! ولی من کسی هستم که «اللَّهُ» پروردگار من است و هیچ‌کس را شریک پروردگارم قرار نمی‌دهم.

چرا هنگامی که وارد باغت شدی، نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته است؟! قَوْتُ [و نیرویی] جز از ناحیه خدا نیست. و اگر می‌بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم [مطلب مهمی نیست].

شاید پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد؛ و مجازات حساب شده‌ای از آسمان بر باغ تو فرو فرستد، به گونه‌ای که آن را به زمین بی‌گیاه لغزنده‌ای مبدل کند.

و یا آب آن در اعماق زمین فرو رود، آن گونه که هرگز نتوانی آن را به دست آوری.

[به هر حال عذاب الهی فرا رسید،] و تمام میوه‌های آن نابود شد؛ و او به خاطر هزینه‌هایی که در آن صرف کرده بود، پیوسته دست‌های خود را به هم می‌مالید - در حالی که تمام باغ بر داربست‌هایش فرو ریخته بود - و می‌گفت: «ای کاش کسی را همتای پروردگارم قرار نداده بودم!»
و گروهی نداشت که او را در برابر [عذاب] خداوند یاری دهند و از خودش [نیز] نمی‌توانست یاری گیرد.
در آنجا ثابت شد که ولایت [و قدرت] از آن خداوند بر حق است. اوست که برترین ثواب و بهترین عاقبت را [برای مطیعان] دارد!

دورنمای بحث

مثالی که در این دوازده آیه - که از طولانی‌ترین مثل‌های قرآن است - بیان شده، مَثَل افراد مؤمن و کافر یا مَثَل افراد مستکبر و مستضعف است که قرآن این دو گروه را به دو نفری تشبیه کرده است که یکی بسیار ثروتمند و مغرور به مال و ثروت خویش و دیگری انسانی مستضعف، ولی مؤمن و خداشناس است، که سرانجام به سبب ناسپاسی، تمام ثروت آن مرد مغرور نابود شد و این امر موجب بیداری او از خواب غفلت گشت. در این مَثَل نکات ظریف و لطیفی نهفته است که بدان خواهیم پرداخت.

ارتباط آیات مثل با آیات پیشین

چرا خداوند متعال، آیات دوازده گانه مَثَل را در این سوره در ضمن آیات (۳۲-۴۴) مطرح نموده است؟ آیا ارتباطی بین این آیات، و آیات گذشته وجود دارد؟
پاسخ: اگر به آیات قبل مراجعه کنیم، درمی‌یابیم که آیات مذکور به هم مرتبط هستند و به همین سبب، بیان مثل فوق در این سوره لازم به نظر رسیده است.
از این رو، خداوند در آیه ۲۸ همین سوره می‌فرماید:

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا

[پیامبر ما!] با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند و تنها رضای او را می‌طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است!

در شأن نزول آیه شریفه بالا آمده است که عده‌ای از ثروتمندان مشرک عرب به خدمت پیامبر اسلام ﷺ شرفیاب گشته، عرض کردند: «ما مایل هستیم که جزء اصحاب و یاران شما به شمار آییم و به جرگه مسلمانان بیوندیم و توحید و رسالت را بپذیریم؛ ولی در اطراف شما انسان‌های فقیر و نیازمندی وجود دارد که برای ما ناخوشایند است در کنار آنها بنشینیم؛ زیرا آنها با ما تناسبی ندارند؛ سلمان‌ها، ابوذر‌ها، صهیب‌ها، خباب‌ها و مانند آنان را از خود دور کن! این افراد پا برهنه آستین پاره را از گرد خود پراکنده ساز تا ما ثروتمندان بر گرد تو حلقه بزنیم!»^۱

بر همین اساس، آیه شریفه فوق - که معیار و منطق اصلی اسلام را با خود به ارمغان آورده است - نازل شد و خداوند وظیفه پیامبر ﷺ را در این مسأله روشن ساخت.

شکستن ارزش‌های کاذب از اهداف انبیاست

از اهداف مهم پیامبران و اولیای خداوند - مخصوصاً پیامبر گرامی اسلام ﷺ - شکستن ارزش‌های کاذب بوده است؛ برای این که در نظر مردم بت‌پرست عصر جاهلیت، «ثروت و مال» بالاترین ارزش‌ها به شمار می‌رفته و اکنون نیز در دنیای ما، این ارزش کاذب حاکم است و تازمانی که این نوع ارزش‌ها بر جوامع حکومت کند،

۱. تفسیر نمونه، جلد ۱۵، صفحه ۴۱۴.

دنیا به سامان نخواهد نشست.

آن هنگام که حضرت رسول گرامی اسلام ﷺ مبعوث گشت و از دین نوپای اسلام خبر داد، برخی از مشرکان مکه به یکدیگر گفتند:

بیایید خبر جدیدی برایتان داریم! کودکی یتیم و بی مال و ثروت ادّعی نبوّت و رسالت از سوی خداوند می کند! مگر این مسأله امکان دارد! اگر قرار بود خداوند کسی را به سوی ما بفرستد، چرا از میان این همه ثروتمندان مکه و طائف کسی را انتخاب نکرد! (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ)^۱

علّت این که مشرکان مکه این سخن را می گفتند، این بود که بالاترین ارزش در نزد آنها مال و ثروت بود. هنگامی که حضرت موسی علیه السلام فرعون را به دین الهی دعوت کرد، فرعون در حالی که به وضع ظاهری موسی علیه السلام می نگریست، با خنده گفت: «مگر چوپان هم پیامبر می شود! من با این همه ثروت و قدرت، تسلیم یک چوپان بشوم!» آری! قدرت و ثروت، ارزش والای آن مردم به شمار می رفت و پیامبران برای شکستن این ارزش های نادرست مبعوث شدند. قرآن مجید در آیات متعدّدی از یک سو، دنیا و ارزش های دنیایی، همچون مال و ثروت و فرزند را، بازیچه می شناسد^۲ و از سوی دیگر، ارزش حقیقی و واقعی را تقوا معرفی می کند.^۳

از این رو، خداوند در سوره زخرف آیه ۳۳ می فرماید:

«اگر مردم گمراه نمی گشتند، ما به کفّار آن قدر پول و ثروت می دادیم که سقف های خانه هاشان را از نقره بسازند و نردبان های نقره ای درست کنند، تا بدانید پول و ثروت ارزش واقعی نیست!»

در آیه ۵۳ همین سوره نیز آمده است که فرعون درباره نبوّت حضرت موسی علیه السلام

۱. سوره زخرف، آیه ۳۱.

۲. این مضمون در آیات متعدّدی، از جمله آیه ۳۲ سوره انعام، ۶۴ سوره عنکبوت، و ۳۶ سوره محمد، آمده است.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۳.

به اطرافیان و درباری‌ها و مردم مصر گفت: «اگر موسی راست می‌گوید چرا دستبندهای طلا به او داده نشده است!» یعنی پیامبر باید ثروتمند باشد! پیامبران مبعوث گشتند تا این توهّمات باطل را از بین ببرند و این ارزش‌های دروغین را بشکنند؛ آیه شریفه مَثَل نیز برای شکستن این ارزش‌های کاذب نازل شده است.

«وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»

پیامبر ما! تو باید با سلمان‌ها، ابوذر‌ها، بلال‌ها، صهیب‌ها و مانند آنها بسازی! زیرا این گونه افراد، کسانی هستند که صبح و شام به درگاه خداوند روی می‌آورند و در مقابل خداوند به خاک می‌افتند. اگرچه این افراد، پاهایشان برهنه و انسان‌های فقیر و بی‌چیزی هستند؛ ولی قلب آنها مملوّ از نور ایمان و معرفت خداوند بزرگ است.

«وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا.»

از این مسلمانان پاک باخته چشم بر مدار! مبدا زینت حیات دنیا، ثروت و اموال ثروتمندان، زرق و برق دنیای آنان، تو را بفریبد! از این گونه افراد که قلبشان از یاد ما غافل است، اطاعت و پیروی مکن!

«وَ اتَّبِعْ هَوْيَهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»

این ثروتمندان تابع هوی و هوس خویش هستند و تمام کارهایشان افراط و تفریط است!

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که اسلام از آن مستضعفان و زجرکشیدگان است، نه ثروتمندان و خودبرتربینان!

این منطق برای برخی تعجّب‌آور بود؛ به همین جهت برای رفع این تعجّب و حیرت، خداوند برای افراد مستکبر و مستضعف مثالی زد تا مسأله برای همگان کاملاً روشن شود.

شرح و تفسیر آیه مثل

«وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ؛ [پیامبر ما!] برای آنان مثال آن دو مرد را بزن!»

در این که آیا آن دو نفر، دو برادر بوده‌اند و یا دو دوست، بین مفسران اختلاف است: برخی معتقدند که آن دو، برادر بودند که هشت هزار درهم از پدر به آنها ارث رسیده بود. یکی از آنان مقدار کمی از آن چهار هزار درهم (سهم الارث) خویش را برای مخارج خود نگه داشت و با آن وسایل ساده‌ای برای زندگی تهیه کرد و بقیه را انفاق نمود؛ ولی دیگری تمام سهم الارث را به مصرف خود رسانید و درهمی از آن را در راه خدا انفاق نکرد و صاحب سرمایه و باغ و زندگی مرفهی گشت که آیات مذکور اشاره به داستان این دو برادر دارد.

برخی دیگر بر این اعتقادند که آن دو، دوست بودند و نسبتی با یکدیگر نداشتند.^۱ از مفاد آیات قرآن استفاده می‌شود که نظریه دوم صحیح است؛ بنابراین، مراد از «رجلین» در آیه شریفه، دو دوست است، نه دو برادر.

مطلب دیگری که از مفاد آیات می‌توان استفاده کرد، این است که - علی‌رغم تصور بعضی - آیات صرفاً به عنوان مثل بیان نشده، بلکه داستان حقیقی و واقعی است که در تاریخ گذشته رخ داده و خداوند آن را در قالب مثل بیان داشته است.

جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا؛

ما برای یکی از آن دو دوست، دو باغ مملو از انگور که گرداگردش را درختان خرما احاطه کرده بود و در میان این دو باغ، زراعت مفصلی وجود داشت، قرار دادیم.

كُلْنَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ

هر دو باغ میوه‌های فراوانی داشت؛ به گونه‌ای که از چیزی فروگذار نکرده بود

۱. مرحوم طبرسی رحمته الله در مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۶۸، به هر دو نظریه اشاره کرده است.

و چشمه‌ای جوشان نیز از میان این باغ‌ها جوشیدن گرفت و باغ از نظر آب خودکفا شده بود.

از عبارت «وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا» در می‌یابیم که آب باغ مذکور قبلاً از خارج تأمین می‌شده است؛ ولی اکنون خودکفا شده، آب آن از داخل تأمین می‌گردد.

«فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا» - انسان‌های کم ظرفیت و مغرور وقتی به نوایی می‌رسند خود را گم می‌کنند و گویا از زمین و زمان طلبکارند! برخی از آنان اگر به مقامی برسند دوستان قدیمی و دیرینه خویش را که سال‌ها در کنار هم بوده‌اند، به فراموشی می‌سپارند و هنگام برخورد با آنها، به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویا اولین باری است که او را می‌بیند. این باغدار ثروتمند مغرور نیز انسان کم ظرفیتی است؛ وقتی باغ سرسبز و پر میوه‌اش را - که چشمه‌هایی در میان آن روان است - می‌بیند، مغرور می‌شود و به دیگران فخر می‌فروشد و نگاهی فخرآمیز به دوست قدیمی و مؤمن فقیر خود می‌کند و می‌گوید: «دارایی و ثروت و سرمایه من از تو بیشتر و کارگران و کشاورزان من از تو افزون‌تر هستند!

«وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» - این باغدار ثروتمند کم ظرفیت مغرور، در حالی که نسبت به خویشتن ظلم می‌کرد وارد باغ خویش شد و گفت: فکر نمی‌کنم این باغ من نابود شدنی باشد! این باغ همیشه آباد و سرسبز خواهد ماند! نه خزانی خواهد داشت، نه آفتی خواهد گرفت و خلاصه از بین نخواهد رفت!

جمله «وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» به این نکته اشاره دارد که هر ظالمی ابتدا بر خود ظلم می‌کند، سپس بر دیگران؛ همان گونه که انسان‌های نیکوکار، نخست خود از کار نیک خویش بهره‌مند می‌گردند و سپس دیگران.

به هر حال، این ثروتمند مغرور خدا را فراموش کرد، و از یاد برد که همان خدایی که این باغ را آباد کرده است، می‌تواند در یک لحظه آن را نابود سازد؛ به گونه‌ای که هیچ اثری از آن نماند.

«وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» - سرانجام به خاطر فخر فروشی، غرور و فراموشی خدا، منکر قیامت و روز جزا شد تا به آنجا که به دوست خود گفت: فکر نمی‌کنم قیامتی در کار باشد! آنچه درباره روز قیامت و جهان پس از مرگ می‌گویند صحیح نیست؛ زیرا اگر قیامتی در کار باشد، باید بمیریم و اگر بمیریم باید از اموال و باغ‌ها و زراعتان جدا شویم و من هم که نمی‌خواهم از دنیایم جدا شوم پس مرگ و قیامت را انکار می‌کنم!

سپس گفت: بر فرض که قیامتی در کار باشد، در آن سرا نیز من مقرب‌تر خواهم بود؛ چون اگر مقرب نبودم، خداوند این قدر مال و ثروت به من نمی‌داد؛ این ثروت فراوان دلیل بر تقرب بیشتر من است پس من در جهان آخرت نیز - اگر وجود داشته باشد - از تو در درگاه الهی مقرب‌ترم!

بسیاری از ثروتمندان این گونه تصور می‌کنند در حالی که نمی‌دانند این‌ها امتحان الهی است و چه بسا بلای جان آنها گردد!

«قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» - رفیق مؤمن در یادل فقیرش، که دوست خود را از نظر روحی مریض دید، به فکر معالجه او برآمد، و با یک روانشناسی جالب به مداوای بیماری غرور او پرداخت؛ زیرا بیماری اصلی او غرور بود که آن هم از فراوانی نعمت نشأت گرفته بود. اگر غرورش درمان می‌شد، بقیه امراض روحی‌اش نیز معالجه می‌شد.

مرض غرور را از دوراه می‌توان درمان کرد:

۱- انسان مغرور را به گذشته‌اش بازگردانیم؛ به زمان کودکی‌اش که حتی قدرت حفظ آب دهانش را نداشت؛ به زمانی که در رحم، به صورت جنینی بود که تمام وجودش از خون تغذیه می‌شد و هیچ کس جز خدا قادر به کمک کردن به او نبود؛ به قبل از عالم جنین، زمانی که نطفه گندیده‌ای بیش نبود که هر انسانی از دیدن آن متنفر

است و به قبل از آن که خاک بی‌ارزشی بیش نبوده است.

۲- دیگر این که آینده را برای او تداعی دهیم؛ دست او را گرفته به همراه خود به قبرستان ببریم و به او بگوییم: در این قبرها که می‌بینی انسان‌هایی خفته است که روزی چون من و تو، انسان‌های قوی و پولداری بودند ولی با تمام ثروت و دارایی خود مُردند؛ جسد آنها کم‌کم متلاشی شد و جز استخوان، چیزی باقی نماند؛ استخوان‌ها هم با گذشت زمان، نابود می‌شود و تنها سنگ قبری باقی می‌ماند، پس از مدّتی سنگ قبر هم از بین می‌رود و جز نامی در تاریخ، هیچ چیز از او باقی نمی‌ماند و تاریخ نیز پس از مدّتی او را به فراموشی می‌سپارد، گویی چنین انسانی اصلاً به دنیا نیامده است!

خواجه در ابریشم و ما در گلیم عاقبت ای دل همه ما در گلیم

عاقبت انسان مغرور

انسان‌های مغرور در گذشته و حال، عاقبت خوشی نداشته‌اند و سرانجام سقوط کرده‌اند.

در زمان حکومت رضاخان قُلدر، شخصی به نام «تیمور تاش» وزیر دربار شد. او انسانی قُلدر، مغرور و خطرناک بود. قدرت زیادی داشت، به گونه‌ای که چرخاننده اصلی دستگاه سلطنت شمرده می‌شد.

روزی، که علمای تهران در مجلسی جمع شده بودند، خبر دادند وزیر دربار می‌آید. این انسان سرمست از بادۀ غرور به مجلس علما وارد شد و نشست، او که از شراب غرور بی‌هوش و مست بود، گفت: «شما می‌گویید این جهان خدایی دارد! من می‌توانم هزار دلیل ارائه دهم که خدایی وجود ندارد!» جمعیت علما نگاهی به این انسان مغرور کردند و علاوه بر این که کسی در مقابل این آدم قُلدر جرأت حرف زدن نداشت و حرف در او تأثیری نداشت، او را لایق پاسخ ندانستند. به هر حال این

مجلس تمام شد و تیمور تاش رفت.

اما روزگار، همیشه بر وفق مراد نمی چرخد؛ چیزی نگذشت که تیمور قلدرِ مغرور - که همه کاره سلطنت بود - مورد غضب شاه قرار گرفت و به زندان افتاد؛ مدتی را در زندان انفرادی به سر برد و سرانجام نیز محکوم به اعدام شد. در روزهایی که در زندان بود، یکی از علما با خود گفت: اکنون به ملاقاتش بروم، ببینم در چه وضع و حالی به سر می برد؛ ایشان می گوید: به زندان رفتم، دیدم در اتاقی قدم می زند و این اشعار مولوی را می خواند:

ما همه شیران، ولی شیر عَلم حمله مان از باد باشد دم به دم
حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آن که ناپیداست باد

عجب! این همان تیمور تاش مغروری است که روزی می خواست با هزار دلیل ثابت کند که جهان خدایی ندارد! نزدیک رفتم، گفتم: مرا می شناسی؟ گفت: آری! گفتم: آمده ام تمام هزار دلیل را با یک دلیل باطل کنم! خداوند جهان کسی است که تیمور مغرور قلدر را از اوج قدرت به پشت میله های زندان انداخت! او سری تکان داد و اظهار تأسف کرد.

نردبان این جهان ما و منی است عاقبت این نردبان افتادنی است
لاجرم آن کس که بالاتر نشست استخوانش سخت تر خواهد شکست
آری! انسان های کم ظرفیت و مغرور این گونه اند؛ ولی آدم های پر ظرفیت و متواضع، همانند علی علیه السلام دوران ۲۵ ساله سکوتشان با دوره ۵ ساله حکومتشان هیچ تفاوتی ندارد!

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «سُكْرُ الْغَفْلَةِ وَالْغُرُورِ أَبْعَدُ إِفَاقَةً مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ؛ مستی ناشی از غفلت و غرور عمیق تر از مستی شراب است!» زیرا انسانی که مست شراب است، بعد از لحظاتی از مستی خارج می شود اما انسان مست غرور، گاهی تا دم

مرگ از مستی غرور بر نمی خیزد و تنها سیلی اجل او را هشیار می کند که آن زمان، دیگر وقت گذشته است!

در روایت دیگری از وجود نازنین حضرت امیر علیه السلام آمده است: «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغَرَّةِ!؛ میان شما و علم و دانش حجابی از غرور فاصله شده است!»

بنابراین، باید سعی کنیم با یادآوری گذشته و تفکر در آینده - مخصوصاً نسبت به پس از مرگ - دچار غرور و خودبرتربینی نشویم.

«ثُمَّ سَوَّيْكَ رَجُلًا» - خداوند پس از گذراندن مراحل مختلف جنین - که هر کدام شگفتی های خیره کننده ای دارد - او را تنظیم کرد؛ اگر تنظیم برنامه دقیق الهی نبود و کمترین کم و زیادی رخ می داد، نوزاد ناقص و معلول به دنیا می آمد؛ کور، کر، شش انگشت، بدون دست، بدون پا، ختنی، دوقلوی به هم چسبیده و مانند آنها! شاید یکی از فلسفه های تولد نوزادان ناقص الخلقه، پی بردن به این مرحله مهم آفرینش انسان باشد تا پس از قدرت و قوت یافتن و صاحب مال و ثروت و زن و فرزند شدن، خود را گم نکند و به خود مغرور نگردد و همواره شاکر ولی نعمت خویش باشد. به این جهت، انسان های وارسته به هنگام تولد نوزادشان، از جنس آن سؤال نمی کنند که آیا دختر است یا پسر؟ بلکه از سلامت او می پرسند؛ زیرا دختر و پسر هر دو نعمت خداوند هستند؛ آنچه مهم است، سلامت آنهاست.

«لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا» - پس از این که منطق دوست ثروتمند غافل از خدا، بیان شد و دوست مؤمن فقیر، او را نصیحت کرد - اگرچه تأثیری نگذاشت - رفیق مؤمن، منطق و عقیده خویش را چنین بیان کرد: «عقیده من این است که خداوند، پروردگار من است و من برای او هیچ کس را به عنوان شریک قبول نمی کنم!»

در آیه شریفه ذکر کلمه «رب» از بین اسماء مختلف خداوند، بسیار مهم و دقیق است و به این معناست که او مرا از زمانی که نطفه‌ای بیش نبودم تا کنون، بلکه تا آخر عمر، تحت تربیت خود قرار داده است. اگر تربیت رب قادر نبود، من چیزی نبودم؛ او ولی نعمت و صاحب و مالک من است. مگر می‌شود برای چنین پروردگاری که همه چیز من از اوست، شریک قائل شوم؟!

«وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» - سپس رفیق مؤمن - بعد از بیان منطق و عقیده خویش - رو به رفیق خود کرد و گفت:

چرا هنگامی که وارد باغ بزرگ می‌شوی و درختان پرمیوه سر به فلک کشیده، زراعت‌های وسیع، فضای معطر باغ، سایه‌های خنک و نشاط آور و... را می‌بینی، نمی‌گویی: این، نعمتی است که خداوند عطا کرده است و قوت و قدرتی جز از ناحیه او نیست!

تمام قدرت‌ها و نیروها با عنایت اوست! رفیق من! تو باید تمام این نعمت‌ها را از ناحیه او بدانی و در مقابل این همه لطف و رحمت و نعمت، او را سپاس بگویی، نه این که مغرور شوی! هم خود از آن بخوبی استفاده کن و هم حق یتیمان و فقرا و نیازمندان را پرداز!

«إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنَّ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ» - دوست من! تو فقط به وضع موجود فکر می‌کنی که ثروتمند و پر قدرت هستی و من از نظر مال و ثروت و نفرات از تو ضعیف‌ترم ولی آیا هیچ به آینده فکر کرده‌ای که خداوند قادر است در یک لحظه همه چیز را وارونه کند و بهتر از باغ توبه به من بدهد!^۱ روایاتی که در ذیل این آیه شریفه آمده است، حکایت از این دارد که وضع آن مرد مؤمن فقیر بسیار خوب شد.^۲

۱. به قول شاعر:

در این دُنیه که گه که گه و گه که شود ناگه
به امروزت مشو غره، ز فردایت نه‌ای آگه

۲. تفسیر البرهان، جلد ۲، صفحه ۴۶۹.

«وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا» - کلمه «حُسبان» به معنای تیری است که به هدف می خورد؛ از این جهت که با حساب پرتاب شده است به آن حُسبان گفته اند؛ صاعقه ای که به هدف می خورد نیز حُسبان نامیده می شود، به زلزله ای که هدف را نابود کند نیز حُسبان گویند؛ خلاصه، هر بلای حساب شده مؤثر «حُسبان» است.

این آیه، ادامه گفتار دوستِ مؤمنِ فقیر است که خطاب به دوستش می گفت: ممکن است، خداوند در یک لحظه همه چیز را تغییر دهد و بلای آسمانی و مجازات حساب شده ای از آسمان به باغ و مزرعه تو وارد شود و این باغی که اکنون زیر پوشش درختان پنهان است، با یک صاعقه تبدیل به بیابان شود.

«أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا» - یا این که باغ و مزرعه تو با تمام میوه ها و درختانش در زمین فرو رود و هیچ اثری از آن باقی نماند و تو توانایی انجام هیچ کاری را نداشته باشی؛ همان گونه که این مسأله در برخی از زلزله ها و رانش های زمین اتفاق افتاده است تا جایی که حتی یک روستا به طور کامل در دل زمین فرو رفته است.

بنابراین، نباید به وضع موجود دل بست و مغرور شد؛ بلکه پیوسته باید در اندیشه تحولاتی باشیم که شاید در آینده رخ دهد.

«وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا» - همان طور که دوست مؤمن فقیر گفته بود، بلای آسمانی نازل شد؛ صاعقه ای تمام درختان، میوه ها و زراعت را از بین برد؛ وقتی مرد مغرور وارد باغ و زراعت خود شد، بهت زده تمام آن را از بین رفته دید؛ میوه ها سوخته بودند، درختان نیم سوخته روی هم افتاده بودند و خلاصه، تمام آمال و آرزوهایش را بر باد رفته دید و به سبب هزینه هایی که در آن صرف کرده بود، پیوسته دست های خود را از روی افسوس و حسرت به هم می مالید.

«وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرْوَتِهَا» - این جمله بسیار عجیب، به این معناست که

سقف‌های عمارات بر زمین ریخت و سپس دیوارها و ستون‌ها بر روی سقف‌ها خراب شد، در حالی که معمولاً در صورت خرابی ساختمان، سقف‌ها بر روی دیوارهای خراب شده می‌ریزد.

شاید علت این حادثه این بوده است که ابتدا صاعقه سقف‌ها را خراب کرده است و سپس ستون‌ها و دیوارها بر روی سقف‌ها ریخته شدند.^۱

«وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا» - پس از عذاب الهی و نابود شدن باغ و زراعت و از دست دادن تمام ثروت و سرمایه، این دوست ثروتمند مغرور از مستی غرور خارج شده و می‌گوید: ای کاش هرگز نسبت به پروردگارم مشرک نمی‌شدم و به واسطه شرک، منکر قیامت نمی‌گشتم و به سبب انکار قیامت، مبتلا به مجازات الهی نمی‌گردیدم!

«وَلَمْ تَكُنْ فِتْنَةً يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا» - از دوستان و اطرافیان - که به هنگام وفور نعمت و سرمایه به گرد او می‌چرخیدند - در هنگام مصیبت و فقر خبری نبود؛ گروهی نداشت که او را در مقابل عذاب خداوند، یاری دهند و از خویشان نیز نمی‌توانست یاری بگیرد.

عبرت بگیرید!

شخصی به نام «آقا صادق» در قم زندگی می‌کرد. این مرد که از یک چشم نابینا بود، باغ انگوری داشت، هنگام فرارسیدن فصل انگور، دوستان و رفقا گرداگردش جمع می‌شدند و با احترام و تمجید از او به نام «حاج آقا صادق، حاج آقا صادق» یاد می‌کردند و از انگورها تناول می‌کردند. آن هنگام که فصل انگور می‌گذشت و در باغ بسته می‌شد، دیگر دور آقا صادق خلوت می‌گشت و از آن دوستان خبری نبود؛ بلکه

۱. شاید این تعبیر کنایه از شدت عذاب الهی باشد.

اگر یادی از آقا صادق می‌شد و سخنی از او به میان می‌آمد، دیگر به نام «حاج آقا صادق» خوانده نمی‌شد، بلکه «صادق کوره» لقب می‌گرفت.

آقا صادق در مورد این احوال و دوستان مگس صفت، شعر زیبایی سرود:

تا که باغم داشت انگور عسگری نام من هم بود آصادق قمی
چون که باغم خالی از انگور شد نام من برگشت و صادق کور شد

«هَنَالِکَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا» - دوستی حقیقی و ولایت واقعی از آن خداست و به غیر از خداوند نمی‌توان اعتماد کرد.

در این که کلمه «هنالک» اشاره به این جهان است یا جهان آخرت، بین مفسران اختلاف است. آنچه به نظر می‌رسد، این است که «هنالک» اشاره به هر دو جهان دارد و آیه، ولایت خداوند را در هر دو جهان بررسی می‌کند.

«ولایت» مسأله بسیار مهمی است، این کلمه از ماده «توالی» به معنای دو چیزی است که پشت سر هم می‌آید. ماه شعبان و رمضان را - که بدون فاصله در پی یکدیگر می‌آیند - دو ماه متوالی می‌گویند.

اگر دو طبیب در درمانگاهی به صورت کشیک طبابت کنند و یکی بعد از دیگری مشغول به کار شود، در اینجا نیز می‌گویند: طبابت این دو طبیب متوالی است و از آنجا که دو دوست نیز همیشه همراه یکدیگرند، هر کدام ولی دیگری است و نیز از آنجا که ولی و سرپرست و یار و یاور انسان‌های مؤمن (خداوند)، از آنها جدا نیست، به او ولی گفته می‌شود.

بنابراین، «ولی» به معنای سرپرست، دوست، یار و یاور است.

برخی گفته‌اند ولاء با ولاء فرق دارد: ولاء (به کسر واو) به معنای نصرت و یاری است و ولاء (به فتح واو) به معنای سرپرستی است.

در مقابل، برخی معتقدند که هر دو به یک معنا است و تفاوتی با هم ندارند.

پیام‌های آیه

۱ زمان تأثیر توبه

یکی از مطالبی که از آیات دوازده گانه مثل استفاده می شود، این است که توبه زمان خاصی دارد که اگر آن زمان بگذرد، پذیرفته نخواهد شد. اگرچه طبق روایات فراوانی، در توبه آن قدر وسیع است که انسان‌های آلوده، مجرم و گنه کار می توانند وارد آن بشوند؛ ولی همین در وسیع در سه نوبت بسته می شود:

الف : توبه در زمان نزول بلا

انسانی که گرفتار چنگال بلا شده است، اگر در آن حال توبه کند، چنین توبه‌ای بی اثر است.

از این رو، خداوند در آیه ۶۵ سوره عنکبوت می فرماید:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» - این مشرکان و بت پرستان، هنگامی که بر کشتی سوار می شوند و در امواج خروشان آن گرفتار گشته، و اسیر گرداب‌های خطرناک می گردند، از روی اخلاص، خدا را می خوانند؛ ولی نه این دعا ارزش دارد و نه آن اخلاص سودی خواهد داشت و این توبه مؤثر نخواهد افتاد؛ زیرا این توبه اضطراری و به نوعی اجباری است؛ مانند شخصی که زیر ضربه‌های تازیانه استغفار و توبه کند، همان گونه که چنین استغفار و توبه‌ای پذیرفته نیست، چنان توبه و دعایی نیز پذیرفته نخواهد شد.

همین مشرکان - که به هنگام بلا توبه می کنند و خدای واحد را می خوانند - وقتی طوفان حوادث فرو می نشیند و به خشکی بر می گردند، خدای واحد را فراموش می کنند و دوباره به بت پرستی و شرک روی می آورند.

بنابراین، چنین توبه‌ای پذیرفته نمی شود؛ زیرا توبه آن است که با آن مسیر زندگی انسان عوض شود، در حالی که چنین توبه‌ای مسیر زندگانی مشرکان را تغییر نمی دهد.

توبه‌ای که در پشت میله‌های زندان انجام شود و پس از آزادی فراموش شود، یا در بستر بیماری صورت گیرد و پس از بهبود و سلامت به نسیان سپرده شود، یا در گرداب حوادث انجام شود و پس از فروکش کردن آن شکسته شود، این گونه توبه‌ها پذیرفته نیست زیرا این گونه توبه‌ها عکس‌العمل‌های موقت است که بر اثر شلاق‌های حوادث الهی پدید می‌آید.

ب - توبه گنه‌کاران در هنگام مرگ

وقتی سیلی اجل به گوش انسان نواخته و چشم برزخی او باز شد و یقین به مرگ و وداع با دنیا ایجاد شد، دیگر توبه انسان پذیرفته نخواهد شد چه این که خداوند متعال در آیه ۱۸ سوره نساء می‌فرماید:

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد، می‌گویند الان توبه کردم، توبه نیست؛ و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند؛ اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده‌ایم.

از جمله این افراد، فرعون، طغیانگر بزرگ عصر حضرت موسی عليه السلام است که وقتی چنگال مرگ را دید و خود را در آستانه غرق شدن مشاهده کرد، گفت: «آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ يَهُوُ إِسْرَائِيلُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۱؛ خدایا ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد، و من از مسلمانان هستم!» ولی این توبه قبول نشد و طبق برخی روایات، جبرئیل مشتی از

۱. سوره یونس، آیه ۹۰.

لجن‌های کف رودخانه نیل را بر دهانش زد^۱ و گفت: «الآن؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی!»^۲

آیا بعد از آن همه جنایات، پاره کردن شکم‌های مادران، کشتن نوزادان پسر، ظلم و ستم‌های بی اندازه، آواره کردن بنی اسرائیل، شکنجه نمودن مؤمنان و مانند آن، سزاوار است توبه فرعون پذیرفته شود؟! بنا براین، توبه در آستانه مرگ و هنگامی که چشم برزخی انسان باز شد، پذیرفته نمی‌شود.

ج- توبه به هنگام مشاهده عذاب الهی

بسیاری از مردم با مشاهده عذاب الهی، توبه می‌کنند؛ چنین توبه‌ای نیز بی‌اثر است. خداوند متعال در این رابطه در آیات ۸۴ و ۸۵ سوره مؤمن (غافر) می‌فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ

هنگامی که عذاب شدید ما را دیدند، گفتند: "هم اکنون به خداوند یگانه، ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم." اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان اجرا شده، و آنجا کافران زیانکار شدند.

توبه به هنگام دیدن عذاب اثری ندارد. توبه قوم حضرت نوح علیه السلام به هنگام طوفان، توبه قوم حضرت لوط علیه السلام به هنگام بارش سنگ‌های آسمانی و عذاب‌های دیگر پذیرفته نشد.

۱. تفسیر صافی، مجلد اول، صفحه ۷۶۳.

۲. سوره یونس، آیه ۹۱.

عزیزان! مرگ خبر نمی‌دهد و هر لحظه در کمین است؛ عوامل و علل مرگ بسیار ساده است و برای هر انسانی به راحتی امکان تحقق دارد؛ بنابراین انسان باید در هر لحظه‌ای به درگاه الهی روی آورد و توبه حقیقی کند. مبادا زمانی به خودآییم که درهای توبه بسته شده باشد!

آنچه از آیات فوق برمی‌آید، این است که عدم پذیرش توبه با شرایط مذکور اختصاصی به یک قوم و ملت ندارد، بلکه آن، یک سنت الهی است که در مورد همه اقوام و ملتها جاری می‌شود.

۲ بی اعتباری دنیا

از آیه مثل استفاده می‌شود که اعتباری به اموال، مقامها، ثروتها و نیروی جسمانی نیست. و تکیه زدن بر امور دنیوی غیرخدایی، همانند تکیه زدن بر تار عنکبوت است، بلکه سست‌تر از آن.^۱

قدرت جوانی و زور بازو و نشاط، همیشگی نیست و نباید به آنها مغرور شد. قهرمانانی بودند که بر اثر یک بیماری، ضعیف‌ترین انسان‌ها شدند، پهلوانانی بودند که در آخر عمر قدرت راه رفتن و حرکت کردن نداشتند و نیاز به کمک دیگران داشتند.

پهلوان قدرتمند قمی

پهلوان بسیار نیرومندی در قم بود که از خدمت‌کاران آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) به شمار می‌رفت.^۲ هنگامی که لباس خدمه‌گری حضرت را می‌پوشید، بسیار خوش‌منظر و رعنا بود، با قامتی بلند و پیکری قوی که به هنگام راه رفتن، ابهت و شکوه خاصی داشت. تمام افراد شرور قم از او وحشت داشتند و به

۱. این مطلب در آیه شریفه ۴۱ سوره عنکبوت - که خود یکی از مثل‌های زیبای قرآنی است - آمده است.

۲. خدمت به این بزرگان از افتخارات بزرگ شیعیان است، استاد معظم (آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی «مدظله») نیز از خادمین افتخاری آن حضرت است.

هنگام دیدنش از او فاصله می گرفتند؛ اما همین پهلوان را روزی بر روی ویلچر دیدم که بچه‌ای او را به سوی حرم مطهر جهت زیارت می آورد.

آری! محتاج کمک بچه‌ای بود! در آن لحظه به یاد ایام پهلوانی و قدرتمندی‌اش افتادم، گفتم: آن کجا و این کجا! چه دنیای بی اعتباری! تنها ثروت آن ثروتمند باغدار مغرور، در معرض نابودی و هلاکت نیست؛ بلکه تمام امور دنیوی غیر قابل اعتماد است.

آشپزخانه سلطنتی

یکی از امیران و فرمانروایان خراسان، با یکی دیگر از فرمانروایان آن خطه، اختلاف پیدا کرد و این کشمکش زبانی، تبدیل به جنگ شد. در این جنگ، یکی از این دو امیر شکست خورد و اسیر دیگری شد. روزی در زندان برایش غذا آوردند؛ در آن زمان غذاها را در ظرف‌های دسته‌دار که شبیه سطل بود می ریختند، او غذای داغ را کناری گذاشت تا سرد شود. سگی آمد سرش را داخل سطل کرد؛ چون غذا داغ بود، بی اختیار سرش را بلند کرد. دسته سطل به گردن سگ افتاد؛ آن حیوان وحشت نمود و با سطل فرار کرد، امیر اسیر شکست خورده از دیدن این صحنه با خنده بلندی گفت: دیروز آشپزخانه سلطنتی امیر را چهارصد مرکب حمل می کردند و امروز سگی آش و آشپزخانه امیر را به یغما می برد!^۱

۳] دقت در انتخاب دوست

همان گونه که گذشت، شخص ثروتمند باغدار، در زمان ثروت و قدرت خویش، دوستان و افراد فراوانی داشت و به آنها فخر می فروخت، اما هنگام فقر و ورشکستگی و بدهکاری از آن دوستان خبری نبود. نه آنها به این انسان مغرور

۱. مشروح این داستان را در کتاب چهل حدیث [به شرح رسولی محلاتی]، جلد دوم، صفحه ۵۰۸ مطالعه فرمائید.

شکست خورده کمک کردند و نه خود توانست این همه ناکامی و شکست را جبران کند؛ راستی چرا دوستانش به او کمک نکردند؟
دلیل این مسأله روشن است؛ زیرا آنها دوستان خود او نبودند؛ بلکه دوستان ثروت و قدرت او بودند!

این دغل دوستان که می‌بینی مگس‌اند گرد شیرینی
این گونه دوستان، هنگامی که ثروت و قدرت از بین می‌رود، دوستی و رفاقت آنها نیز به اتمام می‌رسد. برخی، دوست قدرت انسانند؛ قدرت که رفت، دوستی آنها نیز قطع می‌گردد؛ برخی دیگر، دوست جمال انسانند؛ جمال که رفت، دوستی نیز به پایان می‌رسد؛ برخی، دوست ثروت انسانند؛ ثروت که رفت، دوستی هم می‌رود؛ برخی، دوست مقام انسانند؛ با رفتن مقام، دوستی نیز به آخر خط می‌رسد.
در آیات مثل، دوستان ثروتمند باغدار نیز در حقیقت دوستان ثروت و قدرت او بودند، نه دوستان خود او؛ علاوه بر این که چنین دوستانی در زمان ثروت و قدرت نیز دوست حقیقی نیستند، بلکه بلا هستند؛ زیرا این گونه افراد با چنین هدفی، متملقانه و چاپلوسگرانه، خوب را بد و بد را خوب جلوه می‌دهند؛ بنابراین، چنین دوستانی هیچ‌گاه دوستان واقعی نیستند و باید از آنها حذر کرد.

پرسش: دوستان واقعی چه کسانی هستند؟ چه افرادی را باید به عنوان دوست حقیقی انتخاب کرد؟

پاسخ: باید در انتخاب دوست، معیارهایی را در نظر گرفت که جاویدان باشد تا دوستی پایدار بماند. کسانی را دوست خود بدانیم که دوستدار علم، ایمان، تقوا و مانند آن باشند؛ زیرا چنین دوستانی با دگرگونی‌ها و حوادث، محبت آنها متزلزل نمی‌شود و تا زمانی که تقوا، ایمان، علم، آخرت و اعتقاد انسان برقرار باشد، دوستی آنها نیز برقرار خواهد بود. چنان که در روایات نیز به این معیارها اشاره شده است که در این نوشتار به ذکر دو روایت بسنده می‌شود:

۱- حضرت علی علیه السلام در روایت زیبایی می فرماید:

مَوَدَّةُ أَثْنَاءِ الدُّنْيَا تَزُولُ لِأَدْنَى عَرَضٍ يُعْرَضُ^۱

دوستی دنیاپرستان و فرزندان دنیا، به کمترین دگرگونی زایل می گردد.

چنین دوستانی در این حوادث، آن چنان رنگ عوض می کنند که دیگر انسان را نمی شناسند؛ به گونه ای که گویا انسان را هرگز ندیده اند.

۲- در روایت جالب دیگری آن حضرت علیه السلام می فرماید:

وَدُّ أَثْنَاءِ الْآخِرَةِ يَدُومُ لِدَوَامِ سَبَبِهِ^۲

دوستی آخرت جویان و فرزندان آخرت تا زمانی که سبب و علت آن (ایمان و ولایت) وجود داشته باشد، ادامه خواهد یافت.

چنین دوستانی پیوسته - چه در حال اقبال و ادبار دنیا، چه در حال آزادی و اسارت، چه در حال بیماری و سلامت و... - دوستی شان پایدار است.

این دوستان اندک و کمیاب هستند، مخصوصاً در دوره آخرالزمان. از این رو، در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

أَقَلُّ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحُّ يُوْتَقَى بِهِ أَوْ دِرْهَمٌ مِنْ حَلَالٍ^۳

در دوره آخرالزمان، دو چیز بسیار کمیاب است؛ نخست دوست قابل اطمینان و مورد اعتماد و دیگری رزق و روزی و پول حلال.

حقیقتاً هر دوی آن کمیاب است. فرض کنید با زحمت فراوان پول حلالی به دست آورده اید و آن را به حساب بانکی خود واریز کرده اید؛ گرچه پول شما حلال است؛ ولی در بانک پول انسان های رباخوار، غیر معتقد به خمس و زکات - که به پول آنها وجوه شرعیّه تعلق گرفته است -، انسان های دزد که از راه دزدی ارتزاق می کنند،

۱. غرر الحکم، حدیث شماره ۶۸۲۸.

۲. غرر الحکم، حدیث شماره ۱۰۱۱۸.

۳. تحف العقول، صفحه ۴۴.

انسان‌های محترک، قاچاقچیان موادّ مخدر، کم‌فروشان و خلاصه تمام کسانی که به نوعی پول حرام به دست می‌آورند نیز به بانک می‌آید و با پول حلال شما مخلوط می‌شود؛ در این صورت اگرچه به ظاهر تکلیفی بر عهده شما نیست و پول برای شما حلال است، لکن پول‌های مخلوط شده به حرام، اثر وضعی خود را خواهد گذاشت. و شاید به این جهت باشد که در روایتی می‌خوانیم: «در دروه آخر الزّمان همه مردم مبتلا به رباخواری می‌شوند و کسانی هم که رباخوار نیستند، گرد و خاک ربا به آنها نیز سرایت می‌کند.^۱»

به امید روزی که همه مردم در پی کسب روزی حلال باشند و رباخواران از رباخواری، کم‌فروشان از کم‌فروشی، سارقان از سرقت، محترکان از احتکار، گرانفروشان از گرانفروشی، قاچاقچیان از قاچاق موادّ مخدر دست بکشند و همه به رزق و روزی حلال روی آورند.

۴. وَلِیِّ مُؤْمِنَانِ کیست؟

ولّی و سرپرست و یار و یاور مؤمنان در دنیا و آخرت، خداوند عالم قادر است؛ چنان که آیه شریفه ۲۵۷ سوره بقره در این باره می‌فرماید:

اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِیَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

خداوند، ولّی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور می‌برد. از ظلمت کفر به نور ایمان، از ظلمت گمراهی به نور هدایت، از ظلمت اختلاف به نور وحدت، از ظلمت عذاب الهی به نور رحمت خداوند و از ظلمت جهل و نادانی به نور علم و آگاهی هدایت می‌کند.

۱. مجمع البیان، جلد اول، صفحه ۳۹۱.

اما کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند؛ کسانی که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها می‌رانند؛ از نور ایمان و هدایت و وحدت و رحمت خداوند و علم و آگاهی، به ظلمت کفر و گمراهی و اختلاف و عذاب الهی و جهل و نادانی هدایت می‌کنند. و نتیجه کار این انسان‌ها نیز آتش جهنم است و همیشه در آن خواهند ماند.

علاوه بر خداوند، اولیاء الله نیز ولی مؤمنان به شمار می‌روند؛ چه این که خداوند در آیه شریفه ۵۵ سوره مائده می‌فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

بر اساس این آیه، علاوه بر خداوند، پیامبر اسلام ﷺ و حضرت علی علیه السلام نیز ولی مؤمنان هستند.

همچنین بنابر آیات (۳۰ و ۳۱) سوره فصلت، فرشتگان نیز ولی مؤمنان هستند:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تُوعَدُونَ

به یقین کسانی که گفتند: "پروردگار ما خداوند یگانه است" سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است! ما [ولی و سرپرست و] یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم و برای شما هرچه بخواهید در بهشت فراهم است و هرچه طلب کنید به شما داده می‌شود.

۱. علمای شیعه و اهل سنت همگی معترفند که این آیه شریفه در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شده است، شرح این مسأله را در تفسیر نمونه، جلد چهارم، صفحه ۴۲۴ به بعد مطالعه فرمائید.

از این رو که انسان‌ها معصوم نیستند، فرشتگان در دنیا، انسان‌های مؤمن را از حوادث، خطرات و گمراهی‌ها حفظ می‌کنند و این همان «ولایت تکوینی» است. وجود پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام و اولیاءالله برای مؤمنان مایهٔ برکت و آثار معنوی است؛ به این جهت، وقتی از معصوم علیه‌السلام دربارهٔ غیبت امام عصر «عجل‌الله تعالی فرجه الشریف» سؤال می‌شود که چنین امام غایبی چه فایده‌ای دارد؟ امام در جواب می‌فرماید: «همان فایده و اثری که خورشید پنهان در پشت ابر، برای طبیعت دارد، امام غایب نیز برای مؤمنان دارد؛ امام غایب نیز، از پس پردهٔ غیبت، در قلبها اثر می‌گذارد و ولایت تکوینی دارد.^۱

بنابراین، ولی مؤمنان، خداوند، پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام و فرشتگان هستند. البته به شرط آن که انسان در مسیر حضرت حق گام بردارد. اگر ما یک گام به سوی او برداریم، او گام‌های زیادی به سوی ما برخواهد داشت؛ اگر ما «رَبُّنَا اللَّهُ» گفتیم و در پی آن استقامت کردیم، الطاف حضرت امام زمان «عجل‌الله تعالی فرجه الشریف» شامل حال ما می‌گردد، همان گونه که شامل حال برخی گردیده است. باید دست نیاز به سوی آن حضرت بگشاییم تا با عنایات خاصش مشکلات فردی، اجتماعی و سیاسی ما را حل نماید.

* * *

۱. منتخب الاثر، صفحه ۲۷۰، حدیث ۳ و ۴.

زندگی دنیا

خداوند متعال در آیات ۴۵ و ۴۶ سوره کهف می فرماید:

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا آتَيْنَاهُمُ الْمَالَ مِنْ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَفُ بِهِ
نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
مُقْتَدِرًا أَلَمْ نَأْتِ الْبَشَرُ الْهَدْيَ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ
عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا

(ای پیامبر!) زندگی دنیا را برای آنان به آبی که از آسمان فرو می فرستیم تشبیه کن. همان آبی که به وسیله آن، گیاهان زمین (سرسبز می شوند و) درهم فرو می روند؛ اما بعد از مدتی می خشکند و بادهای آن را به هر سو پراکنده می کنند و خداوند بر همه چیز تواناست. مال و فرزند، زینت زندگی دنیاست و باقیات صالحات [= ارزش های پایدار و شایسته] ثوابش نزد پروردگارت، بهتر و امید بخش تر است.

دورنمای بحث

خداوند متعال در این مثال زیبای قرآنی، زندگی دنیا را به آب باران تشبیه کرده است. خصوصیت بارز آب باران آن است که چند صباحی مایه طراوت و نشاط

گیاهان و درختان است؛ ولی این طراوت و سرسبزی با فرا رسیدن فصل پائیز که آغاز ایام مرگ موقت گیاهان است به پایان می‌رسد و به این ترتیب یک دوره کوتاه و گذرا از عمر گیاهان سپری می‌شود و این در واقع هشدار است به انسان‌های غوطه‌ور در زندگی دنیا تا دریابند که زندگی آنها نیز روزی به فصل پائیز خود خواهد رسید.

شرح و تفسیر

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» - ای پیامبر ما! برای مسلمانان در مورد زندگانی دنیا که در آن غوطه‌ور شده‌اند، مثالی بزن!

خداوند چرا این مثال را در اینجا مطرح کرده است؟ شاید علت آن آیات دوازدهگانه قبل از آن باشد که در آن آیات عاقبت دنیا پرستان و کسانی که غرق در زندگی مادی گشته‌اند، بیان شده است و به دنبال آن، برای روشن شدن حقیقت زندگی دنیا این مثال مطرح شده است.

«كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ» - این آب از آسمان نازل می‌شود و بر سراسر زمین - هم بر زمین‌های نمکزار و هم بر زمین‌های شیرین و آماده - می‌بارد؛ ولی بهره همه زمین‌ها یکسان نیست؛ بلکه این نعمت الهی در برخی از زمین‌ها مایه عذاب الهی و در برخی دیگر عامل حیات می‌شود!

«فَاَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ» - آبی که از آسمان نازل می‌شود و بر زمین‌های شیرین و آماده می‌بارد؛ گیاهان زیبا و پر طراوت و با نشاط فراوانی را می‌رویاند. گیاهان مختلف و متفاوتی که هرکدام از آنها، نشانه‌ای از قدرت بی‌انتهای پرودگار است. آب زلال و صاف باران و زمین آماده رویش که مایه سرسبزی درختان و گیاهان است، منظره دل‌انگیز و خیره‌کننده‌ای را در فصل بهار و تابستان به نمایش می‌گذارد که چشم حقیقت بین هر بیننده‌ای را به تحسین وامی‌دارد.

«فَأَصْبَحَ حُشِيماً تَذُرُّهُ الرِّيَّاحُ» - اما این طراوت و سرسبزی و نشاط، که چهره

زمین خاکی را زیبا کرده است، عمری کوتاه دارد؛ زیرا پس از چند صباحی که فصل بهار و تابستان سپری شود، کم‌کم سرسبزی و نشاط جایشان را به زردی و مرگ می‌دهند و با وزش بادهای سرد پائیزی که پیام آور مرگ ظاهری طبیعت است، برگ‌های زرد درختان که روزی زیبایی و سرسبزشان را به رُخ طبیعت می‌کشیدند، با کوچکترین حرکتی از شاخه جداگشته و با چندین چرخش بر زمین رها می‌شوند تا در دل خاک مدفون گردند.

«وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا» - البته این تغییر و تحولات و دگرگونی‌ها در مورد موجودات جهان و انسان است که از حیث وجود و بقا، فقیر و محتاج به قدرت خداوند هستند؛ ولی ذات حق تعالی، در هر حال مقتدر و توانا است و گذر زمان و تحولات فصلی و جوّی، هیچ تأثیری در وجودش ندارد و در واقع این خداوند است که در اوج اقتدار و قدرت باعث تحولات عالم هستی می‌شود و همه چیز جز ذات پاکش در تغییر است.

آری! خداوند بر همه چیز قادر و تواناست!

«الْمَالُ وَالبَنُونَ زِينَةُ الدُّنْيَا» - مال و فرزندان، که سرمایه زندگی انسان است، نیز همانند گیاهان است که در دوره‌ای از زندگی شاید مایه زیبایی و مباهات گردد؛ ولی اینها، چیزی نیست که بتوان بر آن تکیه و اعتماد کرد تا در دنیا و آخرت موجب نجات انسان باشند.

«وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا» - آنچه را که می‌توان به عنوان پشتوانه مورد استفاده قرار داد و به آن امید بست و ذخیره خوبی در نزد خداوند متعال دانست، کارهای شایسته ماندگاری است که در این آیه شریفه به عنوان «باقیات صالحات» مطرح شده است.

آری! اعمال نیک و ارزش‌های پایدار و شایسته، پشتوانه معتبر و قابل اعتمادی برای انسان است که رنگ جاودانگی دارد و پائیز و مرگ ندارد.

زندگی دنیا به چه چیز تشبیه شده است؟

سؤال: آیا زندگی دنیا در آیه شریفه به گیاهان و درختان با طراوتی که عمر کوتاه آن با آمدن پائیز به پایان می‌رسد، تشبیه شده است - همان گونه که شرح آن گذشت - یا به بارانی که از آسمان به صورت صاف و شفاف نازل می‌شود تشبیه شده است؟ اگر مراد صورت دوم باشد، باید ببینیم که چه وجه شباهتی بین زندگی دنیا و باران وجود دارد؟

پاسخ: انصاف این است که هر دو معنی صحیح و هر دو تشبیه درست می‌باشد که شرح تشبیه زندگی دنیا به گیاهان به طور مفصل گذشت؛ اما وجه تشبیه به باران این است که باران از آسمان فرو می‌ریزد و در درون کالبد گیاهان و درختان قرار می‌گیرد و به آنها جان و نیرو و نشاط می‌بخشد و گل و گیاهان زیبا و سرسبزی می‌رویند؛ ولی پس از مدّت کوتاهی که عمر گیاهان به پایان می‌رسد، آب موجود در آن نیز تبخیر گشته و کالبد بی جان و زرد و بی طراوت گیاهان را ترک می‌کند و دوباره به آسمان باز می‌گردد و همین امر باعث نابودی و از بین رفتن گیاهان می‌شود.

آری! باران از آسمان می‌آید تا ضمن رسوخ در جان موجودات به آنها حیات بخشد. و پس از چندی به آسمان باز می‌گردد «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» تا سنت بازگشت به اصل خویش را حفظ کند.

هدف از تشبیه زندگی دنیا به آب باران این است که به انسان بفهماند که ای انسان! روح تو نیز همانند آب باران از عالم بالا آمده و در درون جسم و کالبد مادیات قرار گرفته است؛ پس ای انسان! از لحظات زندگی ات بهترین استفاده را بکن و تلاش نما که در طول عمر کوتاهی که داری با انجام اعمال نیک و صالح و اطاعت و بندگی محض در برابر ذات حق تعالی توشه‌ای برگیری که ذخیره سفر آخرت و پرواز به سوی سرای عقبی و عالم علیا باشد. پس قدر لحظات زندگی زودگذر دنیا را بدان و از

آن نهایت استفاده را ببر!

یکی از دانشمندان، روح انسان‌ها را به غواصانی تشبیه می‌کند که برای یافتن جواهرات و لؤلؤ و مرجان‌ها ناچارند که به اعماق دریاها فرو روند و این امر ممکن نیست مگر این که وزنه سنگینی را به پایشان ببندند و به اعماق دریاها فرو روند و پس از یافتن جواهرات و لؤلؤ و مرجان‌ها، آن وزنه‌ها را از پایشان جدا نمایند تا بتوانند دوباره به سطح آب بازگردند.

انسان نیز در این عالم مانند همان غواصان دریاست که به دنبال جواهرات معنوی که همانا کسب مقامات انسانی و کمالات اخلاقی و طاعت و بندگی در برابر یکتای بی همتاست، در دریای مواج هستی غوطه ورنند تا ایامی را در بند و اسارت تن خاکی و زخارف دنیوی سپری نمایند؛ اما در این مسیر، آن انسانی موفق و پیروز خواهد بود که هم صید خوبی کرده باشد و هم به آسانی خویشتن خویش را از قید و بند تن خاکی رها نموده و به سوی سرای باقی آزادانه پروبال گشاید.

تفاوت این آیه و آیه ۲۴ سوره یونس

در آیه ۲۴ سوره یونس - که پیرامون آن در جلد اول این کتاب مفصلاً بحث شد^۱ - می‌خوانیم:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

مثل زندگی دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم که (از ثمرات آن، رویش گیاهان (گوناگون) زمین است که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند؛ تا

۱. مثالهای زیبای قرآن، جلد اول، صفحه ۲۴۱ به بعد.

زمانی که زمین، زیبا و آراسته می‌گردد و آن گاه که اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند؛ (ناگهان) فرمان ما، چه در شب یا در روز، (برای نابودی آن) فرا می‌رسد؛ (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم) و آن چنان آن را از بین می‌بریم که گویا دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه، آیات خود را برای اندیشمندان، شرح می‌دهیم!

سؤال: آیا مثال در آیه ۴۵ سوره کهف، به جهت یکسانی در نوع تشبیه، تکرار مثال آیه ۲۴ سوره یونس نیست؟

پاسخ: این دو مثال متفاوتند و تکراری نمی‌باشند؛ زیرا در مثال مطرح شده در سوره یونس، سخن از حادثه‌ای است که ناگهان قبل از پایان عمر طبیعی، تمام گیاهان و درختان با طراوت و سرسبز را نابود نموده و آثار حیات را محو می‌نماید؛ ولی در مثال مورد بحث در آیه ۴۵ سوره کهف سخن از حادثه خاصی نیست که ناگهان فرا رسد، بلکه خبر از حادثه‌ای است که به صورت تدریجی در فصل پائیز، آن نشاط و خرمی و سرسبزی و طراوت را از گیاهان سلب نموده و کم‌کم اثر حیات و زندگی را از آن گیاهان خشکیده باز می‌ستانند؛

این سنت الهی در مورد انسان‌ها نیز صادق است؛ زیرا انسانها هم به صورت تدریجی مراحل نوجوانی و جوانی را می‌گذرانند و خزان زندگی فرا می‌رسد. در هر حال این زندگی دنیا، گذرا و موقت است و باید برای جهان باقی و آخرت که دائمی و با ارزش است، توشه‌ای برگرفت.

پیام‌های آیه

۱ تنوع گیاهان نشانه قدرت الهی

جمله «فَاخْتَلَفَ فِي نَبَاتِ الْأَرْضِ» اشاره به تنوع و گوناگونی گیاهان دارد. آمار گیاهانی که تاکنون توسط دانشمندان کشف شده است، بیش از صدها هزار نوع

می باشد؛ که این آمار فقط در خصوص جاهایی است که بشر به آن دست یافته است؛ طبق گفته دانشمندان ممکن است معادل این مقدار و شاید بیشتر در اعماق دریاها و جنگل های فتح نشده وجود داشته باشد که هنوز کشف نشده است. بنابراین، تنوع و گوناگونی گیاهان، شاید در سطح زمین به یک میلیون نوع برسد^۱ که هر کدام برای خود، برنامه و ساختمان و تشکیلات خاصی دارند و عجائب این گیاهان بسیار فراوان است.

گیاهانی هستند که تمام وجود آن را یک گل می بینیم؛ یعنی شاخ و برگ و ساقه ندارند، بلکه یک گل زیباست که از زمین روئیده است. و از این عجیب تر گیاهانی گوشتخوار هستند که حس و حرکت دارند و هنگامی که جنبنده ای به آنها نزدیک شود، شاخه هایش آن جنبنده را در برمی گیرند و می بلعند. هر کدام از این گیاهان، نشانه ای از قدرت خداوند است که منکران توحید اگر چشم باز کنند، تسلیم خواهند شد.

آثار خداوند همه جا هست؛ فقط چشم بینایی نیاز دارد که آنها را ببیند.

یار بی پرده از در و دیوار	در تجلی است یا اولی الابصار
چشم بگشا به گلستان و بین	جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بی رنگ صد هزاران رنگ	لاله و گل نگر در آن گلزار
پی بری گر به رازشان دانی	که همین است سر آن اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جز او	وحده لا اله الا هو.

۱. «فریدنادلین» نویسنده کتاب «جهان گلها» گیاهان نهانده را بالغ بر یکصد و پنجا هزار نوع می داند! و در بعضی از کتب گیاه شناسی، بیش از هیجده هزار نوع گیاه توصیف و تشریح شده است. یکصد هزار نوع قارچ و بیش از چهل هزار نوع جلبک، هفت هزار نوع سیب، سی و پنج هزار نژاد گندم نیز مورد بررسی قرار گرفته است. بعضی از دانشمندان برای «نخل» بیش از سه هزار نوع، برای «انجیر هندی» یک هزار و هفتصد نوع و «گل ثعلب» یک هزار و دویست نوع و برای سیب هفت هزار نوع بیان کرده اند. براستی چه عجیب است عالم گسترده گیاهان با این همه تنوع! و چه بزرگ است، خالق و مدبر آنها! (پیام قرآن، جلد ۲، صفحه های ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۲۵)

۲ «باقیات صالحات» چیست؟

مفسران قرآن مجید در تفسیر باقیات صالحات، احتمالات متعددی ذکر کرده‌اند که به پنج نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

الف: منظور، نمازهای پنجگانه روزانه است^۱؛ زیرا هم عملی صالح و شایسته است و هم ماندگار. نماز در هر خانه و اداره و جامعه و کشوری اقامه شود، آن را آباد می‌کند و از هر کجا رخت بر بندد، آنجا ویران خواهد شد. نمازی که قلب انسان - این کانون نگرانی‌ها و اضطرابها - را متوجه خداوند می‌کند، موجب اطمینان و آرامش و تسکین قلب مضطرب است^۲ و خلاصه، نماز معیار و میزان قبولی و یا عدم پذیرش سایر عبادات است.^۳

ب: مراد از «باقیات صالحات» ذکر شریف «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» است.^۴

خداوند پاک و منزّه از هر عیب و نقصی و متّصف به هر صفت کمال است؛ چنین خداوندی شایسته حمد و ستایش است. حال که او هیچ عیب و نقصی ندارد و تمام صفات کمالیه را واجد است، تنها او شایسته پرستش است و هیچ معبودی جز او، شایسته عبادت نیست. خداوندی که بالاتر از توصیف ما و بالاتر از فکر و اندیشه ماست.

ج: «نماز شب» احتمال دیگری است که در تفسیر جمله «باقیات صالحات» ذکر شده است.^۵ نماز شب از اهمّیت زیادی برخوردار است که هر چه پیرامون اهمّیتش بیان شود، کم است؛ قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

۱. تفسیر جوامع الجامع، جلد دوم، صفحه ۳۶۷.

۲. سوره رعد، آیه ۲۸.

۳. میزان الحکمة، باب ۲۲۶۵، حدیث ۱۰۲۳۳ و باب ۲۲۷۳.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، جلد ۲۶، صفحه ۱۸۷.

۵. البیان فی تفسیر القرآن، جلد ۷، صفحه ۵۲.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا^۱
و پاسی از شب را (از خواب برخیز، و) قرآن (و نماز) بخوان. این یک وظیفه
ویژه‌ای برای توست؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش بر
انگیزد!

رسیدن به مقام «محمود»، حتی برای حضرت رسول اکرم ﷺ در سایه نماز شب
ممکن است. البته، لازم نیست که انسان تمام آداب نماز شب را انجام دهد، مخصوصاً
برای کسانی که تازه قصد نیل به این سعادت بزرگ را دارند؛ بلکه بجا آوردن همان
یازده رکعت نماز به صورت عادی و بدون آداب، کافی است؛ هر چند کسانی که
سعادت بجا آوردن تمام آداب و دعاها را دارند، به طور قطع ثواب افزونتری در
پیشگاه خداوند متعال دارند.

امید آن که باتوفیق انجام این عبادت بزرگ، به تدریج لذت رسیدن به «مقام
محمود» را احساس کنیم.

د: برخی از مفسران «باقیات صالحات» را به دخترانی تفسیر کرده‌اند که با آداب
اسلامی تربیت یافته و مادران نمونه‌ای برای فرزندان خود شده‌اند^۲ چنین دخترانی
«باقیات صالحات» هستند؛ زیرا اینان مایه امیدواری پدر و مادر در جهان آخرتند.

ه: در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که مودّت و دوستی و ولایت
اهلبیت علیهم السلام را از جمله مصادیق «باقیات صالحات» شمرده‌اند.^۳

بنابراین طبق این حدیث مودّت و دوستی اهل بیت (ع) نیز از مصادیق باقیات
صالحات است.

این پنج مورد، پنج تفسیر مختلف از «باقیات صالحات» است؛ ولی همان گونه که
مکرّر گفته‌ایم این تفاسیر به ظاهر مختلف، هیچ تضادّ و تنافی با یکدیگر ندارند و

۱. سورة اسراء، آیه ۷۹.

۲. مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۴۷۴.

۳. تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحه ۴۴۶.

می‌توان همه آنها را در مضمون «باقیات صالحات» گنجانده؛ به این صورت که هریک از تفاسیر ذکر شده و تفاسیر دیگری که ذکر نکردیم^۱، هر کدام از اینها مصداقی از مصادیق «باقیات صالحات» باشد؛^۲ زیرا «باقیات صالحات» مصادیق فراوانی دارد.

نتیجه این که انسان نباید به زندگی زودگذر دنیا، دل ببندد؛ بلکه باید به دنبال «باقیات صالحات» باشد.

شاعر می‌گوید:

بشکاف خاک و بین یکدم	بی مهری زمانه رسوا را
این دشت خوابگاه شهیدان است	فرصت شمار وقت تماشا را
از عمر رفته نیز حسابی کن	شمار جدی و عقرب و جوزا را

مباحث تکمیلی

۱ زندگی دنیا چیست؟

«دنیا» مؤنث «أدنی» است؛ کلمه «حیات» در جمله «الحياة الدنيا» (زندگی دنیا) موصوف و مؤنث و «دنیا» صفت آن است.

«دنیا» و «أدنی» به معنای نزدیک است و گاهی هم به معنای پستی و دنائت است. بنابراین حیات دنیا یا به معنی زندگی نزدیک است که در مقابل زندگی آخرت که زندگی دور است، می‌باشد و یا به معنای زندگی پست است که در مقابل زندگی عالی و والای آخرت است.

دنیا مجموعه‌ای از امکانات مادی از قبیل مال، ثروت، مقام، همسر، فرزند، خانه،

۱. به تفسیر مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۷۳ و ۴۷۴ مراجعه کنید.

۲. مرحوم طبرسی در آدرس فوق و علامه طباطبائی «رضوان الله علیهما» در ترجمه المیزان، جلد ۲۶، صفحه ۱۸۷ نیز همین عقیده را دارند.

ماشین و دیگر امکانات مادی است که دارای چهار ویژگی اساسی است:

- ۱- گذرا و ناپایدار است که بسیاری از آیات و روایات به آن اشاره دارد.
- ۲- فریبنده است و ظاهری پرجاذبه دارد؛ از دور بسیار زیبا و جذاب است.
- ۳- تو خالی است؛ یعنی ظاهری جالب و فریبنده دارد، اما نزدیک که می شوی، میان تهی و خالی است؛ همانند سرابی که از دور، آب می نمایاند، ولی هنگامی که نزدیک آن شوی چیزی نیست.

۴- آمیخته با انواع مشکلات و مصائب است؛ زندگی دنیا خالی از مصائب و سختی ها نیست.

مجموعه آنچه گفته شد، با این ویژگی های چهارگانه زندگانی دنیاست؛ اما اگر همه اینها به خاطر اهداف و الا، رنگ خدایی بگیرد، دیگر دنیا نیست، بلکه آخرت است. «ابن ابی یعفور» می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من دنیا را دوست دارم.

امام فرمودند: برای چه دنیا را دوست داری (و این همه تلاش و زحمت برای مال دنیا می کشی)؟

عرض کردم: می خواهم با مال دنیا، مقدمات ازدواج را فراهم کنم و با آن فریضة حج به جا آورم و مخارج خانواده ام را تأمین کنم و صله رحم انجام دهم و در راه خدا اتفاق نمایم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: این دنیا پرستی نیست؛ بلکه در مسیر آخرت است^۱ بنابراین اگر زندگانی دنیا را برای لذایذ مادی و شهوترانی و شهوت پرستی بخواهیم، دنیا پرستی است؛ اما اگر به عنوان پلی برای رسیدن به ارزش های معنوی باشد، آخرت است.

۱. میزان الحکمة، باب ۱۲۲۲، حدیث ۵۸۲۵ (جلد ۲، صفحه ۸۹۶).

۲ دنیا از دیدگاه روایات

در روایات اسلامی مباحث گسترده‌ای پیرامون دنیا مطرح شده است؛ بلکه می‌توان گفت که یکی از وسیعترین مباحث روایی، پیرامون دنیا است. از جمله مباحثی که در روایات در مورد دنیا به چشم می‌خورد بیان مثال دنیا است که در اینجا چند روایت را ذکر می‌کنیم.

۱- امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ، كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ إِزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَمُوتَ
 مثل دنیا، مثل آب دریاست که هرچه انسان تشنه از آن بنوشد، عطش او بیشتر می‌شود، به حدی که او را می‌کشد.^۱

طبق این روایت، دنیا عطش هیچ دنیا پرستی را فروکش نمی‌کند و اگر کسی خیال کند که به یک درجه‌ای از دنیا برسد، راضی و قانع می‌شود و دیگر بیشتر طلب نمی‌کند، این خیالی بیش نیست و از محالات است؛ بلکه عکس آن صادق است و «بیش داران»، «بیش خواهان» هستند.

ثروتمندان بزرگ دنیا، جنایات بزرگی را برای رسیدن به این دنیای بی ارزش انجام داده‌اند که بیان آن تکان دهنده است، تا چه رسد به انجام آن! آنان این جنایات را برای رسیدن به زندگانی دنیا انجام داده‌اند و گاهی نیز زندگی تجملی افسانه‌ای برای خود فراهم ساخته‌اند که باور و تصوّرش برای دیگران مشکل است. گفته می‌شود که برخی از این ثروتمندان دنیاپرست حتی در هواپیمای اختصاصی خود، استخر شنا دارند! ولی آیا سیر می‌شوند؟ خیر! هرگز سیر نمی‌شوند؛ بلکه برای درآمد بیشتر به هر تجارتی روی می‌آورند. برای افزون طلبی‌شان حاضرند به تجارت اسلحه و جنگ افزارهایی مبادرت ورزند که به وسیله آنها گناهکار و بی گناه از بین می‌رود و گاهی یک بمب شیمیایی آن یک شهر چند هزار نفری را با وضعی بسیار فجیع و دردناک نابود

۱. میزان الحکمة، باب ۱۲۵۳، حدیث ۶۰۰۹.

می‌سازد که در این حال نه تنها زندگی را بر انسان‌ها تنگ می‌کند که حیات سایر جانداران را نیز به خطر می‌اندازد؛ ولی عواقب وحشیانه این عملکردهای وحشیانه برای آنها مهم نیست؛ زیرا این کارها درآمد و سود سرشاری دارد. آنها حاضرند برای کامیابی خویش در این دنیا دست به تجارت موادّ مخدّر بزنند، که بنیان خانواده‌ها را متلاشی، جوانان را بی‌اراده و کشوری را نابود می‌کند، تا زندگی دنیوی خود را پر زرق و برق‌تر کنند.

این گونه انسان‌ها حتّی حاضرند به تجارت کثیف و زشت و مشمّز کننده «انسان» خود را آلوده کنند و بچه‌های خرد سال، اعم از دختر و پسر را از کشورهای فقیر به قیمت ناچیزی خریداری نموده و به قیمت گزافی در اختیار انسان‌های هوسبازی همانند خودشان قرار دهند؛ هرچند در این راه، فجایع مختلفی به وقوع پیوندد و پدر و مادرهایی تا آخر عمر، در حسرت یک لحظه دیدن فرزندان خود بسوزند و بسازند؛ اما آنان فقط به فکر درآمد و دنیاطلبی خویشند!

راستی چرا اینها اینقدر پست و غرق در دنیا هستند؟ در پاسخ باید گفت: چون جز به دنیا و زندگی آن ولّات‌های گوناگونش نمی‌اندیشند و دین و آئین و مذهب و شرف و انسانیت برای آنها مطرح نیست؛ و وجدان بشری شان نیز در قفس حرص و طمع و افزون طلبی محبوس و زندانی است و فطرت انسانی شان در میان توده‌هایی از رذالت و پستی مدفون گشته است.

۲- امام هفتم شیعیان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در روایت دیگری دنیا را چنین توصیف می‌کند:

مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ، مَسُّهَا لَيْسَ وَفِي جَوْفِهَا السَّمُّ الْقَاتِلُ^۱

مثل دنیا، مثل مار (خوش خطّ و خالی) است که ظاهری فریبنده و پر جاذبه دارد، اما در درون آن، سمّ کشنده^۲ و خطرناکی وجود دارد.

۱. میزان الحکمة، باب ۱۲۵۳، حدیث ۶۰۰۵.

۲. این سم از عجایب قدرت خداوند است که قطره‌ای از آن حیوان قوی را می‌کشد یا انسانی را از پای در
←

این روایت اشاره به فریبندگی دنیا نموده و دنیا را به مار خوش منظر و زیبایی تشبیه می‌کند که ظاهری دلفریب و قشنگ دارد؛ ولی در درون او سم کشنده‌ای وجود دارد.

۳- حضرت علی علیه السلام دنیا را چنین تشبیه می‌کند:

إِنَّمَا الدُّنْيَا شَرَكٌ وَقَعَ فِيهِ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ^۱

همانا دنیا دامی است که بی‌خبران در آن می‌افتند.

دنیا دام گسترده و وسیعی است، و به همین جهت شکارهای فراوانی نموده و قربانیان زیادی گرفته است.

۴- امام اول شیعیان جهان در روایتی دیگر می‌فرماید:

الدُّنْيَا ظِلُّ الْعِصَامِ وَحُلْمُ الْمَنَامِ^۲

مثل دنیا، مثل سایه ابر و رؤیای انسان خفته است.

این حدیث شریف، گذرا بودن و ناپایداری دنیا را بیان می‌کند. دنیا همانند سایه ابر است. ابرها سایه دارند؛ ولی این سایه‌ها در حال حرکت و ناپایدارند. که نمی‌توان از سوزش آفتاب به آن پناه برد. دنیا رؤیایی است که انسان خفته در خواب می‌بیند. خواب یک تخیل است و تو خالی؛ در خواب گنج‌های بسیاری را مالک می‌شود؛ ولی هنگامی که بیدار می‌شود هیچ ندارد! بنابراین دنیا هم گذرا و ناپایدار است و هم تو خالی و بی‌محتوا. ۵- در پنجمین روایت «لقمان حکیم» دنیا را برای فرزندش چنین توصیف می‌کند:

إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ^۳

دنیا همانند دریای بیکران عمیقی است که اقوام مختلفی در آن غرق شده‌اند.

→ می‌آورد. واقعاً ترکیب این سم از چیست و چطور ساخته شده که در درون مار است، ولی خود او را نمی‌کشد!

۱. میزان الحکمة، باب ۱۲۵۳، حدیث ۶۰۱۲.

۲. میزان الحکمة، باب ۱۲۶۲، حدیث ۶۰۵۴ (جلد ۳، صفحه ۳۴۰).

۳. میزان الحکمة، باب ۱۲۶۳، حدیث ۶۰۵۶ (جلد ۳، صفحه ۳۴۱).

کسانی که در دریا غرق می‌شوند، یا طعمه حیوانات دریایی می‌شوند، یا امواج پر تلاطم دریا آنها را به نقاط دور دست می‌برد به گونه‌ای که هیچ اثر و نشانه‌ای از آنها باقی نمی‌ماند؛ دنیا نیز مانند دریا چنین بی رحم و بی وفاست. اقوام و ملت‌های بسیاری در این دنیا زندگی می‌کردند که اکنون هیچ اثری از آنها نیست و به طور کامل در دریای دنیا غرق شده‌اند؛ بنابراین باید برای نجات از غرقاب دنیا به دنبال وسیله نجات مطمئنی باشیم تا با تکیه و اعتماد بر آن خود را از غرق شدن برهانیم.

۶- حضرت علی علیه السلام در جای دیگر، اهل دنیا را چنین توصیف می‌نماید:

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرْكَبٌ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ^۱

مثل اهل دنیا، مثل کاروانی است که آن را حرکت داده‌اند و به سوی مقصد می‌برند؛ در حالی که اهل کاروان در خواب غفلت به سر می‌برند.

دنیاپرستان قبل از فرارسیدن مرگ، در خواب غفلت به سر می‌برند ولذات و شهوات دنیا، آنها را مدهوش و بی هوش ساخته است؛ بنابراین توشه‌ای برای سفر آخرت خود بر نمی‌دارند و با دست خالی و بدون زاد و توشه به سوی جهان آخرت حرکت می‌کنند؛ هنگامی که سیلی اجل بر گونه هایشان نواخته می‌شود، تازه از خواب غفلت، بیدار می‌شوند نادم و پشیمان، که متأسفانه دیگر سودی برایشان ندارد؛ زیرا زمان تدارک و برگرفتن زاد و توشه گذشته است.

۷- پیامبر گرامی اسلام، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مثال زیبایی دنیا را چنین توصیف می‌نماید:

الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ^۲

دنیا زندان انسان‌های با ایمان و بهشت انسان‌های بی‌ایمان است.

۱. میزان الحکمة، باب ۱۲۵۴، حدیث ۶۰۱۷ (جلد ۳، صفحه ۳۳۴).

۲. میزان الحکمة، باب ۱۲۴۱، حدیث ۵۹۳۳.

مؤمنان در دنیا در محدودیت‌های زیادی به سر می‌برند؛ حلال و حرام، رضای خدا و خشم خدا، محرّمات و واجبات و مانند آن، محدودیت‌های فراوانی برای افراد با ایمان ایجاد می‌کند؛ ولی اشخاص کافر چنین محدودیت‌هایی ندارند و هوا و هوس آنها آزاد است؛ به این دلیل مؤمن در این دنیا همانند شخصی زندانی است که هنگام مرگ گویی میله‌های زندان وجودش می‌شکند و مرغ روحش از این قفس رها می‌گردد و به سوی آزادی پرواز می‌کند؛ و به همین جهت است که بزرگان و اولیاء الله از مرگ استقبال می‌کنند و آن را رستگاری می‌شمرند (فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ) و یا آن را آرزو می‌کنند (اللَّهُمَّ عَجِّلْ وَفَاتِي سَرِيعاً). آنان با شناخت کامل از زندگی دنیا و جهان آخرت، در هنگام فرار رسیدن مرگ، هیچ هراس و نگرانی به خود راه نمی‌دادند. اگر پرونده انسان، پرونده پاک و صافی باشد، مرگ برای او نعمت است؛ زیرا رهایی از این دنیایی که در آن دام‌های شیطان گسترده است و تنگناهای بسیار دارد، نعمتی است که نصیب انسان مؤمن می‌شود.

۸- حضرت عیسی مسیح علیه السلام در روایتی، دنیا را چنین توصیف می‌نماید:

إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تُعْمَرُوهَا^۱

دنیا، پلی بیش نیست؛ از آن عبور کنید و سرگرم آن نشوید.

دنیا جنبه ابزاری و وسیله‌ای دارد و هدف نیست؛ بنابراین اگر به دنیا به عنوان وسیله‌ای که برای رسیدن به هدف باید از آن استفاده شود، نگاه کنیم، بسیار خوب است؛ ولی اگر آن را هدف بپنداریم، اشتباه بزرگی کرده‌ایم؛ به همین خاطر حضرت عیسی علیه السلام دنیا را تشبیه به پلی نموده که وسیله عبور انسان است و هیچ انسان عاقلی بر روی آن خانه بنا نمی‌کند و در آنجا توقف نمی‌نماید؛ اگر انسانی چنین کاری کند، مورد تعجب است؛ به این جهت حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «از انسانی که به عمران و

۱. میزان الحکمة، باب ۱۲۵۹، حدیث ۶۰۳۳.

آبادی دنیا که دار فانی است می‌پردازد، تعجب می‌کنم؛ در حالی که منزلگه او دار بقا و عالم آخرت است!^۱

۹- حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) از پدر بزرگوارشان مکاشفه‌ای را در مورد بی‌اعتباری و بی‌ارزشی دنیا از زبان امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند؛ طبق این روایت حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید:

در باغ فدک مشغول کار و کشاورزی بودم، ناگهان زن بسیار زیبایی در مقابل خود دیدم! (تعجب کردم که چگونه بدون اجازه وارد باغ شده است)، آن زن زیبا به من گفت: ای پسرابی طالب آیا دوست داری با من ازدواج کنی تا تو را از این کار پر زحمت کشاورزی و باغداری راحت کنم و گنج‌های زمین را به تونشان دهم تا آنها را در اختیارگیری و خود و نسل تو بی‌نیاز گردند؟

حضرت علی (علیه السلام) به آن زن زیبا فرمود: تو کیستی تا من از خانواده‌ات خواستگاری کنم.

آن زن گفت: «من دنیا هستم»

حضرت می‌فرماید به او گفتم: برگرد و شوهری دیگر بطلب (برو این دام بر مرغ دگر نه)، علی (علیه السلام) گرفتار تو نمی‌شود. سپس حضرت اشعار بسیار زیبا و جالبی در مذمت دنیا سرود.^۲

* * *

مثال‌های نه گانه فوق از روایات معصومین (علیهم السلام) به ضمیمه آیه مثل، مجموعاً ده مثل زیبا می‌باشد که ویژگی‌های چهار گانه‌ای را که در مورد دنیا نگاشتیم، کاملاً بیان می‌کند. نکته جالب این که ائمه معصومین (علیهم السلام) در هر موضوعی که وارد شده‌اند، آن را به طور کامل و دقیق بیان کرده‌اند و چیز ناگفته‌ای باقی نگذارده‌اند و این اتمام حجتی است برای همگان که کسی نتواند بگوید: «نمی‌دانستم و اطلاع نداشتم!»

۱. میزان الحکمة، باب ۱۲۵۹، حدیث ۶۰۳۵.

۲. میزان الحکمة، باب ۱۲۵۳، حدیث ۶۰۱۵.

۳ این همه روایات در مذمت دنیا چرا؟

چرا این همه روایت در مذمت دنیا وارد شده است؟ چه نکته مهمی در اینجاست که این روایات فراوان در صدد بیان آن است؟ فلسفه این تأکید و تکرارها چیست؟ جواب این سؤال در خود روایات آمده است، به عنوان مثال در روایتی از وجود مقدس امام صادق علیه السلام می خوانیم:

رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا^۱

منشأ تمامی گناهان و معصیتها دنیا پرستی است.

طبق این روایت، تمامی گناهان (سرقت، تهمت، غیبت، تمسخر دیگران، ایذاء مؤمن، زنا، لواط، تجاوز به حقوق دیگران، ترک واجبات، انجام محرمات و...) به حب دنیا و دنیا پرستی باز می گردد.

در روایت جالب و تکان دهنده دیگری از حضرت امام کاظم علیه السلام آمده است:

إِعْلَمْ أَنَّ كُلَّ فِتْنَةٍ بَذَرَهَا حُبُّ الدُّنْيَا^۲

بذر و سرنخ هرفتنه و گناهی، دنیا پرستی و حب دنیاست.

این روایت ریشه تمامی فتنه ها را دنیا پرستی می شمرد.

و در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است:

أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ حُبُّ الدُّنْيَا^۳

دنیا پرستی و حب دنیا از بزرگترین گناهان و معاصی محسوب می شود.

تحلیل روایات

دنیا محلّ تراحم است؛ بر خلاف جهان آخرت که در آنجا هیچ گونه تراحمی

۱. میزان الحکمة، باب ۱۲۲۱، حدیث ۵۸۱۵.

۲. میزان الحکمة، باب ۱۲۲۱، حدیث ۵۸۱۳.

۳. میزان الحکمة، باب ۱۲۲۱، حدیث ۵۸۱۴.

وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، تزاحم در امور مادی راه دارد؛ ولی در معنویات تزاحمی متصور نیست؛ مثلاً اگر شما حافظ قرآن باشید، هیچ مزاحمتی ندارد که اشخاص دیگری نیز در کنار شما حافظ قرآن باشند، یا اگر همه مردم، عالم و دانشمند باشند، هیچ تزاحمی در میان آنها به وجود نخواهد آمد؛ ولی در امور مادی این گونه نیست، اگر شما مالک قطعه زمینی شوید دیگری نمی تواند در کنار ثبوت حق ملکیت شما، مالک آن زمین باشد؛ یعنی بین مالکیت شما بر شش دانگ این زمین با مالکیت دیگری بر شش دانگ همان زمین تزاحم وجود دارد، یا اگر آقای «زید» رئیس جمهور شود، آقای «عمرو» نمی تواند در کنار زید رئیس جمهور همان کشور گردد. و از آنجا که دنیا دارِ تزاحم است موجب این گناهان می شود؛ امکانات دنیای فعلی در حدی است که اگر فرضاً به صورت عادلانه بین همه مردم تقسیم شود همه مردم از نظر بهره برداری از امکانات مادی در یک سطح قرار خواهند داشت؛ اما افزون طلبی و زیاده خواهی دنیا پرستان این تعادل را بر هم می زند و کم کم زمینه را برای تعدی و تجاوز به حریم دیگران فراهم می سازد و به این ترتیب حقوق مسلم انسان های ضعیف پایمال می گردد. با این بیان روشن می شود که چگونه دنیا منشأ گناهان است. بنابراین اگر انسان بتواند در زندگی خود قانع باشد و به آنچه دارد قناعت کند، آلوده بسیاری از گناهان نمی شود.

* * *



تنوع مثال‌های قرآن

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا^۱
و در این قرآن، از هرگونه مثلی برای مردم، بیان کرده‌ایم؛ ولی انسان بیش از هرچیز،
به مجادله می‌پردازد.

دورنمای بحث

در این آیه شریفه، برخلاف سایر امثال القرآن، سخن از یک عینیت خارجی نیست، بلکه از مسایل کلی امثال القرآن و تنوع مثال‌های قرآنی بحث می‌کند تا شاید بیان این مثال‌های مختلف و متعدد، انسان ستیزه‌جو و مجادله‌گر را قانع و هدایت کند.

آیا آیه فوق از امثال القرآن است؟

در این مورد بین مفسران اختلاف است؛ برخی آن را جزء امثال القرآن شمرده‌اند و برخی دیگر آن را به عنوان امثال القرآن نپذیرفته‌اند. به اعتقاد ما، جواب این پرسش، بستگی به تفسیر و برداشت افراد و مفسرین از امثال القرآن دارد؛ اگر منظور از

۱. سوره کهف، آیه ۵۴.

مثال‌های قرآنی، مثال بریک شیء مشخص و معین که دارای وجود خارجی است، باشد - که بسیاری از مثال‌های قرآن چنین است - آیه فوق از امثال القرآن محسوب نمی‌شود؛ ولی اگر اشاره کلی به مثال‌های قرآن باشد، در این صورت آیه فوق جزء امثال القرآن است؛ زیرا در این آیه شریفه تنوع مثال‌های قرآن بیان شده است.

لازم به تذکر است که برخی از مؤلفین امثال القرآن، در این راه اشتباه کرده‌اند. با نهایت احترام که برای این عزیزان قائل هستیم، باید یاد آور شویم که هر آیه‌ای که در آن کلمه «مثل» آمده است، نمی‌توان آن را جزء امثال القرآن دانست؛ مثلاً در آیه شریفه «فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ»^۱ کلمه مثل آمده است؛ ولی آیه شریفه ارتباطی با مثال‌های قرآنی ندارد، بلکه در مورد اعجاز قرآن مجید است. یا در آیه شریفه «لِلذِّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»^۲ نیز کلمه مثل آمده است؛ در حالی که این آیه نیز هیچ ارتباطی با امثال القرآن ندارد و در آن پیرامون ارث بحث می‌شود. همان گونه که در برخی از امثال القرآن کلمه مثل به کار نرفته است، ولی همه آن را جزء مثل‌های قرآنی شمرده‌اند.

نتیجه این که : بودن یا نبودن کلمه مثل دلیل بر شمردن آن آیه از امثال القرآن نیست؛ بلکه هر آیه‌ای از آیات قرآن مجید (چه کلمه مثل در آن باشد یا نباشد) که یک مطلب عقلی پیچیده را در قالب یک امر محسوس و قابل فهم، برای همگان مطرح کند، جزء امثال القرآن محسوب می‌شود.

شرح و تفسیر

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» - کلمه «صَرَّفْنَا» از ماده تصریف است؛ «تصریف» به معنی «تبدیل کردن، جابه جا نمودن و تغییر دادن» است. به «صَرَف» از این جهت «صَرَف» می‌گویند که دائماً ارزشهای مختلف را به یکدیگر تبدیل می‌کند؛

۱. سوره بقره، آیه ۲۳.

۲. سوره نساء، آیه ۱۱.

ریال را به دلار و دلار را به دینار تبدیل می‌کند و همچنین سایر ارزها. «علم صرف» را نیز به این جهت «علم صرف» نامیده‌اند که کلمه واحدی را به اشکال مختلف و گوناگون در می‌آورد و به الفاظ متفاوت تغییر می‌دهد: ماضی، مضارع، اسم فاعل، اسم مفعول و مانند آن، جمع و تثنیه، مذکر و مؤنث، مخاطب و مغایب و متکلم و... .

خداوند متعال، در این آیه شریفه می‌فرماید که ما در این قرآن، مثال‌های مختلف و گوناگونی بیان کردیم و برای مردم، یک موضوع را در لباس‌های متفاوت و مختلف در آوردیم و خلاصه مثال‌های متنوعی بیان کردیم تا انسان هدایت شود.

«وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرُ شَيْءٍ جَدَلًا» - «جَدَل» یعنی چه؟

جدل به معنای «تاییدن طناب» است؛ اگر طناب خوب پیچیده و تابیده شود، عرب می‌گوید: «جدلت الحبل» - این لفظ در مورد دو نفر که با هم کشتی می‌گیرند و به یکدیگر می‌پیچیدند نیز اطلاق می‌شود؛ همانطور که در مسائل فکری و منطقی نیز اگر دو نفر باهم به بحث پردازند و در مباحثه، افکار آنها به همدیگر بیچد نیز این لفظ استعمال می‌شود.

نتیجه این که: «جدل» در ابتدا به پیچ و تاب طناب اطلاق شده است، سپس این مفهوم توسعه یافته و به هر نوع پیچ و تاب مادی، هرچند به صورت گلاویز شدن دو انسان به یکدیگر باشد، نیز اطلاق گردیده و سپس در یک مفهوم و سیعتر، بر گلاویزی فکری و منطقی نیز استعمال شده است. با توجه به توضیح بالا معنای آیه شریفه روشن می‌شود.

خداوند در قرآن مجید، برای هدایت انسان، از مثال‌های متنوع و مختلف استفاده کرده است؛ ولی این انسان، در مقابل حق به جدال بر می‌خیزد و بیش از هر موجود با شعور دیگری، جدل و ستیزه می‌کند. انسان موجودی مجادله‌گر است و این سبب می‌شود که در مقابل حق تسلیم نشود؛ به همین جهت در صدر اسلام، افرادی بودند که همه روز پیامبر اسلام ﷺ را می‌دیدند و آیات الهی را از زبان مبارک آن

حضرت ﷺ می شنیدند؛ ولی ایمان نمی آوردند و بی ایمان از دنیا می رفتند. در مقابل، افرادی هم بودند که پیامبر ﷺ را ندیدند و با شنیدن یک آیه از آیات دلنشین قرآن، ایمان آوردند. علت این امر روشن است؛ آن افراد انسان‌های مجادله‌گر و ستیزه جویی بودند که تمام حقایق را با مجادله منقلب می کردند؛ اما آنهایی که از دور جرعه هدایت را چشیدند و به حقایق دین پیامبر ایمان آوردند، انسان‌های حقیقت طلب و هدایت جویی بوده‌اند، که این شرط اصلی هدایت است.

خداوند متعال در آغاز سوره بقره، در یک جمله کوتاه به این مطلب مهم اشاره کرده است: «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ این قرآن هدایتگر پرهیزکاران است». زیرا منظور از پرهیزکاری و تقوا در این آیه شریفه تقوای مصطلح و معروف نیست؛ بلکه مراد از کلمه «مُتَّقِينَ» انسان‌هایی است که تعصب و لجاجت و عناد بی جا در برابر حق ندارند؛ قرآن نیز برای چنین انسان‌هایی مایه هدایت است؛ اما کسانی که اهل تعصب و لجاجت و عناد در برابر حق می باشند، قرآن نه تنها آنها را هدایت نمی کند، بلکه باعث گمراهی بیشتر آنان می گردد!

ابولهب‌ها و ابو جهل‌ها که از قرآن بهره‌ای نبردند، فاقد شرط حق پذیری بودند و بدیهی است که برای بهره‌مندی از برکات نعمت هدایت، علاوه بر لزوم فاعلیت فاعل، قابلیت قابل نیز لازم است؛ مثلاً همانگونه که باران زلال شفاف برای روئیدن گیاهان لازم است، زمین مساعد و آماده رویش را نیز می طلبد.

پیام‌های آیه

۱ تنوع مثال‌های قرآن

سؤال: چرا قرآن مجید از مثال‌های متنوع استفاده کرده است؟ چرا مطلب و مضمون واحد را در قالب‌های مختلف بیان کرده است؟ گاهی به حیوانات مثال می زند؛ زمانی به انسان‌های صالح یا فاسد مثال می زند؛ برخی اوقات از گیاهان در

مثال‌ها استفاده می‌نماید؛ در جایی نیز نور آفتاب را مورد مثال خود قرار می‌دهد و خلاصه، مثال‌های متنوع و مختلفی بیان می‌کند، دلیل آن چیست؟

پاسخ: ساختمان فکری افراد، همانند شکل ظاهری آنها، متفاوت است؛ شخصیت، ظرفیت، قدرت تفکر و تحلیل مسائل، ذوق و سلیقه، فرهنگ افراد و مخاطبین، مختلف است. اگر گوینده‌ای بخواهد موفق باشد و سخنانش در مخاطبین و شنوندگان که از طیف مختلف هستند نافذ و مؤثر باشد، باید کلماتش را در قالب بیان‌های گوناگون و متنوع بیان کند؛ زیرا برخی از مطالب با یک شیوه بیان خاص ممکن است در انسان پیر مؤثر باشد، اما هیچ تأثیری برای یک جوان نداشته باشد، یا جمله‌ای در شخص بی سواد نفوذ کند، ولی برای اشخاصی تحصیل کرده، نافذ نباشد؛ یا مطالبی برای زنان جنبه اثر پذیری بیشتری دارد، در حالی که برای مردان فاقد تأثیر است و... بنابراین، گوینده باید با آگاهی از این نکته مهم، مطلب خود را در عبارت‌های مختلف بیان کند تا در همه مخاطبین تأثیر کند.

قرآن مجید که مخاطبین آن تمام انسان‌ها، از بعثت حضرت رسول اکرم ﷺ تا قیام قیامت هستند و این انسان‌ها در نقاط مختلف جهان، با سلیقه‌ها و افکار و معلومات متفاوتی هستند، از مثال‌های متنوع استفاده کرده است تا برای تمام مخاطبینش، در طول تاریخ مؤثر باشد؛ به عبارت دیگر، چنین کتابی با وجود کثرت و تنوع مخاطبین، نمی‌تواند با ادبیات واحدی با همه سخن بگوید؛ بلکه مطالب خود را باید با ادبیات و شیوه‌های مختلف به مردم ارائه کند تا برای همگان قابل فهم باشد؛ به عنوان مثال، قرآن هنگامی که در باره خودش بحث کرده است، این مطالب را در قالب‌ها و مثال‌های مختلف و متنوعی بیان کرده است؛ مثلاً در یک جا می‌فرماید:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ^۱

(آری) از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.

در این آیه شریفه، قرآن را به نور تشبیه می‌کند؛ نور آفتاب در همه چیز نفوذ می‌کند و تأثیر می‌گذارد؛ تأثیر و نفوذ قرآن مجید در این آیه شریفه به نور آفتاب تشبیه شده است؛ اما در جای دیگر - آیه ۲۴ و ۲۵ سورة ابراهیم - قرآن مجید را به درختی همیشه بهار تشبیه می‌کند که در تمام فصلهای سال میوه دارد:

الْم تَرْكَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه‌های آن در آسمان است که هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد؟! و خداوند برای مردم، مثل‌ها می‌زند؛ شاید متذکر شوند (و پند گیرند).

یکی از تفسیرهای «کلمه طیبه»، قرآن کریم است.^۱ قرآن کریم همانند درخت پربار و پاکیزه‌ای است که برکات آن همیشگی و همگانی است و هرکس در حد ظرفیت و توان خود می‌تواند از میوه‌های آن بهره برداری کند.

در آیه دیگری، وسعت «کلام حق» را مورد بحث قرار داده و می‌فرماید:

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفِدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا»؛ بگو اگر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکب شود، دریاها پایان می‌گیرد، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد؛ هر چند همانند آن (دریاها) را کمک آن قرار دهیم!

یکی از تفسیرهای این آیه شریفه نیز قرآن مجید است.^۳ بطون و مفاهیم و تفسیر و مصادیق جدید قرآن مجید آن قدر گسترده و وسیع است که اگر تمام دریاها برای

۱. ترجمه، تفسیر المیزان، جلد ۲۳، صفحه ۷۸.

۲. سورة كهف، آیه ۱۰۹.

۳. مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۹۸.

نوشتن آن مرکب شود، کفایت نمی‌کند و جوابگو نیست.

هنگامی که به سخنان زیبا و پر محتوای ائمه معصومین علیهم‌السلام مراجعه کنیم، خواهیم دید که آنان نیز با مخاطبان مختلف، به عبارت‌های گوناگون و متفاوتی سخن گفته‌اند؛ مثلاً در پاسخ به سؤالاتی که در مورد قدرت خداوند مطرح می‌شد به هر فردی به تناسب شناخت و معرفت و ظرفیت و نیروی ادراکشان جواب‌های متفاوتی می‌دادند. به نمونه‌هایی از این گونه پرسش و پاسخ‌ها توجه کنید:

سؤال: آیا خداوند قدرت دارد تمام جهان هستی را داخل یک تخم مرغ جای دهد، به گونه‌ای که نه تخم مرغ ذره‌ای بزرگ شود، و نه جهان هستی ذره‌ای کوچک شود؟
پاسخ: پاسخ امام علی علیه‌السلام چنین است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَالَّذِي سَأَلَنِي لَا يَكُونُ^۱؛ خداوند قادر، هرگز توصیف به عجز نمی‌شود؛ ولی انجام آنچه را که تو سؤال می‌کنی (ذاتاً) غیر ممکن است.»

اگر این سؤال شکافته شود، اساساً سؤال غلطی است؛ به تعبیر دیگر، صورت مسأله اشتباه است؛ زیرا مفهوم این سؤال این است که با فرض تحقق این امر، باید جهان هستی ضمن بزرگ بودن، کوچک هم باشد؛ مثل این که گفته شود موجودی در عین این که ده متر است در همان لحظه ۲۰ متر باشد، این، تناقض و محال است و صورت مسأله غلط است. اگر شما از دانش آموزی بخواهید که ۲۰ عدد گردو را بین ۳۰ نفر تقسیم کند به صورتی که به هر یک از آنان یک گردوی کامل و درست برسد و او این کار را نتواند انجام دهد در این حال، آیا اشکال از دانش آموز است یا از تقاضای غیر ممکن شما؟ قطعاً این امر نشانگر عدم توانایی دانش آموز در انجام این کار نیست، بلکه صورت سؤال و تقاضای شما غلط است.

خلاصه این که چون امام می‌دانست که سؤال کننده از هوش و استعداد بالایی برخوردار است و با مسائلی چون «تناقض» و «محال» و مانند آن‌ها آشنایی دارد

۱. بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۱۴۳، حدیث ۱۰ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۴، صفحه ۱۸۵).

چنین پاسخ می‌دهد؛ ولی امام رضا علیه السلام در پاسخ شخص دیگری که همین سؤال را می‌پرسد، می‌فرماید: «آری، خداوند این کار را کرده است؛ با چشمت به جهان بنگر، جهان درون چشم تو جای می‌گیرد، بدون این که جهان کوچک شود!»^۱ یعنی چون این فرد قدرت درک و فهم نفر قبل را نداشت؛ امام به شکل دیگری پاسخش را داد. نتیجه این که با هر مخاطبی باید به اندازه توان و فهم و درکش صحبت کنیم^۲ و این نه تنها عیب و نقصی محسوب نمی‌شود و حمل بر کم سوادی یا بی سوادی نمی‌گردد بلکه هنر بزرگی است و در واقع نشانگر قدرت بیان گوینده می‌باشد؛ به همین جهت، باید مبلغین و گویندگان ما به زبان تمام مخاطبین آشنا باشند تا بتوانند در دل همه آنها نفوذ کرده و بر قلب همه تأثیر گذار باشند و گرنه موفقیتی نخواهند داشت.

۲ ممنوعیت جدال

جدال و مرأء ناحق در اسلام حرام و از گناهان کبیره است. به همین جهت مناظره‌هایی مطلوب اسلام است که قصد دو طرف روشن شدن حق و حقیقت باشد و هر دو، در جستجوی حق باشند؛ اما اگر نیت هر کدام فقط غلبه بر دیگری باشد، در این صورت جدال حرام می‌باشد. در مناظرات اسلامی، هر یک از طرفین باید شجاعت پذیرش حق را داشته باشند.

در باره «جدال و مرأء» به یک آیه و دو روایت توجه کنید:

۱- در آیه شریفه^۳ سوره حج می‌خوانیم:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ

گروهی از مردم، بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله در باره خدا بر می‌خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کنند.

۱. همان مدرک.

۲. شرح بیشتر را در پیام قرآن، جلد ۴، صفحه ۱۸۳ به بعد مطالعه کنید.

برخی انسان‌ها بدون علم و اطلاع کافی و از روی هوی و هوس در باره خدا و توحید بحث و مجادله می‌کنند؛ چنین انسان‌های جدال‌گر، پیر و شیطان گردنکش هستند؛ زیرا شیطان نیز از راه «جدال» به انحراف کشیده شد او هنگامی که خداوند به فرشتگان دستور سجده بر آدم را داد، جدال توأم با قیاس کرد و گفت: «من سجده نمی‌کنم؛ چون آدم از خاک آفریده شده است و من از آتش و آتش برتر از خاک است!»^۱ در حالی که سجده بر آدم به خاطر روح خدایی بود که در آن گِل دمیده شده بود. و این جدال باعث شقاوت و بدبختی شیطان شد.

نتیجه این که، انسان‌های جدال‌گر، پیروان شیطان‌های گردنکش هستند.

۲- حضرت رسول اکرم ﷺ در روایتی فرمودند:

مَا ضَلَّ قَوْمٌ إِلَّا أَوْتُقُوا الْجَدَلَ؛ هیچ قوم و ملتی گمراه نشد، مگر به خاطر جدال و مجادله.

طبق این روایت جدال همواره سبب گمراهی می‌گردد.

۳- حضرت علی علیه السلام در روایت کوتاهی می‌فرمایند:

الْجَدَلُ فِي الدِّينِ يُفْسِدُ الْيَقِينَ؛ جدال و ستیزه جویی غیر منطقی در مسائل دینی، یقین و ایمان انسان را فاسد می‌کند.

نتیجه این که، جدال غیر منطقی سبب گمراهی و نابود کننده یقین است و جدال‌گران پیروان شیطان‌های سرکشند؛ بنابراین باید سعی کنیم در مقابل حق تسلیم باشیم.

* * *

۱. سورة اعراف، آیه ۱۲.

۲. بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸.

۳. میزان الحکمة، باب ۴۹۲، حدیث ۲۲۸۵.

توحید و شرک

در آیه ۳۱ سوره حج، سی و پنجمین مثال از امثال القرآن چنین مطرح شده است:

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ
الرَّيْحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ

و هرکس برای خداوند همتایی قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده و پرنده‌گان
(در وسط هوا) او را می‌ربایند، و یا تندباد او را به جای دور دستی
پرتاب می‌کند.

دورنمای بحث

این مثال پیرامون یکی از مهمترین مسائل و مباحث دینی که مورد تأکید و اهتمام
تمام ادیان است؛ یعنی شرک و توحید، بحث می‌کند. توحید و شرک در این آیه شریفه
به آسمان و سقوط از آن تشبیه شده است که شرح آن خواهد آمد.

شرح و تفسیر

«وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ» - در این آیه شریفه، توحید تشبیه به
آسمان و شرک تشبیه به سقوط از آسمان دارای خورشید، ماه و ستارگان شده است و

اینها منبع نور و روشنائی و برکت هستند علاوه بر این که خود آسمان از زیبایی خاص و عظمت خیره کننده‌ای برخوردار است. بنابراین «توحید» مرکز نور و عظمت خداست و برای موحدین برکت و روشنائی به ارمغان می‌آورد و شرک همانند سقوط از آسمان توحید است.

با توجه به این مقدمه، آیه شریفه می‌فرماید: کسانی که یکتایی و بی‌همتایی خداوند یگانه را نپذیرند و برای خداوند شریک بگیرند و از صف موحدین خارج شوند، گویا از آسمان به سوی زمین سقوط کرده‌اند و مسلم و طبعی است که چنین انسانی، از چنگال مرگ نجات نخواهد یافت.

«فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» - چنین انسان مشرکی که از آسمان سقوط کرده است، هرگز نجات پیدانمی‌کند؛ زیرا در وسط زمین و آسمان به یکی از دو بلای زیر گرفتار می‌شود که نتیجه هردو مرگ و نابودی است:

۱- گرفتار پرندگان گوشتخوار آسمان می‌شود، در این صورت هر قطعه از گوشت بدنش خوراک یکی از لاشخورها می‌شود و در نهایت تنها استخوان‌هایش به زمین می‌رسد.

۲- اگر چنین گرفتار نشود و از شر لاشخوران، جان سالم به در برد، در وسط زمین و آسمان گرفتار طوفانی می‌شود که او را به نقطه دور دست پرتاب می‌کند؛ جایی که دسترسی به هیچ انسانی ممکن نیست تا او را از این گرفتاری برهاند.

خلاصه این که، طبق این آیه شریفه، انسان مشرک به کسی تشبیه شده است که از آسمان سقوط کند و در وسط راه، یا گرفتار لاشخورها شود و یا به وسیله طوفان به مکان دور دست که از دسترسی انسان‌ها خارج است پرتاب گردد.

پیام‌های آیه

۱ منظور از پرندگان گوشتخوار، هوی و هوس است.

همان گونه که گذشت، انسان مشرک که از آسمان سقوط می‌کند، یا گرفتار پرندگان

گوشتخوار می شود و یاد در چنگال طوفانی سهمگین اسیر می گردد. بعید نیست منظور از پرندگان گوشتخوار و لاشخورها، «هوی و هوس» باشد.^۱

انسان مشرک گرفتار هوی و هوس می باشد، بعضی از هوی و هوسها، آبروی انسان را می ریزد؛ بعضی از آنها، انسانیت انسان را لکه دار می کند؛ قسمتی از آن، شجاعت انسان را از بین می برد؛ برخی نیز جوانمردی را از انسان سلب می کنند و... در نتیجه چیزی از انسان مشرک باقی نمی ماند و لاشخور هوی و هوس، تمام شخصیت و انسانیت او را بر باد می دهد.

۲ منظور از «ریح» در آیه، شیطان سرکش است.

منظور از طوفانی که انسان مشرک را از وسط زمین و آسمان گرفته و او را به نقطه ای دور از دسترس برده و در آنجا متلاشی می کند، ممکن است اشاره به شیطان طغیانگر باشد^۲؛ یعنی اگر شخص مشرک از چنگال هوی و هوس نجات پیدا کند و شخصیت او توسط هوی و هوس قربانی نگردد، اسیر شیطان سرکش می گردد و شیطان او را در نقطه ای که هیچ یار و یآوری نباشد، می برد و گمراه و بدبخت می نماید.

۳ مشرک آرامش ندارد.

جاذبه زمین - که یکی از نعمت های بزرگ خداوند است - سبب می شود که اشیاء وزن داشته باشند. اگر جاذبه زمین و وزن اشیاء نبود، هیچ چیز در این جهان استقرار نداشت. خانه ها، مزرعه ها، کارخانه ها، مدرسه ها، بیمارستان ها و تمام اشیاء بر اثر جاذبه زمین و وزن اشیاء در جای خود مستقرند. این جاذبه فقط در کره زمین باعث جذب اشیاء به سوی مرکز زمین و در نتیجه باعث وزن اشیاء می شود؛ اما هرچه از

۱. تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۹۵.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۹۶.

میدان جاذبه زمین دور شویم، تأثیر جذب آن نیز کمتر می شود و در واقع خارج از میدان جاذبه زمین، اشیاء فاقد وزن هستند؛ به همین خاطر دانشمندان علوم فضایی، افرادی را که قصد فضانوردی دارند، مدّتی با فراهم کردن فضای مناسب با بی وزنی اشیاء، تحت تعلیم و تمرین قرار می دهند تا آمادگی لازم را برای ورود به فضای بی وزن داشته باشند.

یکی از راه های تجربه بی وزنی سقوط های آزاد از نقاط بلند است که در آن انسان هنگامی که در وسط زمین و آسمان قرار می گیرد، بی وزنی را تجربه می نماید؛ آن هنگام که به اصطلاح دل انسان خالی می شود و حالت خاصی به او دست می دهد. به این جهت، پزشکان معتقدند که بسیاری از افرادی که سقوط می کنند، قبل از رسیدن به زمین سکت می کنند و می میرند.

بنابراین، وقتی که مشرک از آسمان سقوط می کند، در وسط راه بی وزنی و خلأ را در خود احساس می کند و بر اثر این بی وزنی، اضطراب سراسر وجود او را می گیرد. پس انسان هرگاه از توحید جدا شود و به شرک روی آورد، گویی با آرامش خدا حافظی کرده و با اضطراب و نگرانی هم آغوش گشته است که «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۱ تنها در سایه توحید آرامش وجود دارد و شرک و بت پرستی مایه اضطراب است.

این مطلبی است که خود مشرکین هم بدان اعتراف دارند؛ در آیه شریفه ۶۵ سوره عنکبوت آمده است: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» هنگامی که بت پرستان و مشرکان، سوار بر کشتی در وسط دریا اسیر موج های خروشان گشته و خود را در چند قدمی مرگ می بینند، اضطراب و نگرانی بزرگی آنها را فرا می گیرد، در این حال دیگر شرک و بت پرستی به آنها آرامش نمی دهد؛ بلکه برای رسیدن به آرامش، سراغ توحید رفته و از روی اخلاص، خداوند یکتا را می خوانند؛ چون

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

می‌دانند بت وسیله نجات و مایه آرامش آنها نیست؛ هر چند، توحید آنها موقتی است و هنگامی که از خطر رهایی یابند و پای سلامت به ساحل بگذارند، دوباره راه شرک و بت پرستی را پیش می‌گیرند.

خلاصه این که: شرک و بت پرستی، مایه اضطراب و نگرانی و توحید و یکتا پرستی، مایه آرامش است.

۴] مشرک از خود اراده‌ای ندارد.

انسان قبل از سقوط قادر به تصمیم‌گیری است؛ اما وقتی سقوط کرد و در بین زمین و آسمان به صورت معلق درآمد، دیگر توانایی و اراده بر تصمیم‌گیری ندارد. انسان مشرک نیز هنگامی که از آسمان توحید سقوط کند، فاقد اراده و قدرت تصمیم‌گیری است.

اهمیت توحید

«توحید» مهمترین مبحث قرآن مجید و سایر کتب آسمانی است. انبیاء و پیامبران و جانشینان آنان، همگی مردم را به توحید دعوت نموده و از شرک و بت پرستی باز می‌داشتند.

خلاصه این که، در تعلیمات دینی مسأله‌ای مهم‌تر از توحید و شرک وجود ندارد. شاهد این سخن، دو آیه از قرآن است که در دو جای سوره نساء عیناً تکرار شده است؛ خداوند متعال در آیه ۴۸ و ۱۱۶ این سوره می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ

گناهی که هرگز بخشیده نمی‌شود، شرک است؛ اما غیر از شرک، سایر گناهان، قابل بخشش است. و خداوند هرکس را بخواهد می‌بخشد.

این نکته قابل توجه است که منظور از بخشش سایر گناهان بجز شرک، بخشیدن

گناهان بدون توبه است و گرنه، با توبه، حتی شرک هم قابل بخشش است. قبل از بعثت پیامبر ﷺ اکثر اصحاب آن حضرت ﷺ بجز افراد اندکی همانند حضرت علی (علیه السلام) بقیه همه مشرک بودند و هنگامی که اسلام آوردند و توبه کردند؛ بخشوده شدند.

بنابراین، اگر گناهکاری بدون توبه از دنیا برود و گناه او شرک باشد، امیدی به نجات او نیست و محال است بخشیده شود؛ اما اگر گناهان دیگری داشته باشد، هرچند توبه نکرده باشد، امکان بخشش از سوی خداوند یا شفاعت اولیاء الله هست، ولی شرک نه قابل بخشش است و نه مورد شفاعت. این مطلب، اهمّیت فوق العاده توحید و خطر عظیم شرک را در زندگی دنیا و آخرت می‌رساند. توحید سرچشمه تمام سعادت‌ها و شرک نابودکننده همه خوبیهاست.

سؤال: چرا توحید این قدر اهمّیت دارد و شرک تا این حد نکوهش شده است؟

پاسخ: فلسفه اهمّیت فوق العاده توحید و نکوهش شدید شرک و بت پرستی امور مختلفی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- اولین اثر توحید و پرستش خدای یکتا اتحاد و یکپارچگی جوامع انسانی است. انسان‌ها از حیث زبان، رنگ، نژاد، عقاید، تفکر، آداب رسوم، فرهنگ و مانند آن باهم متفاوتند؛ مثلاً در کشور خود ما ایران که قسمت کوچکی از جهان را تشکیل می‌دهد، انواع زبان، آداب و رسوم و فرهنگ دیده می‌شود؛ حال در دنیای به این وسعت با وجود صدها قوم و نژاد و هزاران زبان و گویش محلی و فرهنگ‌های متفاوت چه چیز حلقه اتصال بین آنهاست؟ نقطه مشترک آنها چیست؟ اگر قرار باشد که روزی همه مردم جهان تحت لوای حکومت واحد جهانی ادامه زندگی دهند، قدر مشترک آنها چیست؟

بی‌شک مهم‌ترین عامل وحدت و یکپارچگی مردم جهان که نشأت یافته از اساسی‌ترین ریشه‌های اعتقادی شان باشد، مسأله توحید و یکتا پرستی است. این،

محور بسیار خوب و ریسمان محکمی است که همه می توانند به آن چنگ بزنند. خداوند متعال در آیه ۶۴ سوره آل عمران، با اشاره به همین مطلب می فرماید:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ

ای اهل کتاب بیایید به یک حلقه اتصال که مشترک بین ما و شماست چنگ بزنیم؛ بنده یک خدا و مطیع فرمان و تصمیم و اراده او باشیم.

تجلی این اتحاد و یکپارچگی را می توان در موسم حج در سرزمین حجاز مشاهده کرد که چگونه چند میلیون مسلمان از کشورهای مختلف جهان، با رنگها، زبانها، فرهنگها و آداب رسوم مختلف، سوی کعبه معبود یکتا، همچون جویبارهای زلالی که به قصد پیوستن به دریای بیکران وحدت، از قله های بلند انسانیت سرازیر می شوند و همه باهم چون رودی یکپارچه بر گرد یک خانه می چرخند و پیشانی بندگی را بر آستان خدای واحد می ساینند. در نماز جمعه ای که در مکه معظمه در جمعه قبل از عرفة، برگزار می شود، بیش از یک میلیون نمازگزار در بزرگترین نماز جمعه مسلمانان در طول سال شرکت می کنند. تمام آنان در صف واحد بندگی در یک لحظه، دست به دعا بلند می کنند و سپس در برابر خدای بی همتا تعظیم نموده به رکوع می روند و با حفظ یکپارچگی و اتحادشان سر از رکوع بر می دارند و بعد یکدل و یک جان در برابر ذات احدیت به سجده می افتند. وه که چه باشکوه و زیباست این یکپارچگی و اتحاد! ^۱ حال اگر این اتحاد جهانی شود و تمام مردم جهان روبه خدا آورند و همه انسان ها به «حبل الله» تمسک بجویند، چه صحنه زیبایی به وجود می آید.

۱. هر چند که متأسفانه از این نماز جمعه استثنائی و از این فرصت طلائی استفاده ای در جهت حل مشکلات جهان اسلام نمی شود؛ گویی مطالبی که صدها سال قبل در چنین نماز جمعه ای ایراد می شده، اکنون بدون کم و کاست تکرار می شود!

خلاصه این که، یکی از آثار مهم توحید و یکتا پرستی، وحدت و یکپارچگی است. در مقابل، شرک عامل پراکندگی و اختلاف است. عرب جاهلیت که سیصد و شصت عدد بت را پرستش می کرد در واقع سیصد و شصت شکاف و تفرقه در جامعه کوچک خود ایجاد کرده بود و روشن است که چنین جامعه ای دائماً درگیر جنگ و جدال و آدمکشی بوده و از آرامش و سعادت بی بهره است؛ اما همین مردم، وقتی که یکتا پرست شدند و توحید را پذیرفتند و در پناه هدایت پیامبر اسلام ﷺ متحد و یکپارچه گشتند، توانستند بر سایر ملل هم فائق آیند.

۲- اثر دیگر توحید، قوّت و قدرت موحدین است، همانگونه که شرک و بت پرستی سبب عجز و ناتوانی مشرکین است. زمانی که اسلام گسترش نیافته بود و در اقلیت قرار داشت، هر روز توطئه جدیدی از سوی کفار و مشرکین علیه مسلمین و شخص پیامبر اسلام ﷺ طراحی می شد؛ روزی سران مشرک مکه خدمت ابوطالب - بزرگ قریش - رسیدند و از او خواستند که پیامبر اسلام ﷺ را راضی نماید تا با آنها به توافق برسد و به اصطلاح آتش بس اعلام کنند؛ پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «شما در بیان یک کلمه با من موافقت کنید، آنچنان قدرت و قوّتی خواهید یافت که بر تمام عرب مسلط شوید و غیر عرب ها هم به دین شما در آیند! گفتند: یک کلمه که سهل است، حاضریم در ده کلمه با شما همراه شویم؛ حضرت فرمودند: «تَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَتَخْلَعُونَ الْأَنْدَادَ مِنْ دُونِهِ؛ به ریسمان توحید چنگ زنید و از شرک و بت پرستی دست بردارید؛ یعنی زیر چتر توحید درآیید تا قدرتمند گردید.^۱»

این جمله پیامبر اکرم ﷺ هنوز هم برای جهانیان که از جنگ ها و اختلافات خسته شده اند راهگشاست؛ زیرا تنها راه برای ختم این مسائل و دستیابی به قدرت و عزّت توأم با امنیت و آسایش و گسترش عدالت حقیقی، بازگشتن به سوی شجره طیبّه توحید است.

۱. فروغ ابدیت، جلد ۱، صفحه ۲۲۲. مشروح این روایت در جلد اول همین کتاب صفحه ۸۶ و ۸۷ گذشت.

بیا بید قدری بیندیشیم که چگونه اسلام عرب‌های جاهلیت مکه و مدینه را که غرق در اختلاف و خونریزی بودند تبدیل به انسان‌های مقتدر و باعزتی کرد که در سایه اتحاد و برادری توانستند در کمتر از نیم قرن، شرق و غرب عالم را فتح نمایند؟ آیا این عظمت و شکوه، ثمره توحید و یکتا پرستی و تمسک آنان به جبل الله نبوده است؟!^۱

۳- «توحید» سبب آرامش جامعه انسانی است. عامل اصلی جنایات و گناهانی که در دنیا انجام می‌گیرد شرک و بت پرستی است. بت پرستی فقط پرستش چوب و سنگ نیست؛ پول پرستی، مقام پرستی، هوی پرستی و مانند آن، همه به نوعی بت پرستی است. هنگامی که انسان اینها را بپرستد، از خداوند غافل می‌شود؛ در این صورت است که مرتکب هر جنایتی می‌شود.

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد در بعضی روایات آمده است که پس از ضرب اولین سکه پول، شیطان آن را بوسید و بر چشمانش کشید و بر روی قلبش گذاشت؛ سپس گفت: «اگر انسان‌ها شما را پرستش کنند، دیگر باکی نیست که بت پرستی نکنند.»^۱ بنابراین بت پرستی در عصر حاضر، که تفکر و اندیشه، جایگزین جهل گشته است، نیز رواج دارد و روشن است که چه جنایاتی برای دستیابی به این پول انجام می‌شود. در چنین جوامعی، آرامش و امنیت رخت بر می‌بندد و درگیری و نزاع جایگزین آن می‌شود؛ اما اگر جامعه، موحد و یکتا پرست باشد، آرامش خاصی خواهند داشت.

برای رسیدن به جامعه توحیدی، گام نخست را باید از بتخانه وجود خودمان برداریم و هر لحظه سری به بتخانه دلمان بزنیم و بت‌هایی را که در گوشه و کنار آن جای گرفته‌اند، بشکنیم. بعضی از دلها همانند خانه کعبه بعد از اسلام است که بت‌های

۱. این روایت به صورت کامل و به نقل از بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۷، در جلد اول این کتاب، صفحه ۳۵۵ ذکر شده است.

آن را شکسته و خانه دل را از لوث وجود بت‌ها پاک و تطهیر نموده‌اند؛ خوشا به حال صاحبان این دلها!

ولی برخی دیگر از دلها، همانند خانه کعبه قبل از اسلام است که در آن بت‌های فراوانی به چشم می‌خورد؛ بت مال، بت ثروت، بت زن، بت فرزند، بت مقام، بت منیت و... دل خانه خداست، باید آن را از بت‌ها پاکسازی کنیم؛ آینه دل را از زنگار شرک و بت پرستی بشوییم تا تصویر زیبای صاحب اصلی خانه را مشاهده نماییم.

* * *

بت پرستی

در آیه ۷۳ سوره حج چنین آمده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُ بِهِمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ

ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرادهید؛ کسانی را که غیر از خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای این کار دست به دست هم دهند؛ و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی توانند آن را باز پس گیرند، هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان).

دور نمای بحث

این مثال نیز در مورد شرک و توحید است و همان گونه که گذشت، قرآن مجید مفهوم واحدی را در قالب های مختلف و مثال های متنوع می ریزد تا برای همگان قابل فهم باشد. خداوند در این آیه شریفه با ارائه مثال، ضعف و عجز بتان و بت پرستان را ترسیم نموده است.

ماهیت بت پرستی

مسئله بت پرستی از مسائل پیچیده و بغرنج است که در این بحث می‌توان به سؤالاتی از این قبیل پرداخت:

بت پرستان برای بتان چه اهمیت و امتیازی قائل بودند؟ آیا بت‌ها را خالق و آفریدگار خود می‌دانستند؟ اگر جواب مثبت باشد، باید دانست که چگونه انسان عاقلی، چیزی که خود با دستان خویش به عنوان بت تراشیده است، آن را خالق خویش بداند؟ اگر جواب منفی است، پس بت پرستان چه توجیهی در برابر این عمل جاهلانه خویش داشتند؟

قرآن مجید ضمن طرح این سؤال، جواب آن را نیز بیان کرده است.
در آیه سوم سوره زمر آمده است:

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
آگاه باشید که دین خالص از آن خداست و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار داده بودند، (دلیلشان این بود که:) اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند. خداوند روز قیامت میان آنان، در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند.

در آیه ۱۸ سوره یونس نیز آمده است:

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ
آنها (بت پرستان) غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند: «اینها شفیعان ما نزد خداوند.

بنابراین، طبق دو آیه شریفه فوق، آنها بتان را آفریدگار خود نمی‌دانستند و معتقد به خالقیت خداوند یگانه بودند؛ ولی برای بتها قداست ویژه‌ای قائل بودند و آنها را

واسطه‌های خوبی برای تقرّب و شفاعت بین خود و خداوند خالق می‌دانستند، هرچند ممکن است تعدادی کمی از مشرکان بتان را خالق بیندارند؛ ولی غالباً همان گونه که گفته شد، بت‌ها را برای شفاعت در درگاه خداوند می‌پرستیدند؛ به همین خاطر، سعادت، سلامت، وسعت، برکت و مانند آن را، از پیشگاه بت‌ها تقاضا می‌کردند؛ البته کم‌کم خداوند فراموش شد و بت‌ها به صورت مستقل مورد عبادت و پرستش و راز و نیاز بت پرستان قرار گرفت.

سؤال : توضیحات گذشته تا اندازه‌ای پیچیدگی کار بت پرست‌ها را روشن کرد؛ ولی هنوز این سؤال باقی است که چگونه انسان عاقل بتی را که بادت خویش ساخته است، سجده می‌کند و آن را واسطه فیض خداوند می‌داند و بقدری برایش ارزش قائل می‌شود که گاهی انسان دیگری را در برابر آن قربانی می‌کند؟

پاسخ : روزه‌های اوّل بت پرستی و در آغاز این انحراف بزرگ، بت‌ها اصالت نداشتند، بلکه جنبه مظهریّت و به اصطلاح امروز، سمبل مقدّسات بودند؛ مثلاً هرگاه پیامبری یا یکی از اولیاء الله که نزد خداوند مقام والایی داشت و واسطه بین خدا و مردم محسوب می‌شد، از دنیا می‌رفت و دست مردم از دامان آنها کوتاه می‌شود، مردم به یاد او، مجسمه‌ای می‌ساختند و این مجسمه پیامبر یا ولیّ الله را به اعتبار آن پیامبر یا ولیّ الله مورد احترام و واسطه قرار می‌دادند؛ ولی بر اثر مرور زمان این ارتباط به فراموشی سپرده شد و خود این مجسمه‌ها به صورت مستقل مورد توجّه و پرستش مردم قرار گرفت؛ یا مجسمه‌های ماه و خورشید و امثال آن را که منبع برکت و نور هستند، می‌ساختند و به خاطر ماه و خورشید، آنها را مورد توجّه قرار می‌دادند؛ ولی بر اثر گذشت زمان کم‌کم رابطه فراموش و خود این مجسمه‌ها و بت‌ها به صورت مستقل مورد پرستش قرار می‌گرفت؛ یا قطعه سنگی را از سرزمین مقدّسی، همچون کعبه، به همراه خود به یادگار می‌بردند و در جای مناسبی قرار می‌دادند تا با دیدن آن، خاطره‌های آن سفر روحانی تجدید شود، ولی پس از مدّتی رابطه فراموش و آن سنگ

بت می‌شد. و یا این که برخی معتقد بودند، خدای نادیده بقدری مقامش والا است که از دسترس فکر بشر بیرون است و امکان ندارد که اندیشه بشر به مقام والای او برسد و چنین خدایی فایده‌ای (نعوذ بالله) برای ما ندارد؛ پس برخی از مخلوقات او را که در دسترس ماهستند، به خاطر خداوند می‌پرستیم. شبیه این نوع تفکر را در تفکرات برخی از فرق منحرف صوفیه می‌بینیم؛ مُرشد صوفیه به مریدان خود می‌گوید: در نماز وقتی که به ذکر «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می‌رسید، با توجه به این که نمی‌توانید تصویری از خداوند داشته باشید، تصویر «شیخ و پیر» را در ذهن بگذرانید! و این، نقطه آغاز انحراف مردم به سوی شرک است.

به هر حال، همان گونه که گذشت، انبیاء و پیامبران دامنۀ دارترین و طولانی‌ترین مبارزات را با بت پرستی و بت پرستان داشته‌اند؛ زیرا باید با شرک و بت پرستی که بلای بزرگ انسانیت در گذشته و حال است مبارزه شود.

روش‌های مبارزه با بت پرستی

سؤال: لزوم مبارزه با بت پرستی و شرک، امری بدیهی و روشن است؛ ولی روش آن چگونه باید باشد؟ پیامبران و اولیاء الله با چه روش‌هایی به مبارزه با بت پرستی و بت پرستان می‌رفتند؟ چگونه با این انحراف خطرناک، بزرگ و پیچیده برخورد می‌کردند؟

پاسخ: طبق آنچه از قرآن مجید استفاده می‌شود، انبیاء و پیامبران با روش‌های مختلفی به مبارزه با شرک و بت پرستی می‌پرداختند که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- شناساندن خالق اصلی جهان هستی به مردم، مخصوصاً بت پرستان.
قرآن مجید در آیه ۶۱ سوره عنکبوت با طرح یک پرسش و پاسخ به این مطلب اشاره دارد:

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيُقُولَنَّ
اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ

و هرگاه از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را
مسخر کرده است؟ می‌گویند: الله! پس با این حال، چگونه آنان را (از عبادت
خدا) منحرف می‌سازند!

یعنی ای کسانی که بت می‌پرستید! خالق، ولی نعمت، بخشنده، رازق و خلاصه
همه چیز و ملجأ همه کس، خداوند بزرگ است؛ اگر او «خالق» و «رازق» و «محيي» و
«مميّت» است، پس چرا غیر او را می‌پرستید؟! انسان باید در مقابل نعمت دهنده خود
سر تسلیم فرود آورد.

خلاصه این که، پیامبران با بیداری فطرت بت پرستان و زدودن گرد و غبارهای آن،
چشمه فطرت شان را جوشان می‌کردند تا به سوی خالق اصلی بازگردند.

۲- تحقیر و بیان ناتوانی بت‌ها و معبودان دروغین در برابر قدرت خداوند باعث
کاستن ارزش و قداست بت‌ها در نظر بت پرستان می‌گشت. طرح سؤالاتی از این قبیل
که: آیا بت‌های شما شعور درک مسائلی را که در اطرافشان می‌گذرد، دارند؟ آیا
توانایی بر پاسخ به سؤالهای شما دارند؟ آیا قادر به حل مشکلات شما هستند؟
روشن است که جواب همه این پرسش‌ها منفی است؛ بنابراین بت کرکور فاقد
شعور و درک و بی اراده، چگونه حلال مشکلات شما است؟

همان گونه که حضرت ابراهیم عليه السلام در داستان معروف شکستن بت‌ها در پاسخ این
سؤال که چه کسی بت‌ها را شکسته است؟ فرمودند:

بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ^۱

بلکه این کار را بزرگشان (بت بزرگ) کرده است، از آنها بپرسید، اگر سخن
می‌گویند.

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۳.

قرآن مجید در ادامه، پاسخ بت پرستان را چنین بیان می‌کند:

فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ^۱

آنها (بت پرستان) به وجدان خویش باز گشتند؛ و (به خود) گفتند: حَقًّا که شما ستمگرید! سپس بر سرهایشان واژگون شدند؛ و حکم وجدان را بکلی فراموش کردند و (خطاب به ابراهیم) گفتند: تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند!

وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام از بت پرستان اقرار گرفت که بت‌ها حتی قدرت سخن گفتن ندارند، چه رسد به این که از خود دفاع کنند، شروع به مذمت و تحقیر بت‌ها و بت پرستان کرد. قرآن مجید در ادامه داستان، سخنان حضرت ابراهیم علیه السلام را چنین نقل می‌کند:

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَقَلًّا تَعْقِلُونَ^۲

(ابراهیم علیه السلام) گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زبانی به شما می‌رساند؟! (نه امیدی به سودشان دارید و نه ترسی از زیانشان!) أَفَ بر شما (بت پرستان) و بر آنچه (بت‌ها) جز خدا می‌پرستید! آیا نمی‌اندیشید (و عقل ندارید)؟!

حضرت ابراهیم علیه السلام در این داستان با تحقیر و کوچک شمردن بت‌ها و بیان ضعف آنها و این که آنها منشأ هیچ خیر و شرّی نیستند، مشرکان را متوجه کار زشت شان کرد. بنابراین یکی از راه‌های مبارزه بابت پرستی، تحقیر و بیان ناتوانی بت‌هاست.

۳- بیدار کردن وجدان خفته بت پرست‌ها و استفاده از وجدان بیدار شده آنان، روش دیگری برای مبارزه با بت پرستی است؛ به عنوان مثال، در آیه ۶۵ سوره

۱. سوره انبیاء، آیات ۶۴ و ۶۵.

۲. سوره انبیاء، آیات ۶۶ و ۶۷.

عنکبوت آمده است که هنگامی که بت پرستان سوار بر کشتی در وسط دریا گرفتار موج‌های سهمگین و خروشان می‌شدند و خطر مرگ را احساس می‌کردند، ناخودآگاه و از سر اخلاص، خداوند را به کمک می‌خواندند؛ یعنی شما در مشکلات مهم به چه کسی پناه می‌برید؟ هنگامی که همه امیدها قطع گردد امید شما به چه کسی است؟ زمانی که تمام روزنه‌ها بسته شود، چه روزنه‌ای به سوی قلب و دل شما باز است؟ چنین خداوندی شایسته پرستش و عبادت است!

آیه مورد بحث هم بیانی از ضعف و ناتوانی بتهاست.

برای توضیح بیشتر به شرح و تفسیر این آیه می‌پردازیم.

شرح و تفسیر آیه مثل

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ» - تعبیر به «ضَرْبٌ مِّثْلٌ» شاید برای این باشد که این ضرب‌المثل شیرین و پر محتوا، بین موحدان و یکتا پرستان از گذشته مرسوم و متداول بوده و مثل جدیدی نبوده است؛ ولی از آنجا که این مثل، بسیار آموزنده و عبرت آموز است، خداوند نیز آن را مطرح نموده است.

«إِنَّ اللَّهَ يَنْتَدِعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» - بت‌هایی که بت پرستان آنها را عبادت و پرستش می‌کنند و در مقابل شان سر بر خاک می‌سایند، آن قدر ضعیف و ناتوانند که قدرت آفرینش یک مگس را هم ندارند؛ نه تنها، به تنهایی نمی‌توانند چنین حشره کوچکی را خلق کنند؛ بلکه اگر تمام بت‌های جهان دست به دست هم دهند و به کمک و یاری هم بیایند، باز هم از این کار عاجزند!

«وَإِنْ يَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ» - ضعف و ناتوانی بت‌ها فراتر از آنچه گفته شد، می‌باشد؛ زیرا آنان نه تنها قدرت آفرینش مگسی را ندارند، بلکه اگر مگسی، چیزی از آنها برباید، این بت‌های بی اراده و ناتوان، حتی قدرت باز پس‌گیری شیء مسروقه را ندارند؛ یعنی آنها نه تنها توانایی سود رساندن و دفع شر از بت پرستان را

ندارند، بلکه توانایی محافظت از خودشان را نیز ندارند.

در توضیح این قسمت از آیه گفته می‌شود که بت پرستان در ایام مخصوصی از سال؛ مثلاً ایام عید، بت‌ها را با زعفران و عسل یا چیزهای مشابه آغشته می‌کردند که باعث جذب مگس‌ها می‌شد. مگس‌ها تا تمام شدن عسل‌ها از آن استفاده می‌کردند. هر مگسی، روی یکی از این بت‌ها نشسته و مقدار اندکی عسل بر می‌داشت^۱؛ در این رابطه، خداوند می‌فرماید: بت‌ها آن قدر ضعیف و ناتوان بودند که حتی توانایی باز پس‌گیری این مقدار عسل را هم نداشتند؛ بنابراین بت‌ها با این همه ضعف و ناتوانی، چگونه می‌توانند به انسان کمک کنند؟!

«ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» - در تفسیر این جمله احتمالات مختلفی نقل شده است که دو احتمال آن قوی‌تر به نظر می‌رسد:

۱- منظور از «طالب»، «مگس» و مراد از «مطلوب»، «بت» است؛ بنابراین، هم مگس حیوان ضعیفی است و هم بت موجودی ناتوان. بت‌ها ضعیفند همان‌گونه که مگس‌ها ضعیفند.

۲- «طالب» در آیه شریفه «بت پرستان و عابدان» هستند و منظور از «مطلوب»، «بت‌ها» است؛ بنابراین هم بت‌ها ضعیف و ناتوانند و هم بت پرستان؛ ضعف و ناتوانی بت‌ها روشن است؛ اما منظور از ضعف و ناتوانی بت پرستان، شاید ضعف فکری و عقیدتی آنها باشد.

در هر حال، خداوند می‌خواهد این نکته را متذکر شود که مشکلات انسان به دست خداوندی حل می‌شود که قادر بر همه چیز است، نه به وسیله موجودی ضعیف و ناتوان که قدرت دفاع از خویش را هم ندارد.

۱. تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۱۷۲.

در این جا چند سؤال پیش می آید که:

۱- آیا در آیه مثل تشبیهی وجود دارد؟

مفسران در مورد این که در این آیه شریفه، ضعف تنها به چه چیزی تشبیه شده، بحث کرده اند؛ برخی گفته اند: اینجا تشبیهی وجود ندارد؛ بلکه سخن از ضعف و ناتوانی بت ها بر آفرینش موجودی کوچک همانند مگس است؛ اما چیزی را تشبیه به آن نکرده اند، به این دلیل در توجیه این مسأله گرفتار مشکلاتی شده اند؛ ولی به عقیده ما کلمه «مثل» دارای دو معنی است:

۱- «مَثَل» به معنی شبیه و مثل و مانند است که امری معقول و دور از حس و تجربه را به امری محسوس تشبیه می کنند.

۲- «مثل» بیان مصداق روشن و واضح چیزی است.

در اینجا، «مثل» به معنای دوم است؛ زیرا خداوند متعال، می خواهد ضعف بت پرستی و اندیشه بت پرستان را بیان نماید؛ بدین جهت مصداق روشنی از این ضعف و ناتوانی را در قالب مثال مزبور بیان می کند

۲- آیا مگس موجود کوچکی است؟

«مگس» در سراسر قرآن مجید تنها در این آیه شریفه مورد اشاره قرار گرفته است و در نظر ما انسان ها، موجودی پست و بی ارزش است؛ آیا واقعاً مگس موجودی بی ارزشی است؟

در پاسخ به این پرسش، باید گفت که مگس نه تنها موجود بی ارزشی نیست؛ بلکه از عجایب مخلوقات خداوند و از آیات الهی است. این موجود ریز و کوچک اندام، علی رغم جثه کوچکش، دارای دستگاه تنفس، دستگاه تغذیه، دهان، زبان، معده، روده، سلسله اعصاب فهم و ادراک، چشم، گوش، ماهیچه های بسیار قوی - که به وسیله آن می تواند بالهایش را با سرعت زیاد به حرکت در آورد - و سایر اعضا

می‌باشد. جالب این که ساختمان بدن این موجود کوچک به مراتب پیچیده‌تر و دقیق‌تر از ساختمان یک هواپیمای بزرگ است؛ و ساختن چنین هواپیمایی آسان‌تر از خلقت یک مگس است! زیرا هواپیما تولید مثل نمی‌کند، ادراک و شعور و اراده‌ای ندارد، قادر به تهیه غذای خویش نیست، قدرت دفاع ندارد و... ولی مگس توانایی انجام تمام این کارها را دارد!

بنابراین مگس واقعاً از عجایب مخلوقات خداوند است و هیچ‌کسی توانایی آفرینش چنین موجودی را ندارد. امروز علی‌رغم پیشرفت خارق‌العاده‌ای که بشر در زمینه‌های مختلف علمی به دست آورده است، باز هم قدرت آفرینش یک مگس را ندارد. در اینجا سؤال دیگری مطرح می‌شود که:

شنیده شده است که در آستانه قرن بیستم بشر قدرت «شبیه‌سازی» پیدا کرده است؛ یعنی قسمتی از بدن یک حیوان، مثل گوسفند، را در شرایط خاصی پرورش می‌دهد تا تبدیل به یک گوسفند کامل می‌شود و این مطلب، حتی در مورد انسان نیز امکان‌پذیر است که حاصل آن انسانی است که نه پدر دارد و نه مادر! با توجه به این موضوع در می‌یابیم که بشر امروزی توانایی بر آفرینش چیزهای بزرگتر و مهم‌تر از مگس را دارد. پس چگونه انسان را موجودی ناتوان در آفرینش مگس می‌پنداریم؟ در جواب این سؤال می‌گوئیم که این عمل، آفرینش محسوب نمی‌شود؛ بلکه نوعی قلمه زنی است که قبل از این در مورد درختان با پیوند قسمت کوچکی از پوست شاخه یک درخت، درخت تنومندی پرورش می‌یافت و میوه می‌داد. بدن انسان و حیوانات نیز همانند درختان اگر قطعه‌ای از آن به جای دیگر پیوند زده شود، در شرایط ویژه‌ای رشد و نمو می‌کند و تبدیل به انسان کامل می‌شود؛ زیرا ما معتقدیم که هر سلول انسان، واجد تمام ویژگی‌ها و خصوصیات انسان است.

بنابراین، شبیه‌سازی همان قلمه زدن و پیوند زدن است و مسأله حیات و آفرینش هنوز هم از معماهاست!

پلی به سوی توحید در ماه توحید

ما هر کسی باشیم و هر چیزی داشته باشیم، در مقابل «قادر مطلق» و «خداوند عالم»، بسیار ضعیف و ناتوانیم؛ یکی از نمونه‌های ضعف و ناتوانی انسان، در برابر بیماری مهلک «سرطان» آشکار شده است. سلول‌های انسان روی حساب و نظم خاصی رشد و نمو می‌کنند؛ حال اگر یک سلول حساب و نظمش بهم بخورد و رشد بی رویه‌ای کند، سلول‌های اضافه‌ای رشد نموده و تشکیل یک «غده سرطانی» می‌دهد و کم‌کم ریشه می‌دواند و تمام عضلات بدن انسان را از کار می‌اندازد. تمام انسان‌ها با وجود علم و امکانات فراوانی که در اختیار دارند تاکنون نتوانسته‌اند راهی برای جلوگیری طغیان یک سلول بیابند و بر این بیماری که هر روز افراد زیادی را به دام مرگ می‌برد، غلبه کنند. علاوه بر این که شیوع بیماری خطرناک‌تری به نام «ایدز» نیز انسان را ناتوان کرده است «ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ».

پس بیایید، همه باهم، اقرار کنیم که: خدایا! عزّت، قدرت، علم، زندگی، مرگ، روزی، آفرینش و پرستش و همه چیز از آنِ توست و در یک جمله، تمام خیرات و کلید سعادت در دست توست و تو بر همه چیز قادر و توانایی! ما تو را می‌پرستیم و از تو کمک می‌جوییم «إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

* * *

ذات بی مانند خدا

سی و هفتمین مثال از مثال های شیرین قرآن، آیه ۳۵ سوره نور است، خداوند در این آیه که از زیباترین مثال های قرآنی است، می فرماید:

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ
الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ
مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ
تَمْسَسْهُ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

خداوند نور آسمان ها و زمین است؛ مثل نور خداوند، همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد؛ آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همانند یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی؛ (روغنش آنچنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله و رشود؛ نوری است بر فراز نوری؛ و خدا هرکس را بخواهد به نور خود هدایت می کند، و خدا برای مردم مثلها می زند و خداوند به هر چیزی داناست.

دورنمای بحث

این مثال از مهمترین مثال‌های قرآن مجید است که مفسران، فلاسفه و عرفا هر کدام تفسیری خاص بر آن نموده‌اند. این آیه، مثال زیبا و رسایی برای ذات بی مانند خداوند متعال زده و خداوند را به نور تشبیه کرده است که شرح آن خواهد آمد.

این آیه مشتمل بر دو مثال است

مثال اول جمله «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» است و بقیه آیه مثال دوم را تشکیل می‌دهد؛ به این دلیل که ما یقین داریم خداوند، مانند نور و روشنایی محسوس و ملموس نیست، بنابراین باید گفت: «کاف» تشبیه در آیه شریفه در تقدیر است: اللَّهُ كُنُورِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ خداوند، مانند نور آسمان‌ها و زمین است.

بنابراین، در جمله اول آیه شریفه، هر چند کلمه «مثل» یا «کاف» تشبیه وجود ندارد، ولی چون جسمیت خداوند محال ذاتی است، پس بناچار کاف تشبیه را در تقدیر می‌گیریم و می‌گوئیم: خداوند، مانند نور آسمان‌ها و زمین است؛ و جمله اول خود یک مثال است که در آن، خداوند به نور تشبیه شده است و ادامه آیه، مثال دیگری برای ذات مقدس خداست.

آیا مثال زدن برای ذات خداوند جایز است؟

آیا ما حق داریم برای خالق و آفریدگار خود مثال بزنیم و آن موجود معنوی واجب الوجود را با موجودات مادی ممکن الوجود مقایسه کنیم؟

پاسخ این سؤال، هم مثبت است و هم منفی؛ با توجه به آنچه در آیه شریفه فوق آمده است، بیان مثال برای خداوند ذات اشکالی ندارد؛ چون خداوند خود، برای خویش مثال زده است؛ ولی طبق آیه شریفه ۷۴ سوره نحل، بیان مثال برای خداوند ممنوع است؛ خداوند در این آیه می‌فرماید: «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ

لَا تَعْلَمُونَ؛ پس، برای خدا مثال نزنید، خدا می داند، و شما نمی دانید.» طبق این آیه شریفه، مثال زدن برای ذات پاک خداوند ممنوع است. اینک این سؤال مطرح می شود که با توجه به ممنوعیت مثال برای آن ذات بی مثال، چرا در آیه شریفه ۳۵ سوره نور برای خداوند مثال زده شده است؟

پاسخ این سؤال در ذیل آیه شریفه ۷۴ سوره نحل آمده است. در ذیل آن آیه می خوانیم: «خداوند می داند و شما نمی دانید»؛ یعنی بیان مثال برای خداوند، از جانب خود خداوند مانعی ندارد و بی اشکال است؛ ولی مثال زدن برای آن ذات بی مانند از جانب بندگان جایز نیست؛ زیرا خداوند اگر مثالی برای خود ذکر کند، مثالی خالی از نواقص ممکنات بیان می کند و می داند چگونه چنین مثالی بیان کند؛ اما انسان ها نمی دانند که چگونه مثالی شایسته وجود او بزنند؛ بنابراین نباید برای او مثال بزنند.

شان نزول آیه شریفه ۷۴ سوره نحل اشاره به یکی از کارهای کفار است؛ آنها برای توجیه بت پرستی خویش می گفتند: «مَثَلِ خداوند»، «مَثَلِ شاه» است و «بت ها» مانند «وزیران» شاه و چون ما دستمان از دامان شاه کوتاه است و به او دسترسی نداریم، به وزیران او که با شاه تماس دارند و به او دسترسی دارند، متمسک می شویم و آنها را عبادت و پرستش می کنیم، نه خداوند را.^۱

آیه شریفه در ردّ این توجیه و مانند آن نازل شد و بیان هر گونه مثلی را از انسان ها برای ذات بی مانند خداوند، غیر مجاز اعلام کرده و چنین تشبیه و مثالی را برای خداوند متعال، اشتباه بزرگ و آشکاری می داند؛ زیرا علت عدم دسترسی مردم به شاه این است که شاه، و به طور کلی، هر انسانی، از حیث زمان و مکان موجودی ناتوان و محدود است؛ پس امکان دستیابی همه به او نیست؛ اما خداوندی که قادر و عالم و حاضر مطلق است و در همه زمان ها و مکانها حاضر است و در قلب همه انسان ها جای دارد و از رگ گردن انسان به او نزدیکتر است، ارتباط و دستیابی به او کار آسانی

۱. تفسیر نمونه، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۳.

است. ارتباط با خداوند، نه تنها برای همگان امکان‌پذیر است؛ بلکه از ارتباط با پدر، مادر، همسر، خواهر، برادر و فرزند هم آسانتر است؛ زیرا به خاطر عدم محدودیت ذات حق تعالی، انسان در هر لحظه‌ای می‌تواند با او به گفتگو بنشیند؛ در حال خواب یا بیداری، در حال ایستاده یا نشسته، در بیابان یا خیابان و خلاصه در هر زمان و مکان و تحت هر گونه شرایطی، امکان ارتباط با او وجود دارد.

خداوند متعال در آیه ۱۹۱ سوره آل عمران، هنگام توصیف خردمندان می‌فرماید:

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ همان‌ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند): بار الها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزهی تو! ما را از عذاب آتش نگاه دار!

بنابراین ارتباط با خداوند، کار مشکلی نیست تا نیاز به واسطه قرار دادن بت‌ها باشد؛ پس نباید خداوند را به موجودی ضعیف و ناتوان تشبیه کرد؛ خداوندی که در تمام نمازها با او صحبت می‌کنیم و در هر نماز لااقل دوبار او را مخاطب قرار داده و می‌گوییم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» قابل مقایسه با ممکن الوجود نیست. نتیجه این که، مثال برای خداوند، تنها از جانب خود او مجاز است.

البته روشن است که مثال‌هایی که زده می‌شود، تنها از جهاتی ما را در شناخت خداوند کمک می‌کند؛ ولی هیچ مثالی بیانگر تمام جهات ذات خداوند نیست، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ هیچ چیزی مانند خداوند نیست» چون همه مخلوقات فانی هستند و خدا باقی؛ همه مخلوقات متناهی می‌باشند و خداوند خالق نامتناهی؛ تمام مخلوقات ضعیف و جاهلند و خداوند دانا و قدرتمند است.

شرح و تفسیر

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» - برای روشن شدن این مثال که در آن، وجود مقدس خداوند آسمان‌ها و زمین را به نور تشبیه نموده است، باید ویژگی‌ها و خواص نور را بررسی کنیم. نور آفتاب، که مصداق بارز و کامل نور است، دارای آثار و ویژگی‌های متعددی است که چهار اثر آن از بقیه مهمتر است:

۱- اثر هدایت

هدایت در پرتو نور و روشنائی امکان‌پذیر است حتی در شب‌ها نیز از نور ماه و ستارگان استفاده می‌کنیم. به همین جهت در شب‌های تاریک، آدم راه به جایی نمی‌برد. بنابراین اولین اثر مهم نور، هدایت و راهنمایی است.

۲- اثر تربیت

اثر مهم دیگر نور خورشید تربیت است؛ درختان، گیاهان، حیوانات، انسان‌ها و خلاصه تمام موجودات، بدون نور آفتاب پرورش نمی‌یابند، بنابراین هر جا که نور نباشد، حیات و زندگی هم نیست. نور آفتاب تا عمق ششصد تا هفتصد متری اعماق دریا هم نفوذ می‌کند و پس از آن ظلمت و تاریکی محض است؛ دانشمندان پیش از این تصوّر می‌کردند که در ماوراء این فاصله که ظلمت و تاریکی است، موجود دریایی زنده‌ای وجود ندارد؛ ولی پس از مطالعات در اعماق ظلمانی دریا به موجودات زنده دیگری نیز دست یافتند.

سؤالی که می‌توان در اینجا مطرح کرد این است که چگونه این موجودات بدون نور آفتاب رشد و نمو نموده‌اند؟

حقیقت این است که این موجودات نیز از نور آفتاب بی نصیب نبوده‌اند؛ زیرا

قسمتی از مواد غذایی که در سطح دریا، بر اثر نور آفتاب آماده بهره برداری می شود، به اعماق دریا می رود و موجودات اعماق دریا نیز از آن استفاده می کنند؛ یعنی خداوند آشپزخانه بزرگی به وسعت سطح دریاها برای حیوانات و موجودات دریایی آماده کرده است.

نتیجه این که، اثر مهم دیگر نور، تربیت و حیات است.

۳- ایجاد قدرت و حرکت

اثر مهم دیگر نور خورشید، به عنوان کامل ترین مصداق نور، ایجاد قدرت، حرکت و انرژی است؛ دانشمندان معتقدند منشأ تمام نیروها و انرژی های موجود در جهان، خورشید و نور آفتاب است. حرارتی که به وسیله آتش زدن هیزم به دست می آید، در واقع نتیجه ذخیره نور آفتاب در جریان رشد و نمو درختان است که در هنگام سوختن، این انرژی آزاد شده و تبدیل به نیروی محرک می گردد.

ذغال سنگ که از منابع دیگر انرژی است، انرژی خود را نیز از خورشید گرفته است؛ زیرا بر اساس کشفیات دانشمندان، ذغال سنگ، بقایای بجای مانده درختانی است که بر اثر مرور زمان، در دل خاک پنهان گشته و کم کم تبدیل به ذغال سنگ شده است.

نفت که در زمان ما از منابع مهم انرژی به حساب می آید، انرژی خود را از نور آفتاب می گیرد؛ زیرا نفت بقایای به جای مانده حیواناتی است که در دریاها پرورش یافته اند و سپس این دریاها، بر اثر چین خوردگی های زمین از بین رفته و حیوانات آن در زمین دفن شده اند و با گذشت زمان تبدیل به نفت شده اند؛ روشن است که حیوانات از گیاهان تغذیه می شوند و گیاهان نیز در پرتو نور آفتاب رشد و نمو می کنند.

برق، یکی دیگر از منابع مهم انرژی نیز انرژی خود را از خورشید می گیرد. آب

دریا به وسیله نور خورشید تبخیر شده و به آسمان می رود، سپس این بخارها تبدیل به باران شده و بر سطح زمین می بارد؛ قطرات باران تبدیل به جویبار و رودخانه گشته و در پشت سدهای دست ساخت انسان ها جمع می شود و سپس از دریچه های مخصوصی خارج گشته و با به حرکت در آوردن توربین های برق، تولید انرژی الکتریکی می کند.

بادها، یکی دیگر از منابع انرژی نیز بر اثر نور آفتاب ایجاد می شوند. نتیجه این که، تمام نیروها و قدرت ها و انرژی ها در عالم ماده، از نور آفتاب نشأت می گیرد.

۴- رفع موانع حیات

اثر مهم دیگر نور آفتاب، میکروب زدایی در سراسر زمین است. نور خورشید تمام کره زمین را ضد عفونی می کند و آنچه دشمن حیات موجودات زنده جهان است، با تابش نور آفتاب از بین می رود. اگر نور آفتاب نبود، زمین تبدیل به یک بیمارستان و سپس قبرستان بزرگ می شد.

نتیجه این که، هدایت، تربیت، ایجاد قدرت و انرژی و رفع موانع حیات و زندگی، از آثار مهم نور آفتاب است.

با توجه به آثار چهار گانه نور، اینک به شرح آیه شریفه می پردازیم تا روشن شود که چرا و چگونه خداوند عالم، مانند نور آسمان ها و زمین است.

همان گونه که نور مایه هدایت است، خداوند نیز هدایت و راهنمایی تمام موجودات مادی و معنوی جهان هستی را به عهده دارد؛ در آیه ۵۰ سوره طه آمده است:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى

پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی آنچه را که لازمه آفرینش او بوده، داده؛ سپس هدایت کرده است.

خداوند هر موجودی را به شکلی هدایت می‌کند، برخی را غریزی، برخی را الهامی و برخی دیگر را در پرتو تعلیمات پیامبران و اوصیاء آنان هدایت می‌کند و به هر حال همه موجودات عالم مشمول هدایت پروردگارند. اگر هدایت او نباشد، هیچ کس راه به جایی نمی‌برد؛ به عنوان مثال، پرندگانی وجود دارند که هرگز پدر و مادر خود را نمی‌بینند، چون مادران آنها، قبل از آن که جوجه‌ها سر از تخم بیرون آورند، می‌میرند؛ ولی این جوجه تازه به دنیا آمده که مادر خود را حتی برای یک لحظه ندیده است، تمام برنامه‌های زندگی خود را می‌داند؛ چگونگی پرواز، نحوه تهیه غذا، ساختن آشیانه، کیفیت تخم‌گذاری و حفظ آن و حتی تهیه آذوقه برای فرزند خود که پس از مرگ او سر از تخم در می‌آورد را به خوبی می‌داند. این جوجه که هرگز پدر و مادرش را ندیده است، چگونه این برنامه‌ها را می‌داند و به آنها عمل می‌کند؟ آیا این همان هدایت غریزی و تکوینی موجودات از سوی خداوند عالم نیست؟ «الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»!

ما انسان‌ها نیز هم مشمول هدایت تکوینی و هم مشمول هدایت تشریعی خداوند عالم هستیم. چه کسی به نوزاد انسان یاد داده است که پستان مادر را بگیرد و بمکد؟ و یا در هنگام گرسنگی و احساس نیاز به کمک مادر، گریه کند؟ اینها هدایت تکوینی است. و هدایت تشریعی انسان‌ها نیز به وسیله پیامبران و امامان انجام می‌شود.

بنابراین، همان‌گونه که خورشید، موجودات را پرورش داده و تربیت می‌کند، خداوند عالم نیز تمام موجودات را پرورش داده و تربیت می‌کند؛ بدین جهت او را «رَبِّ الْعَالَمِينَ» می‌خوانیم و در هر نماز دوبار این جمله زیبا را تکرار می‌کنیم.

در مورد انسان، تربیت الهی از لحظه انعقاد نطفه، شروع می‌شود و تا پایان عمر او ادامه می‌یابد و اگر یک لحظه، عنایت الهی از ما قطع گردد، همگی نابود می‌شویم؛ به این جهت، زندگی تمام موجودات جهان هستی به دست با کفایت خداوند متعال است.

اثر دیگر نور خورشید، قدرت و قوت و انرژی آن بود؛ خداوند عالم نیز منشأ و عامل تمام انرژی‌های جهان است؛ حتی خورشید هم با تمام عظمت و بزرگی‌اش، مخلوق خداوند است و انرژی خود را از ناحیه خداوند می‌گیرد و اگر یک لحظه فیض خداوند، قطع گردد، چیزی از خورشید باقی نخواهد ماند؛ پس «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». خداوند بزرگ است که توان حرکت و تکاپو را به مخلوقات داده است و تنها اوست که قادر بر رفع یا ایجاد موانع مادی در انجام کارها و حوادث است؛ اگر او اراده کند، تمام قدرت‌ها از بین می‌رود؛ اما در مقابل قدرت خداوند، این بشر آن قدر ضعیف و ناتوان است که گاهی یک میکروب، که با چشم قابل دیدن نیست، او را از پای در می‌آورد. اما خداوند تمام موانع حیات را برای زندگی انسان برطرف می‌کند. بنابراین، دقت در جملاتی مانند، «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» یا «بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقْوَمُ وَ أَقْعَدُ» ما را به این باور می‌رساند که اگر یاری خداوند برداشته شود، انسان بیچاره است؛ انسان آن قدر ضعیف و ناتوان است که با کوچکترین بیماری، گاهی حتی توانائی حفظ آب دهانش را نیز از دست می‌دهد.

اثر دیگر خورشید از بین بردن آفات و موانع حیات است؛ خداوند متعال نیز موانع حیات را از بستر زمین جمع و نابود می‌کند تا بشر و سایر حیوانات، قادر به ادامه زندگی باشند؛ به عنوان مثال، یکی از منابع تغذیه انسان، ماهیان دریاست، این ماهیان آن قدر تخم گذاری می‌کنند که اگر تخم‌های اضافی نابود نشود، تمام سطح دریاها را می‌گیرد و امکان حرکت در دریاها سلب می‌گردد، ولی خداوند برای برطرف کردن این مانع بزرگ، موجودات دیگری در دریاها آفریده است تا این تخمهای اضافی را که مانع حیاتند، بخورند؛ یا بعضی از گیاهان آن قدر سریع رشد می‌کند که در مدت زمان کوتاهی می‌تواند سطح یک شهر را بپوشانند. یا برخی حیوانات هستند که فوق‌العاده تکثیر و تولید مثل می‌کنند و جای برای زندگی انسان نمی‌گذارند؛ ولی خداوند این موانع را برطرف می‌کند. میکروب‌های کشنده‌ای که در اثر هوای آلوده و

کتیف شهرها در طول شبانه روز بر چشمان انسان‌ها می‌نشیند قادرند که خیلی زود او را نابینا کنند؛ ولی خداوند اشک را به عنوان یک ماده ضد عفونی آفریده است تا چشم انسان را همواره ضد عفونی کند. آب دهان نیز خاصیت میکروب کشی و دفع آفات دارد.

نتیجه این که، خداوند همانند نور منشأ هدایت، تربیت، نیرو، قدرت و ازبین برنده موانع است بدین جهت «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».

چیزهایی که به نور تشبیه شده است

در آیات و روایات چیزهای زیادی به نور تشبیه شده است که به پنج نمونه آن، اکتفا می‌کنیم:

۱- ذات پاک خداوند؛ «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که شرح آن در مباحث قبل گذشت.

۲- قرآن مجید؛ در آیه ۱۵ سورة مائده آمده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ؛ از سوی خداوند برای شما قرآن، که نور و روشنائی معنوی است، آمده است». قرآن در این آیه به نور تعبیر شده است.

۳- پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز در آیه ۴۶ سورة احزاب به نور تشبیه شده است. «وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا؛ (ای پیامبر...) و تورا دعوت کننده به سوی خدا، و چراغی روشنی بخش به فرمان او قرار دادیم».

۴- ائمه هدی علیهم السلام نیز نور هستند و پرتو افشان ظلمت‌ها و تاریکی‌ها می‌باشند؛ در زیارت جامعه کبیره آمده است: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شَيْءٍ مُخْدِقِينَ؛ ای امامان بزرگوار! خداوند شما را نورهایی در اطراف عرش خویش آفریده است».

۵- علم نیز نوری است که خداوند آن را در قلب هرکس که بخواهد می‌تاباند «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ؛ علم نوری است که خداوند در قلب هرکسی

که بخواهد (و حکمتش اقتضاء کند) بسرعت وارد می کند^۱.

لازم به ذکر است که علم از نظر حصول، دو گونه است:

الف - علم اکتسابی و تحصیلی، همان علمی که در حوزه ها و دانشگاه ها در سایه تلاش و کوشش به دست می آید.

ب - علم الهی و اعطایی که خداوند آن را تنها در قلب های آماده که مملو از عشق خدا و پاک و پاکیزه است، قرار می دهد که این علم، اکتسابی نیست.

آنچه گذشت، پنج نمونه از چیزهایی بود که تشبیه به نور شده بود؛ ولی وقتی دقت می کنیم، همه آن به یک نقطه مشترک بر می گردد؛ قرآن که کلام خداوند است، به ذات خدا باز می گردد؛ پیامبر، رسول و فرستاده خدا نیز به خداوند بر می گردد. ائمه نیز جانشینان رسول خدا هستند؛ پس آنها هم به خدا باز می گردند، علم هم نوری است که توسط خداوند در قلب های آماده جای می گیرد؛ بنابراین، همه این ها به انوار الهی بازگشت می کنند.

«مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مُصْبِحٌ...» - همان گونه که گذشت آیه شریفه ۳۵ سوره نور، در واقع دو مثال است؛ مثال اول، جمله اول آیه است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» که بحث آن به طور مفصل گذشت و اما مثال دوم از «مَثَلُ نُورِهِ...» شروع می شود و تا پایان آیه ادامه دارد.

در باره مثال دوم بحث های زیادی شده است و هرکسی از دیدگاه تخصصی خویش به آیه نگریسته است؛ علماء علم کلام از دیدگاه کلام؛ فلاسفه از دیدگاه فلسفه؛ عرفا از دیدگاه عرفان؛ مفسران از دیدگاه علوم قرآن و... آن را تفسیر و تحلیل نموده اند که به برخی از دیدگاه ها اشاره خواهیم نمود، ولی قبل از تفسیر آیه شریفه، توضیحی پیرامون «چراغ» لازم است.

۱. این روایت به نقل از امام صادق (علیه السلام) در مصباح الشریعه، صفحه ۱۶، آمده است؛ ولی با اندکی تغییر - یعنی به جای «من یشاء»، جمله «مَنْ يُرِيدُ» - در «الوافی»، جلد اول، صفحه ۱۰، نیز آمده است.

چراغ در طول تاریخ

بشر قبل از اختراع آتش در تاریکی و ظلمت به سر می برد و تنها از نورهای طبیعی همانند خورشید و ماه و ستارگان و... استفاده می کرد؛ ولی کم کم انسان با مشاهده جرقه هایی که بر اثر اصطکاک دو شیء ایجاد گشته و گاهی نیز با شعله ور شدن مواد خشک که قابلیت سوختن را داشتند سبب افروختن آتش می شد، بزرگترین و مهم ترین نعمت الهی را کشف کرد که حاصل آن دگرگونی عظیم در روند حیات بشری در ابعاد مختلف بوده است تا جایی که امروز می توان ادعا کرد که مهم ترین عامل پیشرفت صنعتی بشر و تسهیل در زندگی اجتماعی انسان ها، کشف آتش بوده است؛ انسان به دنبال دستیابی به آتش توانست علاوه بر استفاده از گرمای آتش، از نور آن نیز برای روشنایی شب های تاریک خویش استفاده نماید. استفاده از وسایلی که بشر برای روشنایی محیط اطراف خویش از آنها بهره می جست کم کم تکامل یافت تا این که عصر جاهلیت و پس از آن، عصر ظهور و بروز اسلام - که مورد بحث آیه شریفه است - فرا رسید. چراغ هایی که در عصر نزول این آیه شریفه وجود داشته است از پنج بخش تشکیل می شد:

۱- فتیله چراغ: که باعث جذب مواد سوختنی و افروختن شعله چراغ می شد که در آیه شریفه از آن به «مصباح» تعبیر شده است؛

۲- حباب و شیشه چراغ: که روی فتیله قرار می گرفت تا هوا را تنظیم کند؛ چون فتیله در شرایط عادی و بدون حباب دود می کند و به درستی نمی سوزد و باعث آلودگی فضای اتاق و سیاه شدن در و دیوار می شود؛ از سوی دیگر، روشنایی کافی و مناسبی نیز ندارد؛ ولی با گذاشتن حباب روی آن، هوا تنظیم شده و نور بیشتری می دهد و علاوه بر این که باعث آلودگی فضای اتاق و کثیفی در و دیوار نمی شود، ماده سوختنی آن نیز به طور کامل می سوزد.

۳- چراغدان: که در آیه شریفه از آن به «مشکوة» تعبیر شده است.

چراغ مذکور در شرایط عادی خوب است؛ ولی هنگامی که هوانا مساعد و طوفانی باشد خاموش می شود و یا اگر چیزی باشیسه اش برخورد کند، می شکند؛ پس، نیاز به مکانی دارد تا در آن محفوظ بماند؛ بدین جهت چراغدان برای چراغ ساخته شد؛ این چراغدان ها دو رقم بوده اند:

الف: چراغدان های سیار؛ این چراغدان ها دارای محفظه مکعب مستطیل شکلی بودند که تمام اطراف آن را شیشه احاطه کرده بود و پنجره ای داشت که چراغ را از آنجا، داخل چراغدان می گذاشتند؛ این نوع چراغدان ها قابل حمل و نقل بود.

ب: چراغدان های ثابت که قابل حمل و نقل نبود؛ این چراغدان ها اغلب در جایی که طاقچه یا پنجره ای بود، ساخته می شد، بدین شکل که دو سوی پنجره، که یک طرف آن به سمت حیاط و سمت دیگر آن به طرف خانه بود، شیشه ای نصب می شد و از بالای آن محفظه ای برای ورود و خروج اکسیژن و دریچه ای نیز برای نهادن چراغ در چراغدان تعبیه می شد. گاهی هم فقط در قسمت بیرونی پنجره که به سمت حیاط بود، شیشه ای نصب می شد؛ ولی قسمت داخلی که به طرف اتاق بود، باز می ماند. در هر حال چراغدان مانع خاموش شدن چراغ و نیز مانع برخورد چیزی باشیسه چراغ می باشد.

۴- ماده سوخت: علاوه بر فتیله و شیشه و چراغدان، چیزی دیگری نیز برای یک چراغ لازم است و آن ماده سوختنی است که از طریق فتیله جذب می شود و در انتهای آن به وسیله جرقه ای روشن می شود.^۱

۵- منبع سوخت و انرژی: روغن زیتون ماده سوخت چراغ و انرژی آن بود؛ ولی هر انرژی یک منبع و مولد لازم دارد و منبع روغن زیتون درخت زیتون است. در

۱. در قدیم روغن های مختلفی به عنوان ماده سوخت استفاده می شد؛ ولی بهترین ماده سوخت روغن زیتون بود که هم خوب می سوخت و دود نمی کرد و هم بوی مطبوع و دوام مناسبی داشت و زود تمام نمی شد.

نتیجه، درخت زیتون، چراغدان، شیشه، و چراغ، پنج عاملی است که دست به دست هم می دهند تا تولید نور و روشنایی نمایند و در آیه شریفه به آنها اشاره شده است.

شرح و تفسیر

«مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» - مثل نور الهی، مثل چراغدانی است که در آن، چراغی وجود دارد و آن چراغ داخل حباب و شیشه ای است. «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» - شیشه و حباب این چراغ بسیار نورانی، درخشان، صاف و تمیز است و مانند ستاره درخشان آسمان، درخشنده و نورانی است.

«يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» - منبع انرژی و سوخت این چراغ، درخت پربرکت زیتون است؛ درختی که نه در سمت شرق باغ است که به هنگام طلوع آفتاب در سایه قرار گیرد و نه در سمت غرب باغ است که به هنگام مغرب از نور آفتاب محروم شود؛ بلکه در وسط باغ قرار دارد و کاملاً از نور آفتاب و هوای آزاد استفاده می کند.

«يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» - ماده سوخت این چراغ و انرژی آن روغن زیتون بسیار خوبی است که از همان درخت مذکور گرفته می شود، این روغن بقدری صاف و زلال و خوب است که گویا بدون کبریت نیز شعله ور گشته و روشنایی می بخشد؛ یعنی ماده سوخت این چراغ، که از آن درخت مبارک است، در نهایت خلوص است.

«نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» - نور فتیله، نور حباب، نور چراغدان هرکدام نوری است و هنگامی که داخل هم می شوند نوری روی نور دیگر نهاده می شود و خداوند هرکس را که بخواهد به سوی نور خودش هدایت می کند. «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» - خداوند این مثال ها را برای مردم بیان می کند تا مفاهیم عالی و معقول را بخوبی درک کنند و خداوند بر همه چیز آگاهی دارد.

پیام‌های آیه

۱ منظور از نور خدا چیست؟

همان‌گونه که گذشت «نور خدا» در آیه شریفه به چراغی با خصوصیات پنجگانه فوق تشبیه شده است، منظور از «نور خدا» در این مثل چیست؟ مفسران نظرات مختلفی ابراز داشته‌اند؛ اما نظریه معروفی که با عقیده متکلمان نیز سازگار است، این است که منظور «نور ایمان» است.

نور ایمان، شعله فروزنده و مصباحی است که در «زجاجه» و «حباب» قلب انسان قرار دارد و قلب و نور ایمان در چراغدانی به نام استخوان‌های محکم سینه قرار دارند. «مشکوة» سینه مؤمن است و «زجاجه» قلب او و «مصباح» نور ایمان شعله‌ور و فروزان در قلب مؤمن. شعله نور ایمان در قلب مؤمن از درخت پربرکتی، مواد سوختی خود را تأمین می‌کند. ماده انرژی زای نور ایمان، کلمات نورانی قرآن مجید و روایات معصومین علیهم‌السلام است؛ یعنی آیات و روایات همانند روغن زیتون برای چراغ است که چراغ ایمان را در درون قلب انسان شعله‌ور می‌سازد و بدین وسیله نورانیتش روز به روز تقویت می‌شود؛ بنابراین، مؤمن هرچه به آیات و روایات نزدیکتر شود، نورانیت او بیشتر می‌شود.

ماده انرژی زای چراغ ایمان (آیات و روایات) از شجره مبارکه وحی نشأت گرفته است که نه شرقی است و نه غربی، نه جنبه ماده محض دارد و نه معنوی محض است، و همه چیز را تحت پوشش خود قرار می‌دهد؛ این ماده انرژی زا بسیار زلال و صاف و خالص است، خطایی در آیات قرآن و کلمات معصومین نیست، فروزان و روشن است. نیازی به ماده دیگری ندارد که آن را برافروخته کند. آیات و روایات، هر کدام نوری است روی نور، آیات الهی در قرآن مجید نور است، کلمات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نوری بر نور آیات الهی و کلمات معصومین «نور علی نور» است. خداوند هرکس را که بخواهد به وسیله وحی الهی و آیات و روایات هدایت می‌کند. خداوند مثل‌های

زیبایی برای مردم می‌زند و او می‌داند چه مثل‌های بزند. خلاصه این که، مطابق این تفسیر، منظور از «نور خدا» در آیه مثل «نور ایمان» است. شاهد بر این تفسیر این که در برخی از آیات قرآن، از نور ایمان به نور تعبیر شده است؛ مثلاً، در آیه الکرسی آمده است:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أُولَئِكَ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ^۱

خداوند سرپرست مؤمنان است، آنها را از ظلمت و تاریکی به نور ایمان می‌برد؛ ولی کسانی که کفر ورزیدند، اولیاء و سرپرست‌های آنها طاغوت است که آنها را از نور ایمان به سمت ظلمات می‌برند.

علاوه بر این، روایات هم دلالت بر نور بودن کلمات معصومین دارد؛ بنابراین، مقصود از نور الهی، نور ایمان است.

۲ منظور از «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» چیست؟

سؤال: آیا خداوند هرکس را که بخواهد، بدون حساب و کتاب هدایت می‌کند؟ یا هدایت الهی براساس حکمت و حساب و کتاب، شامل افرادی می‌شود که مشیت الهی به آن تعلق بگیرد؟

پاسخ: مشیت الهی همواره تابع حکمت الهیه است؛ و حکیم روی حساب و کتاب هدایت می‌کند. سلمان فارسی که راه طولانی بین ایران و مدینه را با هزاران زحمت و مشکلات فراوان برای دیدار پیامبر اسلام ﷺ و پذیرش دین مقدس اسلام طی می‌کند و در مدینه در انتظار دیدار حضرت می‌نشیند و از اولین کسانی است که دعوت پیامبر اسلام ﷺ را بلیک می‌گوید و تا آخرین لحظات عمرش در دفاع از عقیده‌اش کوشا و جدی بوده است، مشمول هدایت الهی است؛ اما ابولهب‌ها

۱. سورة بقره، آیه ۲۵۷.

و ابوسفیان‌ها که در کنار پیامبر ﷺ بوده‌اند و همه روز او را می‌دیدند و مکرر آیات الهی را می‌شنیدند و باز در برابر حضرت مقاومت و لجاجت می‌کردند، مشمول هدایت الهی نمی‌شوند و روشن است که هیچ کدام بی حکمت نیست. سلمان در مسیر ایران تا مدینه که برای پذیرش آئین اسلام آن را طی می‌کند زحمات طاقتفرسایی را متحمل می‌شود، به گونه‌ای که چندین بار در این مسیر به بردگی گرفته می‌شود و شکنجه‌های فراوانی را تحمل می‌کند ولی باز باتلاش و کار فراوان، خود را آزاد می‌کند؛ پس او لیاقت هدایت الهی را دارد؛ اما آن متعصبان هوی پرست لجوجی که تعصب و لجاجت و خود برترینی، بین آنها و حق، پرده‌ای افکنده که مانع رسیدن نور ایمان به قلوبشان است به همین خاطر از هدایت الهی بی‌بهره‌اند.

نور آفتاب هر قدر قوی باشد، نابینا از روشنایی آن بهره‌ای نمی‌برد و این نقص نور آفتاب نیست، بلکه اشکالی بر چشم نابینا است، خفاش‌ها که از آفتاب و نور گریزانند و هنگام روشنایی نور آفتاب، به گوشه‌ای تاریک می‌خزند و در تاریکی شب به پرواز در می‌آیند، خود لیاقت نور را ندارند؛ حال اگر شبیره، وصف آفتاب نخواهد، آیا از رونق بازار آفتاب می‌کاهد؟

نور به هر حال نور است، ماباید خود را مهیای بهره برداری از آن کنیم؛ رذایل اخلاقی را از خود دور کنیم تا لیاقت هدایت الهی را پیدا نماییم؛ بنابراین «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» یعنی خداوند هر کس را که لیاقت داشته باشد به سوی نور خود هدایت می‌کند. «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» یعنی خداوند عالم می‌داند چه کسی لیاقت دارد تا او را مشمول هدایت خویش گرداند و چه کسی لیاقت ندارد تا از هدایت الهی محروم بماند؛ و به تعبیر دیگر، در هر کاری که انسان بخواهد موفق شود، باید عاشق آن کار باشد؛ کسی که خواهان هدایت الهی است باید عاشق خدا باشد و دست از هوی و هوس و پیروی شیطان بردارد.

شخصی به خدمت یکی از بزرگان رسید و از این که توفیق دیدار حضرت حجة

ابن الحسن - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - را نداشت گله کرد و گفت: چرا من که عاشق امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» هستم، حتی در عالم رؤیا و خواب، چهره پر نور آن حضرت را نمی بینم؟

آن مرد بزرگ گفت: راهی به تونشان می دهم تاموفق شوی! امشب غذای بسیار شوری تهیه کن و آن را بخور و بعد از غذا هم اصلاً آب نخور و با همین حالت بخواب!

این شخص طبق دستور آن مرد بزرگ عمل کرد و در حالی که بسیار تشنه بود، به رختخواب رفت؛ تشنگی خواب را از او ربوده بود، ولی به هر حال به خواب رفت، در عالم خواب نهادهای فراوان، جویبارهای مختلف، چشمه های جوشان و خلاصه دریاهایی از آب دید، هرچه در خواب می دید آب بود و آب! صبح که از خواب برخاست، با خود گفت: به دستور این آقا عمل کردم، جز آب چیزی در خواب ندیدم. جریان را به آن مرد بزرگ گفت، او در جواب گفت: تو دیشب واقعاً تشنه و مشتاق آب بودی، بدین جهت در تمام خواب، رؤیای آب می دیدی، اگر واقعاً مشتاق رؤیت جمال مبارک امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» هم باشی و تشنه دیدارش، ایشان را هم خواهی دید.

این بحث را با روایت زیبایی از حضرت رسول اکرم ﷺ به پایان می بریم: حضرت رسول اکرم ﷺ در مورد طعم ایمان می فرماید: «ثَلَاثُ مَنْ كُنَّ فِيهِ ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ: مَنْ كَانَ لَا شَيْءَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَ لَا يَنْفِرُ بِالنَّارِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُرْتَدَّ عَنْ دِينِهِ، وَمَنْ كَانَ يُحِبُّ لِلَّهِ وَيُبْغِضُ لِلَّهِ»^۱

کسی که دارای سه خصلت باشد، طعم ایمان را می چشد (از این تعبیر استفاده می شود که ایمان طعمی دارد، طعمی که حلاوتش با هیچ چیز قابل مقایسه نیست):

۱- کسی که هیچ چیز نزد او محبوب تر از خدا و پیامبر نیست؛ سر چند راهی های

۱. تنبيه الخواطر (مجموعه ورام) جلد ۲، صفحه ۱۱۶.

حیرت و تحیر فقط به آنچه خدا می خواهد توجه می کند؛ نه آنچه زن و فرزند و هوی و هوس و همسایه و دوست و آشنا و فامیل و مانند آن می گویند!

۲- کسی که اگر دریایی از آتش برایش فراهم کنند و او را مخیر کنند که یا از دین و آئینش دست بردارد و یا در در این آتش گام نهد، آتش را انتخاب کند و لحظه ای مرتد نشود!

۳- کسی که دوستی هایش برای خدا و دشمنی هایش نیز برای رضای خداست؛ پیوندش با خلق خدا، بر اساس ارتباطش با خدا پی ریزی می شود؛ دوستان خدا را دوست می دارد و دشمنانش را دشمن.

کسی که این سه چیز را داشته باشد طعم ایمان را می چشد.

در مقابل، روایت دیگری از نبی مکرم اسلام ﷺ چنین نقل شده است :

مَنْ كَانَ أَكْثَرُ هَمِّهِ نَيْلُ الشَّهَوَاتِ نَزَعَ مِنْ قَلْبِهِ حِلَاوَةُ الْإِيمَانِ^۱

کسی که بیشترین همتش رسیدن به شهوات و هوی و هوس باشد، خداوند حلاوت و لذت ایمان را از قلب او می گیرد.

راه هست و چاه و دیده و دنیا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بیراه می رود بگذار تایفتد و بیند سزای خویش

چگونه ایمان خود را تقویت کنیم؟

سؤال: با توجه به اهمیّت فوق العاده ایمان، چه کنیم تا ایمانمان تقویت شود یا چگونه نور ایمان را در قلب و دلمان شعله ورتر کنیم؟

پاسخ: راه های متعددی برای تقویت ایمان وجود دارد که به برخی از آنها

اشاره می شود:

۱. میزان الحکمه، باب ۲۸۲، حدیث ۱۳۷۴.

۱- آشنایی با قرآن

هر چه بیشتر با قرآن آشنا شویم، ایمانمان قوی تر می شود و هرچه از این منبع نور و سعادت فاصله بگیریم شعله ایمان ضعیف تر می گردد. این مطلب با صراحت در آیه شریفه دوم سوره انفال آمده است :

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

مؤمنان تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دلهایشان ترسان می گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده شود، ایمانشان فزون تر می گردد؛ و تنها بر پروردگار شان توکل دارند.

خوانندگان محترم سعی کنید روز به روز با قرآن مجید بیشتر آشنا شوید، قرآن را تلاوت کنید، ترجمه آن را مطالعه نمایید، به سراغ تفسیر قرآن بروید، مخصوصاً در زمان ما که ترجمه ها و تفسیرهای خوبی از قرآن مجید به زبان فارسی منتشر شده است. برخی از مسلمانان با وجود این که در میان کفار زندگی می کنند اما به همین وسیله، شعله نورانی ایمان خود را حفظ کرده اند و بلکه آن را شعله ورتر ساخته اند.

۲- دقت در اسرار آفرینش

دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم مملو از آیات و نشانه های خداست، اگر در گذشته می گفتند:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
امروز باید گفت: هر ورقش کتابخانه ای است در نظر هوشیار! یعنی اگر انسان تنها روی همین «برگی» که هر روز در کوچه و خیابان پا بر آن می نهد و بی توجه از کنار آن عبور می کند، مطالعه و دقت کند، برای شناخت خداوند کافی است.

دانشمندان می گویند: اگر برگ درختی را زیر میکروسکوپ قرار دهید، در

می یابید که این برگ دارای چند طبقه است، که هر طبقه آن ساختمانی مخصوص به خود و وظایف و مسؤولیت های خاص خود را دارد؛ در این برگ کوچک، یک شبکه لوله کشی بزرگ و پیچیده و منظمی وجود دارد که مهندسان یک شهر بزرگ نمی توانند چنین شبکه آبرسانی را طراحی کنند. هر ورقش کتابخانه ای است معرفت کردگار! برای رسیدن به این منظور جوانان می توانند از کتاب های انسان شناسی، زیست شناسی، حیوان شناسی و مانند آن که در دوره دبیرستان و مانند آن تدریس می شود استفاده کنند. هرچه در اسرار آفرینش دقت بیشتری شود، شناخت زیادتر می گردد و ثمره این شناخت، عشق به خداست و میوه عشق به خدا، مصونیت از خطا و گناه است.

۳- تقوی و پرهیزکاری

اجتناب از گناهان و حرکت در مسیر مستقیم اسلام، از عوامل دیگر تقویت ایمان است؛ هرچه تقوی و پرهیزکاری شخص مؤمن بیشتر شود، قلب او نورانی تر می گردد و شعله ایمانش فروزان تر می شود؛ و برعکس، بی تقوایی موجب تضعیف نور ایمان می شود و همان گونه که تقوی باعث تقویت ایمان می شود، ایمان نیز تقوی را تقویت می کند؛ و به عبارت دیگر، این دو، اثر متقابل روی یکدیگر دارند.

۴- توسّلات و دعا

دست زدن به دامن لطف خداوند و معصومین علیهم السلام یکی دیگر از عوامل مهم تقویت ایمان است که نباید از این مهم غافل شویم. در این مسیر باید با حضور قلب و از روی واقعیت و در حالی که خود را واقعاً فقیر و دست خالی بدانیم به سوی حق تعالی حرکت نماییم و خطاب به خداوند بگوییم: «ما از تو به غیر تو تمنّایی نداریم!» زیرا اگر رابطه ما و خدای مهربان محکم باشد، خداوند بزرگ نیز رابطه ما را با سایر

مخلوقات، اصلاح خواهد کرد. ان شاء الله امید است با به کار بستن این دستورات، بتوانیم به مراحل بالایی از ایمان دست یابیم.

در پایان این بحث به روایت زیبایی از حضرت رسول اکرم ﷺ توجه کنید:

إِنَّ أَعْلَىٰ مَنَازِلِ الْإِيمَانِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ مَّنْ بَلَغَ إِلَيْهَا فَقَدْ فَازَ وَظَفَرَ؛ وَهُوَ أَنْ يَنْتَهِيَ بِسَرِيرَةٍ فِي الصَّلَاحِ إِلَى أَنْ لَا يُبَالِيَ لَهَا إِذَا ظَهَرَتْ وَ أَنْ لَا يُخَافُ عِقَابَهَا إِذَا اسْتَشَرَتْ^۱

بالترین منزلگاه ایمان، پله‌ای است که هرکس به آنجا برسد، سعادتمند و پیروز می‌شود؛ و آن درجه و منزلگاه این است که انسان به گونه‌ای درونش را (از رذایل و ناپاکیها و دو روئیها) پاک کند که اگر قلبش را در نزد مردم بشکافند و اسرارش را فاش کنند، هیچ باکی نداشته باشد و ناراحت نشود و اگر اسرارش فاش نشود و به روز قیامت موكول شود ترسی از عقاب نداشته باشد!

مباحث تکمیلی

تفسیرهای مختلف برای یک آیه!

همان طور که گذشت برای آیه مثل، تفسیرهای مختلفی ذکر شده است که یک نمونه آن گذشت و دو تفسیر دیگر نیز خواهد آمد؛ اما قبل از بیان دو تفسیر دیگر (تفسیر فلسفی و روایی) لازم است به این سؤال، پاسخ داده شود:

آیا ممکن است یک آیه تفسیرهای مختلفی داشته باشد؟ آیا امکان دارد که یک جمله در یک لحظه دارای معانی متعددی باشد؟ آیا استعمال یک لفظ در بیش از یک معنی جایز است؟

پاسخ: به اعتقاد ما، نه تنها مانعی ندارد که یک جمله تفسیرهای متعددی داشته باشد، بلکه این کار نوعی هنر، فصاحت، بلاغت، زیبایی و عمق کلام را می‌رساند؛

۱. میزان الحکمة، باب ۲۷۳، حدیث ۱۳۳۸.

زیرا یکی از محاسن و زیباییهای کلام، استعمال لفظ در بیش از یک معنی است.^۱ بنابراین چه مانعی دارد که یک آیه، مثلاً هفتاد تفسیر داشته باشد و گوینده همه آنها را قصد کرده باشد. نمونه آنچه گفته شد هم در اشعار فارسی یافت می شود و هم در اشعار عربی؛ از هر کدام به یک نمونه بسنده می کنیم:

سعدی شاعر چیره دست و کم نظیر شیرازی که هنوز هم اشعارش طراوت خاصی دارد، چنین سروده است:

از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب ماهی دریا
این شعر چندین معنی دارد:

۱- اگر بعد از کلمه «را» در مصرع دوم وقف کنیم و آنجا ویرگولی نهاده شود، در این صورت معنی شعر این است که خداوند مرغ هوا را، طعمه ماهی دریامی کند؛ بدین شکل که در دریا ماهیانی وجود داد که به قدرت پرودگار، خود را به شکل سفره ای بر سطح آب قرار می دهند پرنده بی خبر روی آن می نشیند، ناگهان ماهی مذکور، پرنده را صید نموده و او را می بلعد و بدین وسیله مرغ هوا، نصیب ماهی دریا می شود.

۲- دومین تفسیر شعر مذکور، عکس معنی اول است؛ یعنی ماهی دریا، شکار مرغ هوا می شود؛ به این شکل که پس از کلمه «نصیب» توقف شود و ویرگولی پس از آن نهاده شود. این نیز از عجایب قدرت خداست که برخی پرندگان، شکار خود را از آسمان تحت نظر می گیرند و از آنجا برای صید طعمه شیرجه می زنند و گاهی ماهیانی را در عمق ده متری آب صید می کنند و از سوی دیگر آب خارج می شوند.

۳- معنای سوم شعر این است که خداوند، هوا را نصیب مرغ آسمان و دریا را نصیب ماهیان کرده است؛ پرندگان در هوا پرواز و زندگی می کنند و ماهیان در دریا زندگی و شینا می کنند. آری خداوند به هر کدام، هر چه را لازم داشته اند، عنایت کرده

۱. علماء علم اصول این بحث را بطور مفصل در علم اصول مطرح کرده اند، استاد معظم نیز در کتاب «انوارالاصول» جلد اول، صفحه ۱۴۱ بحث فوق را به تفصیل مطرح نموده اند.

است «الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ»^۱.

۴- اگر کلمه نصیب را به صورت مضموم و مرفوع بخوانیم، این شعر معنای دیگری نیز پیدا می‌کند؛ خداوند ماهی دریا و مرغ هوا را قسمت و روزی انسان قرار داده است. بنابراین اگر سعدی تمام این چهار معنی را قصد کرده باشد، نه تنها اشکالی ندارد؛ بلکه آن را علامت تبخّر و چیره دستی او می‌دانند. در بین اشعار عربی نیز چنین اشعاری به چشم می‌خورد که مانند شعر فوق چند تفسیر دارد.

برخی از دانشمندان متخصص در لغت می‌گویند که کلمه «عین» در زبان عرب نزدیک به «۷۰» معنی دارد که از جمله معانی آن «چشم»، «چشمه»، «طلا» و «خورشید» است. شاعر عرب در وصف پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ سروده است:

المرتجى فى الدجى والمبتلى بعمى والمشتكى ظمناً والمبتغى ديناً
يأتون سدّته من كل ناحية ويستفيدون من نعمائه عيناً
یا رسول الله چهار گروه به در خانه تو می‌آیند و هر کدام چیزی طلب می‌کنند:
۱- آنها که گرفتار تاریکی و ظلمت شده‌اند، سراغ «عین» و آفتاب و جودت می‌آیند.

۲- کسانی که چشم بینایی ندارند، برای نعمت «عین» و چشم به سویت می‌آیند.

۳- افرادی که بدهکار و فقیرند، درخواست «عین» و طلا دارند.

۴- و مسلمانان تشنه و جوای آب، درخواست «عین» و چشمه آب دارند.
این شاعر چیره دست عرب تمام معانی چهار گانه بالا را از کلمه «عین» که در شعرش آمده اراده کرده است.

نتیجه این که، استعمال لفظ در بیش از یک معنی مانعی ندارد؛ بنابراین یک آیه قرآن می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد، البته با شاهد و قرینه کافی؛ نه این که هر کس به رأی و سلیقه خویش، قرآن را تفسیر کند، و این همان «تفسیر به رأی» می‌باشد که ممنوع است.

۱. سوره طه، آیه ۵۰.

با توجّه به این مقدّمه، دو تفسیر دیگر از تفاسیر مختلفی که برای آیه شده است، بیان می‌کنیم:

الف - تفسیر فلسفی آیه نور

فلاسفه نیز تفسیرهای متعدّدی برای آیه نور ارائه کرده‌اند که به یک نمونه آن اشاره می‌کنیم: آنها معتقدند که سه عالم وجود دارد:

۱ - **عالم معقولات**؛ یعنی عالم عقول و مجردات که عالمی است ماوراء عالم ماده، در آنجا نه زمان، نه مکان، نه جسمیّت و نه اجزاء وجود دارد.

۲ - **عالم نفوس**؛ عالمی که در آن برخی از مجردات باماده پیوند می‌خورند. مثل روح انسانی که از مجردات است با جسم انسان که از ماده است پیوند می‌خورد.

۳ - **عالم اجسام**؛ در آیه شریفه مثل، «مَثَلُ نُورٍ» به معنای نور وجود است؛ فلاسفه در خیلی از مباحث خود، وجود را تشبیه به نور می‌کنند، اینجا نیز می‌گویند مراد از نور، نور وجود است؛ این نور وجود در سه مرحله قرار می‌گیرد: در عالم مجردات در ملائکه و فرشتگان، در عالم نفوس در انسانها و در عالم اجسام، در بقیه اجسام عینیّت می‌یابد. پس منظور از مصباح و چراغی که در آیه آمده «عقول» است؛ این «عقول» در زجاجه‌ای که «نفوس» باشد قرار می‌گیرند و سپس این «عقول» نهاده شده در «نفوس» در مشکلاتی به نام «اجسام» جا سازی می‌گردد. خداوند نور وجود را پخش و منتشر کرد، اوّل عقول و مجردات را آفرید، سپس زجاجه و حباب، که همان نفوس باشد، را خلق کرد و پس از آن چراغدان و مشکوّه - که در اینجا عالم اجسام است - آفرید؛ اما منظور از شجره مبارکه زیتونه ذات پاک خداوند عالم است، که منبع تمام موجودات عالم است و منظور از روغن زیتون، فیض وجودی است که از ناحیه خداوند است. نتیجه این که، فلاسفه، نور الهی را به وجود تفسیر کرده‌اند و مصباح و زجاجه و مشکوّه را بر عوالم سه گانه تطبیق نموده‌اند.

ب - تفسیر روایی آیه نور

از برخی روایات که در تفسیر آیه مورد بحث وارد شده است، استفاده می شود که منظور از «مصباح» در آیه شریفه «علم» است؛ «علم» چراغی روشن و فروزان است که بشر را به روشنائی ها هدایت می کند و مراد از «مشکوة» قلب پاک پیامبر اسلام ﷺ است. و «زجاجه» در این روایات به وصی پیامبر ﷺ حضرت علی علیه السلام تفسیر شده است که همواره در جنگ ها و مکان های خطرناک، هر جا که خطری جان عزیز پیامبر ﷺ را تهدید می کرد حافظ و جود نازنین و مبارک آن حضرت ﷺ بوده است که نمونه بارز آن در جنگ احد متبلور شد؛ شیعه و سنی نوشته اند که همه کسانی که زنده ماندند، فرار کردند؛ تنها علی بود که همچون پروانه برگرد شمع و جود پیامبر ﷺ می چرخید و از آن حضرت ﷺ دفاع می کرد. دشمن از هر سمت حمله می کرد علی علیه السلام با اشاره پیامبر ﷺ به آن سمت می رفت و دشمن را دفع می کرد.

جنگ احد پایان یافت، حضرت علی علیه السلام در حالی که ۹۰ زخم بر تن داشت خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: یا رسول الله: در بین این ضربات زیاد، ۱۶ ضربه بسیار سنگین بود که بر اثر ۴ ضربه آن بر زمین افتادم که هر بار مردی خوش رو و خوش بو کمکم می کرد و می گفت: «برخیز و به یاری پیامبر ﷺ بشتاب!» یا رسول الله او چه کسی بود؟ حضرت رسول ﷺ فرمود: چشمش روشن و خوشا به حالت! او جبرئیل امین بوده است.

آری! حضرت علی علیه السلام طبق این روایت حافظ حضرت رسول اکرم ﷺ است. جمله «نور علی نور» اشاره به ائمه دوازدهگانه یکی پس از دیگری است که هرکدام نوری بر نور است و اما منظور از شجره مبارکه، شجره مبارکه ابراهیمیّه است که پیامبر اکرم ﷺ از آن دودمان است و جمله «لا شرقیه و لا غربیه» به نفی گرایش های یهود و نصاری تفسیر شده است.^۱

۱. تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۴۸۰.

سراب زندگی

در آیه ۳۹ سوره نور چنین آمده است:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّىٰ
إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَجَدَ اللَّحْمَ عَذَّةً فَوْفَاهُ حِسَابُهُ وَاللَّهُ
سَرِيعُ الْحِسَابِ

کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی در یک کمویر است که انسان تشنه، از دور آن را آب می پندارد؛ اما هنگامی که به سراغ آن می آید، چیزی نمی یابد و خدا را نزد آن می یابد که حساب او را بطور کامل می دهد و خداوند سریع الحساب است.

دور نمای بحث

این آیه برعکس مثل سابق - که طبق یکی از تفاسیر در مورد افراد با ایمان بود - در مورد کفار بی ایمان است؛ آنها که نور ایمان در دلشان خاموش گشته و بدون ایمان به خدای یکتا و خالق زمین و آسمان اعمالی را انجام می دهند؛ در این حال، آیا اعمال این افراد پذیرفته می شود، یا چون بی ایمان هستند هیچ عملی، حتی اعمال نیک آنها نیز

پذیرفته نیست؟ آیه شریفه در پاسخ به این پرسش مثلی زده است که شرح آن خواهد آمد.

شرح و تفسیر

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ» - برای روشن شدن معنای آیه شریفه لازم

است دو کلمه «سراب» و «قِيعَة» روشن شود.

«سَرَاب» از ماده «سَرَب» به معنای حرکت در سراشیبی است؛ عرب، لغات بسیار دقیقی دارد؛ مثلاً، برای حرکت در سراشیبی، لغت خاصی و برای حرکت در سربالایی، لغت دیگر و برای حرکت در زمین هموار، لغت سومی وضع کرده است؛ یعنی، برای حالت مختلف یک عمل، لغات و یژه‌ای وضع می‌کند. به این جهت برای حرکت در سراشیبی کلمه «سَرَاب» وضع شده است و به کسی که گرفتار سراب می‌شود «سَرَب» می‌گویند. گاهی به حرکت آب جاری هم «سَرَب» می‌گویند؛ چون آب همیشه در سراشیبی حرکت می‌کند؛ اما از نظر علمی سراب شبیه آب است؛ ولی آب نیست.

سراب از نظر علمی، نتیجه شکست نور^۱ است.

گرمای زیاد سطح زمین سبب رقیق شدن لایه‌های هوای نزدیک به زمین می‌گردد؛ نوری که از آسمان از لایه‌های غلیظ‌تر به رقیق‌تر می‌رسد شکسته می‌شود تا به حدی که بازتاب کلی می‌یابد و رنگ آبی آسمان را منعکس می‌کند و در این صورت لایه‌های نزدیک به سطح زمین که نور را باز می‌تابانند مانند سطح آب به نظر می‌رسند که به آن سراب می‌گویند.

بعضی از دانشمندان داستان سعی صفا و مروه حضرت هاجر را نیز از همین باب دانسته‌اند. خلاصه داستان چنین است:

۱. به عنوان مثال، اگر قاشقی به صورت مایل در لیوان آبی قرار گیرد، کج یا شکسته به نظر می‌رسد که بر اثر شکست نور است.

هنگامی که حضرت هاجر در سرزمین حجاز برای یافتن آب روی کوه صفا رفت، سرابی را روی کوه مروه مشاهده نمود، به همین خاطر دوان دوان به سوی آن حرکت کرد؛ اما آبی نیافت، دوباره به کوه صفا نگاه کرد، سرابی را در آنجا نیز دید، باز دوان دوان سوی کوه صفا حرکت کرد؛ اما در آنجا نیز آبی نیافت؛ این رفت و آمد را با تصوّر یافتن آب و مشاهده سراب، هفت بار انجام داد تا این که به قدرت خداوند متعال از پائین پای حضرت اسماعیل چشمه زمزم جوشیدن گرفت و آنها نجات یافتند!^۱

به هر حال، معنای سراب از نظر لغت و علم امروز روشن شد؛ ولی هیچ کدام مورد نظر آیه نیست؛ بلکه مراد از سراب در اینجا، معنای کنایی آن می باشد که عبارت است از هر چیزی که دور نمای جالب و زیبایی دارد؛ ولی تو خالی است.

کلمه «قیعه» به معنای بیابان و کویر و جای بی آب و علف است. در بیان این که کلمه «قیعه» جمع است یا مفرد، برخی آن را مفرد می دانند و برخی جمع؛ ولی انصاف این است که این کلمه مفرد است؛ همان گونه که «سراب» مفرد است.

کسانی که نور ایمان در دل آنها خاموش شده است و بی ایمانند، اعمال خیرشان، عباداتشان، سجده هایشان، انفاق هایشان، کمک های مردمی آنها و... همانند سرابی است که در بیابانی خشک و سوزان و بی آب و علف خود نمایی می کند.

«يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً» - «ظَمًا» به معنای تشنگی است و «ظَمْثَان» انسان تشنه را می گویند.

سراب به گونه ای جاذب است که شخص تشنه در بیابان، آن را آب می پندارد و به سوی آن حرکت می کند.

«حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا» - انسان تشنه به سوی آب خیالی حرکت می کند تا این که به آن محل می رسد؛ ولی آبی نمی یابد، باز به نقطه ای که از آنجا حرکت کرده بود، می نگرد، سرابی می بیند، به آنجا باز می گردد؛ ولی باز هم آبی نمی یابد و همچنان تشنه

۱. شرح این داستان را در تفسیر نمونه، جلد اول، صفحه ۵۳۹ مطالعه فرمائید.

باقی می ماند، بلکه تشنگی او بر اثر این رفت و آمدها بیشتر می شود. کفار هم مانند این انسان های تشنه اند که به سوی اعمال خود حرکت می کنند تا در صحنه قیامت از اندوخته های خود بهره ای ببرند؛ ولی چیزی نمی یابند و تشنه و دست خالی می مانند! «فَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ» - کفار پس از مرگ، تشنه اعمال صالح می شوند؛ از دور، کوهی از اعمال و رفتار خویش را می بینند، به سوی آن حرکت می کنند؛ اما هنگامی که نزدیک می شوند، چیزی نمی یابند؛ بلکه خداوند را آنجا می یابند (عظمت خداوند، یا عذاب او را)؛ خداوند حسابشان را تصفیه می کند و جزای اعمال زشتشان را به آنها می دهد.

«وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» - و خداوند در قیامت، بی درنگ به حساب بندگان می رسد. حساب روز قیامت با محاسبه های عادی، خیلی پیچیده به نظر می رسد که برای رسیدگی به تک تک آنها نیاز به زمان بسیار طولانی است؛ زیرا بررسی رفتارهای آشکار و پنهان تمام انسان ها از ابتدای خلقت تا قیام قیامت که با دست، زبان، پا، چشم، قلب، دل، گوش و سایر اعضای بدن انجام داده اند کار بسیار مشکلی است و زمان زیادی نیاز دارد.

ولی در روایتی می خوانیم که: «إِنَّهُ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ لَمْحِ الْبَصَرِ؛ خداوند حساب تمام مخلوقات (اولین و آخرین را) در یک چشم برهم زدن رسیدگی می کند.^۱ آری «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟

برای دستیابی به پاسخ این پرسش لازم است که به برخی از پدیده های ساخت بشر توجه کنیم:

مثلاً، جعبه سیاهی که در سیستم های حفاظتی هواپیماها جا سازی می کنند، این جعبه سیاه در واقع یک سیستم نظارتی است که تمام حرکات و دستورات خلبان را با

۱. مجمع البیان، جلد اول، صفحه ۲۹۸.

دقت زیر نظر دارد که در صورت بروز کوچکترین اخلال یا نقص فتی هواپیما، علت را بی درنگ مشخص می نماید؛ حتی اگر هواپیما سقوط نماید و تمام خلبانان آن نیز از بین بروند، این جعبه سیاه علت سقوط را معلوم می سازد.

نمونه دیگر، رایانه های اطلاعاتی است، مثلاً رایانه هایی که برای سازمانهای مختلف جاسوسی با برنامه های پیشرفته طراحی می شود، قادرند در مدت زمان کوتاهی، اطلاعات دقیقی را در اطراف یک حادثه ارائه دهند.

و یا نمونه ساده تر آن، همین دستگاه های کامپیوتری کنترل ورود و خروج کارمندان یک اداره است که با دقت زیادی زمان ورود، زمان خروج، تأخیر ورود و یا غیبت کارمند را با تعیین دقیق روز و ساعت آن معین می نماید و بر اساس محاسبه دقیق، میزان حقوق هر کارمند را مشخص می سازد.

اعمال انسانی نیز زیر نظر دستگاه های نظارتی خداوند ضبط و ثبت می شود، به همین خاطر خداوند متعال بایک نگاه به روح هر انسان، حاصل عمر کوتاه یا طولانی او را به دست می آورد «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

معمولاً در کارهای سرعتی دقت کافی وجود ندارد؛ ولی در اینجا، علی رغم سرعت کار، دقت کافی نیز هست و هیچ چیزی از قلم نمی افتد؛ حتی سخنان انسان نیز محاسبه می شود. معاذبن جبل از حضرت رسول اکرم ﷺ پرسید: «يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَإِنَّا لَمُؤْخَذُونَ بِمَا نَتَكَلَّمُ بِهِ؛ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيَا سَخَنَانَ وَحُرَفَ هَايَا مَا نَزِدُ فِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» مورد محاسبه قرار می گیرد؟ حضرت رسول ﷺ در پاسخ فرمودند: فَهَلْ يَكُفُّ النَّاسُ فِي النَّارِ عَلَى مَنَاحِرِهِمْ إِلَّا حَصَائِدُ السِّنِّتِهِمْ؛ مگر چیزی غیر از سخنان انسان است که او را با رو به آتش جهنم می اندازد؟

یعنی نه تنها سخنان انسان محاسبه می شود، بلکه خطرش از سایر اعمال بیشتر است و اگر سایر اعمال، انسان را به صورت طبیعی وارد آتش کند، سخنان، انسان را با

رو در آتش می‌افکند! مخصوصاً که بیشترین گناهان کبیره با زبان انجام می‌شود؛ بنابراین باید مواظب تمام اعمالمان باشیم که در قیامت تک تک آنها مورد حساب و کتاب الهی قرار می‌گیرد، مخصوصاً زبان که خطرش بیشتر است. نتیجه این که، طبق این آیه شریفه، اعمال کفار به سرابی تشبیه شده است که از دور، نمایی دارد؛ ولی وقتی که به آن نزدیک می‌شوند، واقعیتهای ندارد و دردی از صاحبش درمان نمی‌کند.

پیام‌های آیه

۱ آیا این مثل برای دنیای کفار است، یا برای آخرت آنها؟

سؤال: آیا اعمال کفار در جهان آخرت همچون سراب است و هیچ فایده‌ای برای آنها ندارد و یا در دنیا نیز چنین است؟ به تعبیری دیگر، آیا کارهای افراد بی‌ایمان در دنیا و آخرت برایشان بی‌ثمر است؟

پاسخ: ما معتقدیم که آیه شریفه هم اشاره به دنیای کفار دارد و هم به جهان آخرت آنها. افراد بی‌ایمان، اعمالشان در دنیا نیز سرابی بیش نیست.

بشر امروز گرفتار سراب‌های مختلفی است؛ یکی از چیزهایی که انسان امروز تشنه آن است و مانند آب به سراغ آن می‌رود و هنگامی که به آن می‌رسد آن را سرابی بیش نمی‌یابد، مسأله «آزادی در جهان غرب» است.

اگر جهان غرب را از دور نگاه کنیم، سراب زیبایی به نام آزادی در آن موج می‌زند و انسان را به سوی خود می‌کشاند؛ ولی هنگامی که به درون جوامع غربی می‌رویم، اثری از آزادی حقیقی نمی‌یابیم؛ بلکه آنها را اسیر امور مختلف چون هوی و هوس، مُد، مواد مخدر، انواع بیماری‌های جنسی، تبعیض نژادی و مانند آن می‌بینیم. اعتیاد، چنان انسان را گرفتار می‌سازد که دیگر نه دین برایش مهم است و نه شرف و نه توجهی به ناموس خواهد داشت. مُد که با هیچ عقل سلیمی سازگار نیست؛ زیرا از

لباس و کفش نو فقط به بهانه این که از مُد افتاده است، استفاده نکردن و به سراغ کفش و لباس مُد جدید رفتن، نوعی اسراف است که مورد مذمت است. هوی و هوس که چون اُختاپوسی هزار پا، تمام جان او را تسخیر کرده و هر گونه حرکت معقولی را از او سلب نموده است و...

آری! آزادی غربی سرابی بیش نیست که ظاهری زیبا و باطنی توخالی دارد. زندگی دنیای افراد بی ایمان در همه جهات، بسان سراب است؛ زمانی که از دور، زندگی این افراد را می بینیم، آنها را غرق در سعادت و رفاه می پنداریم؛ ولی هنگامی که از نزدیک به زندگی آنها نگاه می کنیم، آنها را غرق در انواع غم ها، غصه ها، ناراحتی ها و مریضی ها می یابیم، به گونه ای که سهم بعضی از آنها از تمام این مال و ثروت به هنگام شام و ناهار تکه نان نیم سوخته ای بیش نیست!

در یکی از مطبوعات نوشته بود که در آمریکا جنگلی وجود دارد به نام «جنگل خودکشی ثروتمندان!» بسیاری از ثروتمندان، در نهایت از سراب های مختلف زندگی خسته می شوند و در آنجا اقدام به خودکشی می کنند. آیا چنین زندگی هایی جز سراب چیز دیگری است؟ از دور، خانه و زندگی و بهترین اتومبیل و مناسب ترین شغل و بیشترین امکانات و کارخانه ها و سهام ها و... و از نزدیک، بیماری، اضطراب، ناامیدی، پوچی و مانند آن، پس زندگی دنیایی کفّار نیز سرابی بیش نیست. قرآن مجید در آیه ۷ سوره روم می فرماید:

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ

آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (پوایان کار) غافلند.

اینها به ظاهر پر فریب زندگی سراب گونه دنیا خیره شده اند و خبر از باطن پوچ و تهی آن ندارند.

پس زندگی کفّار در دنیا و آخرت همانند سراب توخالی است که نمونه دیگر آن مسأله و حشتناک بیماری های روانی در غرب است. دنیای امروز علم پزشکی بر

بسیاری از بیماری‌های جسمی فائق آمده است؛ بلکه شاید از برخی بیماری‌های زمان‌های گذشته یک نمونه نتوان یافت؛ ولی امراض روحی و روانی در حال گسترش است و شاید روزی فرا رسد که یک آدم سالم در سراسر جهان یافت نشود! این بشر مبتلا به امراض مختلف و گرفتار در سراب دنیا، به جایی خواهد رسید که باید با کمک قرص و آمپول، روزی چند ساعت به خواب برود.

برای گذر از این دنیای پر فریب و رسیدن به سر منزل مقصود، باید به نسخهٔ ارزشمند و دقیق طبیب بزرگ این بیماری‌ها حضرت علی (علیه السلام) عمل کرد که فرمودند: «تَخَفُّوا تَلَحُّقُوا^۱؛ سبکبال باشید تا به قافله سعادت برسید.» در زمان قدیم، مسافرین کاروان‌ها، مخصوصاً در سفرهای طولانی، در صورتی موفق می‌شدند که باری سبک داشته باشند؛ اما کسانی که کوله باری سنگین داشتند و از آن دل نمی‌کنند در همان مراحل اولیه و گذرگاه‌های ابتدایی از قافله عقب می‌مانند ولی کسانی که سبکبال بودند، براحتی همراه کاروان به سفر ادامه می‌دادند و به مقصد می‌رسیدند. زندگی دنیا نیز همانند کاروانی است که به سوی آخرت در حرکت است که در این مسیر فقط کسانی می‌توانند به سلامت به منزل مقصود برسند که سبکبال باشند.

۲ اسلام، دین کیفیت است نه کمیت

دین اسلام از مسلمانان، اعمال زیاد نخواسته است، بلکه اعمال خالص خواسته است؛ بدین جهت در روز قیامت، گاهی کوهی از اعمال را در ترازوی سنجش اعمال می‌نهند، ولی هیچ وزنی ندارد؛ حتی خود اشخاص هم از نظر خلوص نیّت وزن می‌شوند. طبق برخی از روایات، در روز قیامت مردان بزرگ جثّه‌ای در دادگاه خدا حاضر می‌شوند که وزنشان حتی به اندازه بال مگسی نیست «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۱.

السَّامِیُّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ لَا یَزِنُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ^۱»

بنابراین، آنچه دین مقدس اسلام به آن اهمّیت می دهد، عمق عمل است؛ به همین لحاظ اسلام هیچ گاه توصیه به کثرت و کمّیت عمل نمی کند، بلکه پیوسته توصیه به کیفیت و چگونگی آن می نماید؛ قرآن مجید در آیه ۷ سورة هود و آیه دوم سورة ملک در این رابطه می فرماید:

«لِيُبْلِغَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا» - «احسن عملاً» یعنی، به کیفیت عمل توجّه کنید.

* * *

۱. مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۹۷ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۶، صفحه ۱۷۵).

اعمال مشرکان

در آیه ۴۰ سوره نور خداوند متعال می‌فرماید:

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ
ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرِيهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ
اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ

یا همچون ظلماتی در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانده و بر فراز آن موج دیگری و بر بلندای آن ابری تاریک است؛ ظلمت‌هایی است یکی بر فراز دیگری، آن گونه که هرگاه دست خود را خارج کند، ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست.

دور نمای بحث

در سوره نور، سه مثال مطرح شده است که یکی از آنها (آیه ۳۵) در مورد نور ایمان و مؤمنان است و دو مثال دیگر (آیات ۳۹ و ۴۰) در مورد کفار و اعمال آنان است. در مثال گذشته اعمال کفار به سراب یا نوری کاذب تشبیه شد؛ ولی در مثال محل بحث - که شرح آن خواهد آمد - اعمال کفار را حتی نور کاذب نمی‌دانند؛ بلکه آن را ظلمت

مطلق معرفی می‌کند.

شرح و تفسیر

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجْجٍ» - کلمه «لُجْجٍ» در لغت عرب به معنی «لجاجت» است و «لجاجت»، سماجت بر انجام کاری است؛ مثلاً، به شخصی مراجعه می‌کنید تا کاری برای شما انجام دهد؛ اما او جواب مثبتی نمی‌دهد، دوباره مراجعه می‌کنید، جوابی نمی‌گیرید؛ بار سوم، چهارم و... این پی‌گیری را سماجت و لجاجت می‌گویند. دریا را نیز از آن جهت که امواجش پشت سرهم می‌آید اصطلاح «بَحْرِ لُجْجٍ» می‌گویند؛ بدین معنا که گویی این امواج لجاجت می‌کنند. خداوند متعال، در این آیه شریفه، اعمال کفار را به تاریکی‌ها و ظلمت‌های موجود در دریاها و طوفانی تشبیه کرده است.

«يَعْشِيهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَخَابٌ» - اعمال کفار مانند ظلماتی است که در درون دریای مَوَّاج و جود دارد، آن‌هم دریای مَوَّاجی که موج‌های فراوان و خروشان یکی پس از دیگری به وجود می‌آید؛ علاوه بر همه اینها، شب است، و هوای آسمان نیز ابری است و بر تاریکی دریا می‌افزاید. دریاها هرچه عمیقتر باشد، امواج آن بیشتر است، موجی که در یک حوض یا استخر ایجاد می‌شود بسیار محدود و کوچک است؛ اما امواج به وجود آمده در دریا، مخصوصاً دریاها عمیق، بسیار فراوان و بزرگ است؛ بنابراین، از بیان قرآن کریم که می‌فرماید: امواج این دریا بر روی هم سوار است، معلوم می‌شود که دریای مورد بحث، دریای عمیقی است، به این جهت طبق گفته دانشمندان که در عمق بیش از هفتصد متری دریا نوری وجود ندارد در می‌یابیم که اعماق دریا را تاریکی و ظلمت همیشگی فرا گرفته است و عجیب این که در آن اعماق تاریک و ظلمانی، گیاهان و جاندارانی وجود دارد که از خود نور تولید می‌کنند و محیط خود را روشن می‌کنند. جای پرسش است که این جانداران، این نور را از کجا آورده‌اند؟ چه دستگاهی در بدن آنها وجود دارد که تولید

نور می‌کند؟ و... «يَا مَنْ فِي الْبَحَارِ عَجَائِبُهُ!»^۱

خلاصه این که، چرا اعمال کفار مانند ظلماتی است که درون دریای موج وجود دارد، آن هم در اعماق تاریک دریاهایی که نور طبیعی به آن نمی‌رسد؟ این امر دو علت دارد؛ یکی عمق زیاد دریا و دیگری موج‌های دریا. موج‌ها باعث شکست نور و مانع عبور نور به عمق دریا می‌شود؛ بنابراین، هم عمق دریا و هم موج‌های متعددی که بر سطح دریاست مانع نفوذ نور به عمق دریا می‌شود؛ علاوه بر همه این ظلمت‌ها، ابرهای بارانی نیز آسمان را تاریک کرده است؛ ابرهای باران‌زا معمولاً متراکم هستند^۲، برخلاف ابرهای دیگر که تراکم آن کمتر و نفوذ نور در آن راحت‌تر است.

«ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرِيهَا» - خلاصه این که، در این دریایی که اعمال کفار به آن تشبیه شده است، تمام عوامل ظلمت و تاریکی جمع شده است و تاریکی در آن موج می‌زند. شب تاریک و ابرهای متراکم باران‌زا که مانع عبور نور است و ظلمت اعماق دریا و امواج سهمگین و متعدد که باعث شکستن نور می‌باشد، ظلمت و تاریکی وحشتناکی را ایجاد می‌کند.

ظلمت بر ظلمت و تاریکی بر تاریکی، به گونه‌ای که اگر انسانی در این تاریکی دست خود را جلوی چشمش بیاورد؛ حتی در فاصله نزدیک نیز قادر به دیدن آن نیست! در حالی که انسان در تاریکی شب معمولاً دست خود را می‌بیند.

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» - منشأ و منبع همه نورها خداوند است و طبعاً هرکسی خواهان نور باشد باید از آن منبع نور استفاده کند، به این جهت در پایان آیه می‌فرماید: «کسی که خداوند برای او نوری قرار ندهد، نوری نخواهد داشت».

۱. این جمله زیبا، قسمتی از دعای پر عظمت جوشن کبیر است، که حاوی هزار اسم از اسماء الهی است!

۲. این مطلب اشاره به روایتی از امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که ابرها را دو قسم می‌شمرد؛ حضرت در این روایت، که کلمه ۴۷۲ از کلمات قصار نهج البلاغه است، می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صَعَابِهَا؛ بار خدایا! به وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن، نه به وسیله ابرهای سرکش!»

پس نورِ معنویّت و علم و آگاهی و ایمان را باید از آن منبع نورانی گرفت. خلاصه این که، اعمال کفّار مثل چنین شخصی است که در قعر چنان دریایی تاریک و ظلمانی به سر می‌برد که ظلمتها پشت سرهم و روی همدیگر است به گونه‌ای که دست خود را نمی‌بیند، بر خلاف مؤمنان که نور ایمان آنها «نُورٌ عَلَى نُورٍ» است و نه تنها خود از آن بهره می‌برند که چراغی فراسوی دیگران نیز می‌باشند.

پیام‌های آیه

۱ چرا اعمال کافران؟

سؤال: مهمترین عامل شخصیتی انسان عقیده و ایمان اوست، چرا در این آیه شریفه اعمال کفّار را چنین تشبیه نموده است، آیا عقاید و گفتار آنها ظلمانی نیست؟

پاسخ: عمل ترجمان عقیده و طرز تفکر انسان است و به طور کلی، آنچه حقیقت و ماهیّت یک انسان را روشن می‌کند و برای مدّت طولانی نفاق و دوری در آن امکان ندارد، عمل است؛ ولی چه بسا افراد می‌توانند عقاید فاسد خود را پنهان دارند و به دروغ در مقام سخن خود را انسان شایسته‌ای نشان دهند. ایمان قوی آن است که اثرش در عمل ظاهر شود و در تعریف ایمان آمده است که: «الْإِيْمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ لَفْظٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ»^۱؛ ایمان پیمانی قلبی است و تلفّظ زبانی و عمل با اعضا و جوارح.

بنابراین، گرچه عقیده و ایمان مهمترین عامل سازنده شخصیت فرد است ولی نمود این عقیده در گفتار و عمل است و امکان نفاق در گفتار زیاد است، پس عمل شخص معرّف ماهیّت اوست و در آیه شریفه هم روی اعمال کفّار تکیه شده است؛ هر چند اعتقاد و سخنان آنان نیز ظلمانی است.

۱. میزان الحکمه، حدیث شماره ۱۲۶۳.

۲ «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» اشاره به چیست؟

برخی، این تاریکی‌های سه گانه را ناظر بر عقاید، گفتار و کردار کفار می‌دانند؛ برخی دیگر معتقدند که ظلمت اول اشاره به ظلمت جهل و نادانی انسان است؛ انسان جاهل، بی ایمان است؛ ولی اگر در مسیر علم بیفتد، نور علم او را راهنمایی می‌کند. ظلمت دوم، اشاره به جهل از جهل است؛ یعنی، این انسان جاهل نمی‌داند که جاهل و نادان است و این خطر بزرگی است، چون آن که بداند که نمی‌داند بالاخره به فکر اصلاح و هدایت خود می‌افتد؛ ولی آن که نداند که نمی‌داند، هرگز در فکر هدایت نمی‌افتد؛^۱ و ظلمت و تاریکی سوم اشاره به کسی است که نه تنها جاهل است و نمی‌داند که جاهل است بلکه خیال می‌کند انسان دانایی است!^۲

قرآن مجید در آیه ۱۰۴ سوره کهف در تعبیر بسیار زیبایی در مورد این گونه افراد می‌فرماید:

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا
آنها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیاگم (ونابود) شده است؛ با این حال، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند!

چنین انسان‌هایی خیانت می‌کنند و آن را خدمت می‌پندارند، معصیت و نافرمانی خداوند را انجام می‌دهند و آن را طاعت و بندگی خدا تصور می‌کنند. این ظلمت‌های سه گانه جهالت و نادانی، ظلماتی است که روی هم متراکم است (بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ).

۱. جهل اول را جهل بسیط و جهل دوم را جهل مرکب نامیده‌اند؛ شاعر در وصف این دو گروه جاهل می‌گوید:

آن کس که نداند و نداند که نداند	در جهل مرکب ابدال‌دهر بماند
و آن کس که نداند و بداند که نداند	لنگ لنگان خرق خویش به مقصد برساند

۲. تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۴۹۳.

۳ جبر یا اختیار؟

سؤال: در قسمت پایانی آیه مثل آمده است: «کسانی که خداوند نور ایمان به آنها نهد، نوری نخواهند یافت!»

آیا معنی این سخن این نیست که خداوند به برخی نور ایمان می‌دهد و طبیعتاً هدایت می‌شوند، اما به برخی دیگر نمی‌دهد و آنها طبیعتاً گمراه می‌شوند، آیا این جبر نیست؟

پاسخ: سنت خداوند بر این جاری شده است که همیشه زمینه‌ها از ناحیه ما انسان‌ها فراهم شود و افاضه‌ها از ناحیه او، قابلیت‌ها را ما انسان‌ها خود به وجود آوریم، اما فاعلیت‌ها از ناحیه خداوند. بنابراین نور ایمان را خداوند به کسانی می‌دهد که زمینه‌ها و قابلیت‌ها را در خود فراهم سازند؛ نه این که بدون حساب و کتاب، به هرکس که بخواهد، نور ایمان می‌دهد به هرکس نخواهد، نمی‌دهد. نور ایمان در قلب انسان لجوج متعصب، دشمن حق، زشت سیرت و هوسباز فرو نمی‌رود؛ چون او خود، زمینه را آماده نساخته است. تو خود آئینه دل را پاک و صاف کن تا نور الهی در آن منعکس شود؛ اگر آئینه دل تو زنگار گرفته است، قطعاً نور الهی در آن انعکاس نخواهد داشت و اینجا تو خود مقصری!

نتیجه این که ما باید همواره زمینه‌ها را ایجاد کنیم تا فیض الهی لحظه به لحظه به ما برسد.

از اینجا پاسخ این پرسش هم روشن می‌شود که: چرا در نماز «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» می‌گوییم، اگر در راه راست نیستیم چرا نماز می‌خوانیم و اگر در راه راست هستیم، چرا برای عمل انجام شده دعا می‌کنیم و تحصیل حاصل می‌طلبیم؟! زیرا ما هر لحظه نیازمند نور ایمان و هدایت از سوی پروردگار عالم هستیم به این جهت باید همواره زمینه و قابلیت را در خودمان حفظ کنیم تا شایسته نور ایمان باشیم؛ همان گونه که لامپ برق همواره نیازمند برق تولید شده در نیروگاه است و اگر لحظه‌ای

ارتباط او با نیروگاه قطع شود خاموش می‌گردد.

در همین رابطه از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است که آن حضرت پیوسته می‌فرمود: «إِلَهِي لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا؛ خدایا! یک لحظه (حتی به اندازه یک چشم برهم زدن) مرا به خودم وا نگذار!»^۱ این حدیث اشاره به این حقیقت دارد که فقط با بذل عنایت از سوی خداوند، انسان آمادگی هدایت را پیدا می‌کند و بذل این عنایت نیز فقط با تلاش خود انسان برای بندگی فراهم می‌شود.

مباحث تکمیلی

۱ جلوه‌هایی از نور ایمان

پیامبر اسلام ﷺ پس از مهاجرت از مکه به مدینه در اولین اقدام عملی خویش دستور ساختن یک مسجد و تشکیل حکومت اسلامی را داد. چگونه می‌توان گفت دین از سیاست جداست در حالیکه با تأمل و مطالعه کوتاهی در اطراف زندگی پیامبر ﷺ در می‌یابیم که این مسجد در مدینه پایگاه همه چیز بود؛ اما بسیار ساده. طبق آنچه در کتب تاریخ آمده است مسجد پیامبر ﷺ در ابتدا یک چهار دیواری گلی بدون سقف و به بلندی قامت یک انسان بود. این مسجد سقف، شبستان، فرش و سایر امکانات نداشت، با فرا رسیدن زمستان اصحاب به خدمت پیامبر ﷺ رسیدند که یا رسول الله زمستان فرا می‌رسد و با شروع باران‌ها امکان استفاده از مسجد نیست، اجازه دهید سقفی برای مسجد بزنیم. مسلمانان شروع به ساختن سقف مسجد کردند، ستون‌های آن را از تنه‌های درخت خرما و سقف آن را از شاخ و برگ درخت خرما بنا کردند.

۱. این دعابه الفاظ مختلف از حضرت رسول ﷺ و سایر معصومین علیهم‌السلام نقل شده است که به سه نمونه آن اشاره می‌شود. الف: بحار الانور، جلد ۱۴ صفحه ۳۸۴ ب: بحار الانور، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۸ ج: بحار الانور، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۴. اما به روایتی که دلالت کند که آن حضرت هر روز این دعا را می‌خوانده، دست نیافتیم.

این مسجد با همهٔ سادگی تا آخر عمر پیامبر ﷺ به همین شکل باقی ماند، ولی از آنجا که این کار را افراد باایمان، آنها که قلبشان منبعی از نور ایمان بود، به انجام رساندند. با گذشت زمان نورانی تر و درخشان تر شد تا جایی که آن مسجد کوچک ساده، اکنون تبدیل به عظیم ترین و دیدنی ترین و با صفاترین مساجد جهان اسلام شده است و شامل تمام مدینهٔ زمان پیامبر ﷺ گشته است، به گونه ای که هر گاه کسی تمام مخارج و سختی های این سفر را فقط برای دیدن این مسجد با عظمت تحمّل کند، بجاست.

آری! کارهای نورانی مؤمنان با گذشت زمان چنین رشد و جلوه می کند. هنگامی که اسرای کربلا در کنار کاخ با عظمت و خیره کننده یزید در خرابه ای مأوی داده شدند، آنجا خرابه ای بیش نبود و کاخ یزید سربه فلک کشیده بود و نظر هر رهگذری را جلب می کرد؛ ولی اکنون همان خرابه قبله گاه عاشقان دلسوخته و زیارتگاه شیعیان پاک گشته و مرکز دلها شده است و هیچ اثری از آن کاخ بزرگ نیست؛ نه تنها از کاخ یزید و قبر او خبری نیست، بلکه از قبر معاویه که زمانی حاکم مطلق العنان شام بود و مدت طولانی در آن حکومت کرد نیز هیچ اثری نیست و هر چه پرس و جو کنیم، اثر کمتری می یابیم. در باب الصّغیر قبر آن مرد متکبر ظالم هوسباز را یافتیم؛ اما جز چهار دیواری خرابه ای که قبر مخروبه ای در آن بود، چیز جالب توجه ای وجود نداشت؛ اما قبر آن دختر کوچک امام حسین علیّه السلام چه شور و حالی دارد. آری! این خاصیت ایمان است که هر چه بر عمرش اضافه شود پر فروغ تر می شود، ولی کفر و بی ایمانی هر چه زمان بر آن بگذرد، بیشتر در ظلمات و تاریکی ها فرو می رود.

نمونه دیگر این مدعا داستان جنگ خندق است؛ مسلمانان مدینه مأموریت یافتند تا در فرصت کوتاهی کار بزرگی انجام دهند و در اطراف شهر مدینه خندق گود و عریضی حفر کنند که نه اسب توان پریدن از آن را داشته باشد و نه جنگجویان بتوانند

داخل و خارج شوند. مسلمانان سخت کوش با تمام قدرت و توان به این کار پرداختند، در موقع حفر خندق به سنگ بزرگی برخوردند که توان جابه جایی یا شکستن آن را نداشتند، به ناچار متوسل به پیامبر اسلام ﷺ شدند، حضرت کلنگی در دست گرفت و با تمام قدرت بر آن سنگ زد، جرقه‌ای از برخورد کلنگ با سنگ به وجود آمد و یک سوم سنگ متلاشی شد، حضرت فرمود: «در این جرقه منظره کاخهای روم (یکی از دوا بر قدرت آن زمان) را دیدم که دره‌ایش بر روی امت من باز می‌شود!» مسلمانان از این سخن تعجب کردند و منافقان آن را به استهزاء گرفتند و گفتند: «شما که در چنگال مشرکان مکه گرفتار هستید، چه ادعاهای بزرگی دارید!» حضرت کلنگ دوم را زد، جرقه‌ای دیگر تولید شد و یک سوم دیگر سنگ متلاشی گردید، حضرت فرمود: «در این جرقه کاخ‌های سلاطین ساسانی (ابر قدرت دیگر آن روز جهان) را دیدم که بر روی اصحاب من گشوده می‌شود!»، باز تعجب مسلمانان و استهزاء منافقان تکرار شد. در ضربه سوم جرقه دیگری حاصل شد و ثلث دیگر سنگ متلاشی گشت؛ حضرت فرمود: «کاخ‌های یمن را دیدم که بر روی مسلمانان باز می‌شود!»^۱ برای بار سوم تعجب مسلمانان و استهزاء منافقان تکرار شد.

جنگ خندق با موفقیت و سر بلندی مسلمانان تمام شد و چیزی نگذشت که پیش بینی‌های حضرت رسول ﷺ یکی پس از دیگری تحقق یافت و در کمتر از پنجاه سال، قسمت زیادی از جهان به تصرف مسلمانان درآمد.

آری! این خاصیت نور ایمان است که هر چه زمان بر آن بگذرد نورانی تر می‌شود و بهتر جلوه می‌کند و اعمال سیاه و تاریک افراد بی ایمان هرچه زمان آن بگذرد تاریک تر می‌شود.

بنابراین هرچه هست در سایه ایمان است و برای مؤمن همین بس که خداوند

۱. بحار الانوار، جلد ۲۰ صفحه ۲۱۹. البته طبق آنچه در بحار الانوار آمده و جابر بن عبدالله انصاری آن را روایت کرده است در هر سه ضربه، هم پیامبر ﷺ و هم سایر مسلمانان قصرهای شام و مدائن و یمن را دیدند.

بزرگ، ولی و سرپرست اوست و او را از تاریکیها به سوی نور هدایت می‌کند و وای به حال کفار که ولی آنها شیاطین هستند و آنها را از وادی نور به برهوت ظلمت‌ها رهنمون می‌شوند!

۲ نشانه ایمان

در پایان این بحث، روایتی از حضرت رسول ﷺ، که یکی از نشانه‌های ایمان در آن مطرح شده است، نقل می‌کنیم:

لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدُ الْإِيمَانِ حَتَّى يُحِبَّ لِلْغَيْرِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ^۱

ایمان بنده کامل نمی‌گردد تا این که برای دیگران همان پسندد که برای خود می‌پسندد.

این نشانه‌ای است که گفتن آن آسان و عمل کردن به آن مشکل است!

* * *

۱. کنز العمال، حدیث ۱۰۶.

پست‌ترین انسان‌ها

خداوند متعال در آیه ۴۴ سوره فرقان می‌فرماید:

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا

آیا گمان می‌بری بیشتر انسان می‌شنوند یا می‌فهمند! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند!

دورنمای بحث

این مثال نیز در مورد کفار و مشرکانی است که در برابر پیامبر ﷺ لجاجت و عناد می‌کردند و آن قدر بر عقیده باطل خود پافشاری می‌کردند و به دنبال هوی و هوس خود بودند تا نیروی درک و عقل آنها از بین می‌رفت؛ به این جهت، خداوند آنها را به چهار پایان و بلکه بدتر از چهار پایان تشبیه کرده است.

شرح و تفسیر

برای روشن شدن پیام آیه که از جهتی، مَثَل منحصر به فردی است، لازم است از

چند آیه قبل مورد بررسی قرار گیرد.

آیات قبل از آیه مثل، در باره انتقادات و ایرادهای واهی کفار نسبت به پیامبر اسلام ﷺ است که در ادامه به آن اشاره می‌شود:

«وَإِذَا رَأَوْكَ أَنْ يَنْخَذُوكَ إِلَّا هُزُوءًا؛ ای پیامبر! هنگامی که این کفار و مشرکین تو را می‌بینند، تو را به باد استهزاء می‌گیرند.»

یکی از عکس‌العمل‌های مستکبران و هوئی پرستان در مقابل پیامبران و رسولان، استهزاء و تمسخر پیام‌آوران و وحی الهی بوده، که این مطلب با نسبت‌های گوناگونی همراه بوده است؛ مثلاً فرعون مستکبر که لاف خدایی می‌زد و «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» می‌گفت، در مقام استهزاء حضرت موسی علیه السلام می‌گوید: «إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ»؛ پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، مسلماً دیوانه است!

«أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا» - استهزاء و تمسخر کفار این بود که می‌گفتند: «آیا این (حضرت رسول اکرم ﷺ)، همان کسی است که خداوند او را به عنوان پیامبر ﷺ برانگیخته است؟!» یعنی او اگر رسول خداست، پس چرا مثل بقیه انسان‌ها، غذا می‌خورد، راه می‌رود، سخن می‌گوید، لباس می‌پوشد و خلاصه تفاوتی با بقیه مردم ندارد؛ «مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»^۱ در حالی که رسول خدا باید از جنس فرشتگان باشد.

بطلان این سخن روشن است و حق این است که رسول خدا باید از جنس همان قوم و جمعیت باشد^۲ تا بتواند در دهای آنها را بفهمد، مشکلات آنان را احساس کند و در نتیجه، درمان مناسبی برای آن بیابد؛ در حالی که اگر از فرشتگان باشد، دردها و

۱. سوره نازعات، آیه ۲۴.

۲. این اتهام اختصاص به برخی از پیامبران ندارد؛ بلکه طبق آیه ۵۲، سوره ذاریات، اتهام جنون و سحر به تمام پیامبران نسبت داده شده است!

۳. سوره فرقان، آیه ۷.

۴. به همین جهت خداوند متعال در آیه ۱۶۴، سوره آل عمران، بشر بودن رسول خدا ﷺ را یکی از ممت‌های الهی بر بشر می‌داند.

مشکلات را احساس نمی‌کند، علاوه بر این که هیچ انسانی به حرف فرشتگان گوش نمی‌دهد زیرا می‌گوید: فرشته که این حرف‌ها را می‌زند، برای امثال خودش خوب است که شهوت ندارد و عصمت دارد؛ اما ما، که عصمت نداریم و گرفتار شهوت هستیم، نمی‌توانیم همانند او عمل کنیم؛ ولی اگر رسول خدا از جنس انسان باشد این بهانه‌ها مرتفع است.

«إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا» - مشرکان پس از این تمسخر و استهزاء به یکدیگر می‌گویند: «اگر ما بر پرستش خدایانمان استقامت نمی‌کردیم، بیم آن می‌رفت که ما را گمراه سازد! و این تحفه‌ها و بت‌ها را از ما بگیرد.»

البته در این دو گفتار مشرکان که در یک جا، نسبت جنون به حضرت می‌دهند و در این جا، آن قدر احساس خطر می‌کنند که مبادا سخنان پیامبر در آنها اثر کند و دست از بت پرستی بردارند، تناقض روشنی وجود دارد؛ زیرا هیچ کس از تأثیر سخنان یک مجنون بیمناک نیست، پس اگر مجنون است نباید از سخنان او ترسید و اگر مجنون نیست و سخنان درستی می‌گوید، چرا سخنانش را نمی‌پذیرید! در واقع بی‌اساس بودن عقاید کفار از سخنان خود آنان هویدا است.

خداوند نیز سه جواب به این گفتار باطل و متناقض داده است:

۱ - «وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا» - هنگامی که عذاب الهی نازل شود و آنها مشمول غضب و عذاب خداوند شوند، آن گاه معلوم می‌شود که چه کسی گمراه و در غیر مسیر حق است، آن زمان روشن می‌شود که آیا شما کفار و مشرکان مکّه بر حق بوده‌اید یا پیامبر ﷺ و فرستاده خداوند!

سؤال: چرا کفار قبل از نزول عذاب الهی نمی‌فهمند که حق با چه کسی بوده است؟

پاسخ: هوی و هوس، پرده‌ای بر قلب کفار انداخته است، به گونه‌ای که اجازه نمی‌دهد حقایق را درک کنند. هوی پرستی، بت پرستی، پول پرستی، مقام پرستی دنیا پرستی و مانند آن، حجاب‌هایی هستند که مانع درک کفار می‌شود و این موانع

به گونه‌ای هستند که فقط با عذاب الهی برطرف می‌شوند. به این جهت، فرعون طغیانگر هنگامی که اسیر چنگال رودخانه خروشان نیل شد و خود را در آستانه مرگ دید - همان کسی که به بنی اسرائیل می‌گفت: «مَا عَلِمْتُ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي^۱» - و پرده‌های غفلت و تکبر از دیدگانش کنار رفت؛ به این حقیقت اعتراف کرد: «أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ^۲» هرچند این ایمان فایده‌ای برایش نداشت. به هر حال، هنگامی که عذاب خداوند نازل شود، پرده‌های غرور و غفلت و جهل کنار می‌رود و آن گاه کفار می‌فهمند که چه کسی گمراه‌تر است.

سؤال: آیه شریفه در مقام پاسخ به کفار است، آیا تهدید به عذاب الهی پاسخ

محسوب شود؟

پاسخ: آری! گاهی تهدید به عذاب، آخرین جواب است و هیچ جوابی جز آن و جود ندارد. جمعی از سوفسطایی‌ها هستند که منکر همه چیزند و در تمام امور، حتی در وجود خود و در شک‌های خود شک می‌کنند! فلاسفه بزرگ می‌گویند: در مقابل سوفسطایی هیچ استدلالی کاربرد ندارد؛ چون هر دلیلی برای او اقامه شود مورد شک و تردید قرار می‌گیرد، به این جهت، تنها پاسخ سوفسطایی این است که او را نزدیک خرمنی از آتش ببریم و به او بگوییم: آتش و جود ندارد و حرارت، خیالی بیش نیست! سوختن مشکوک است! در سوزاندن شک داریم! سپس این سوفسطایی را به طرف آتش ببریم، سوفسطایی عقب می‌آید و کم‌کم اعتراف می‌کند که آتشی و جود دارد و حرارتی هست و آتش می‌سوزاند. و به تدریج این سوفسطایی تبدیل به یک فرد واقع‌گرا می‌شود.

بنابراین برای انسان‌های لجوج متعصب، جز عذاب الهی راه دیگری، که افکار آنها را بیدار کند و پرده‌های غفلت را کنار بزند، وجود ندارد.

۱. سورة قصص، آیه ۳۸.

۲. سورة یونس، آیه ۹۰.

۲ - «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا» - ای پیامبر! خدای این‌ها هوئی و هوس آنهاست، کسی که خدایش هوای نفس اوست، چگونه قابل هدایت است! یعنی ای مشرکان و بت پرستان! این برخوردهای بی ادبانه شما با پیامبر ﷺ و سخنان زشت شما در مورد آن حضرت، همه بر اثر هوئی پرستی است و گرنه بطلان بت پرستی مطلب روشنی است.

اساساً حق بر کسی مخفی نمی‌ماند؛ بلکه این هوئی و هوس‌هاست که نمی‌گذارد حق آشکار شود.

آیا در زمان حضرت علی عليه السلام و معاویه «لعنة الله عليه» حق و باطل قابل تشخیص نبود! در یک سو، حضرت علی عليه السلام، کانون عدالت و عبادت و یارانش، مسلمانانی مخلص از اصحاب پیامبر خدا که تنها هدفشان جلب رضایت الهی بود و در سوی دیگر معاویه، کانون ظلم و تبعیض و عامل اضطراب و ناپایداری در کشور اسلامی که اطرافیانش را با سفره‌های چرب و رشوه و مانند آن نگه داشته است، آیا تشخیص حق از بین این دو دسته مشکل است! نه، ولی هوئی و هوس‌ها، سفره‌های رنگین، رشوه‌ها و سگه‌ها، مانع تشخیص حق می‌شود.

ای پیامبر! تونمی‌توانی این‌ها را نجات بدهی چون خدای آنها هوای نفس آنها است و وای به حال انسانی که خدای او هوئی نفس او شود که این خطرناک‌ترین لحظه زندگی اوست.

مورّخ مشهور «ویل دورانت» می‌نویسد: «عدد اشیای پرستیدنی نا محدود است... تقریباً می‌توان گفت که هر حیوانی... در یک گوشه زمین روزی به عنوان خدا مورد پرستش بوده است.^۱» ولی در روایتی آمده است: «أَبْغَضُ إِلَهٍ عَبْدٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْهُوَى^۲» - طبق این روایت، بدترین و منفورترین بت پرستی‌ها، هوئی پرستی است.

۱. تاریخ تمدن، جلد اول، صفحه ۷۲ به بعد.

۲. المحجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۴۴.

این بت، انسان را آلوده بسیاری از گناهان می‌کند: شرابخواری؛ اعتیاد؛ دزدی؛ قاچاق؛ آدم‌کشی؛ غارت و... در عصر حاضر نیز بسیاری از کشتارهای دست جمعی، نشأت یافته از پیروی انسان‌ها از هوای نفس است: قتل عام مردم هیروشیما توسط آمریکا؛ بمباران شیمیایی مردم بی دفاع حلبچه توسط رژیم بعثی عراق؛ زنده به گور کردن زنان و کودکان بوسنیایی؛ همه اثرات مخرب حاکمیت هوای نفس بر زندگی بشر است.

خلاصه این که، تشخیص حق و باطل امر مشکلی نیست مشروط بر این که انسان تابع هوای نفس نباشد.

۳- سومین پاسخ خداوند به سخنان مشرکان آیه مثل است، در این آیه خطاب به پیامبر اسلام و در پاسخ به سخنان مشرکان آمده است: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ؟ آیا خیال می‌کنی که این‌ها گوش شنوا و عقل دانا دارند! نه، این‌ها همانند حیوانات از درک و فهم مسائل عاجزند؛ بلکه از چهار پایان گمراه ترند!» یعنی صدای حق و نشانه‌های خداوند سراسر جهان هستی را پر کرده است و آثار خداوند فراوان است، اما شنیدن صدای حق، گوش شنوا و دیدن آثار حق، چشم بینا و عقل دانا نیاز دارد که کفار ندارند. اگر تمامی جهان را نور آفتاب فراگیرد، انسان نابینا قادر به دیدن آفتاب نیست! همچنین اگر انسان ناشنوایی در کنار ساحل دریا ایستاده باشد و امواج سهمگین دریا را نگاه کند، هرگز قادر به شنیدن صدای امواج نیست؛ کفار نیز چنین اند که نه حق را می‌بینند و نه سخن حق را می‌شنوند و مانند حیوانات، بلکه پست‌تر از آنها هستند.

مشرکان که از شنیدن صدای حق عاجز و از درک آن ناتوانند؛ همانند حیوانات و چهار پا یانند؛ چرا؟

زیرا حیوانات و کفار از جهاتی مثل هم هستند:

۱- حیوان مسائل را درک نمی‌کند؛ زیرا فهم و شعور ندارد و حرکت و کارهایش

غریزی است؛ کفار نیز فهم و شعور ندارند؛ به این جهت آفتاب حقیقت را نمی‌بینند.
 ۲- حیوانات احساس مسؤولیت نمی‌کنند؛ حیوان مزرعه یتیم، موقوفه، ملک غیر و مانند آن نمی‌شناسد و حساب حلال و حرام را نمی‌کند و خود را در برابر این امور مسؤول نمی‌داند؛ چون درک نمی‌کند، بنابراین عدم احساس مسؤولیت، ناشی از عدم درک است؛ کفار نیز همانند حیوانات، احساس مسؤولیت ندارند.

۳- حیوانات فرمانبردار غریزه‌اند - او نداند غیر اصطبل و علف - بت پرستان نیز همانند حیوانات تابع هوی و هوسند.

۴- حیوانات تابع منطق نیستند و استدلال نمی‌فهمند، کفار نیز از درک استدلال‌های قوی و محکم و در عین حال ساده قرآن مجید در امور مختلف، مخصوصاً در توحید و معاد، عاجزند و تنها بر سخن خود پافشاری می‌کنند و آن را تکرار می‌کنند.

۵- حیوانات سود و زیان خویش را تشخیص نمی‌دهند، به این جهت، گاهی به سوی پرتگاه‌های خطرناک می‌روند و گاهی به آب و آتش می‌زنند و کارهایی از این قبیل انجام می‌دهند؛ زیرا سود و زیان خویش را درک نمی‌کنند؛ کفار و مشرکین نیز چنین‌اند؛ آنها نمی‌فهمند که عبادت بت‌ها و پیروی از هوی و هوس برای آنها فایده‌ای ندارد، و عزت و سعادت و رستگاری در سایه توحید است؛ مشرکان این امور را نمی‌فهمند. به همین لحاظ مشرکان و کفار در امور پنجگانه گذشته به حیوانات تشبیه شده‌اند.

«بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» - کفار و مشرکان نه تنها همانند حیوانات فهم و شعور ندارند و احساس مسؤولیت نمی‌کنند و بنده هوی و هوسند و تابع منطق نیستند و سود و زیان خود را نمی‌فهمند؛ بلکه از حیوانات گمراه‌تر و بدترند؛ زیرا حیوانات از جهات مختلف نسبت به کفار و مشرکین برتری دارند:

۱- اگر حیوان در مرحله حیوانیت می‌ماند و ترقی نمی‌کند، به دلیل آن است که

استعدادش بیش از این نیست؛ اما انسان دارای استعدادی است که می‌تواند از فرشتگان نیز سبقت بگیرد و به قول شاعر:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت
ولی بر اثر لجاجت و تعصب، در مرحله حیوانیت باقی مانده است؛ بنابراین مشرکین از حیوانات بدترند.

اگر شخص بی سرمایه‌ای وارد بازار شود و سودی نبرد، مورد ملامت دیگران نخواهد بود؛ اما شخص سرمایه‌داری که وارد بازار می‌شود و هیچ سودی نمی‌برد، مورد سرزنش است؛ انسانی که ملائکه بر او سجده کرده‌اند، انسانی که خداوند به خاطر آفرینش او به خود آفرین گفت، انسانی که گل سرسبد موجودات و مخلوقات جهان آفرینش است، اگر سقوط کند، بدون شک بدتر از حیوان است!

۲- حیوانات به انسان خدمات زیادی می‌کنند: برخی از آنان شیره جان خود را تبدیل به شیر نموده و تحویل انسان می‌دهند شیری که به تعبیر قرآن در آیه ۶۶ سوره نحل، به قدرت خداوند، از میان غذاهای هضم شده و خون، و به صورت خالص و گوارا تقدیم انسان می‌شود! علاوه بر این بازدهی، گوشت و استخوان و پشم و پوست و حتی خون این حیوانات نیز برای انسان‌ها یا حیوانات دیگر قابل استفاده است. علاوه بر همه اینها، حیوانات در امر حمل و نقل نیز مؤثرند و اضافه بر همه این‌ها تسلیم انسان هستند^۱.

اما این مشرکان هوی پرست، نه تنها فایده‌ای برای جهان بشریت ندارند، بلکه ضررهای فراوانی نیز دارند؛ ظلم و گناه، فساد، جنگ و خون‌ریزی از جمله ضررهای انسان هوی پرست است، پس چنین انسانی از حیوان بدتر است.

۳- حیوانات بر اساس یک برنامه ریزی غریزی حرکت می‌کنند؛ به عبارت دیگر فرمان خلقت، آنها را به سوی اهدافشان هدایت می‌کند؛ اما مشرکان هوی پرست که

۱. در آیات ۵ تا ۸ سوره نحل به منافع مختلف حیوانات برای انسان اشاره شده است.

هوئ پُرس‌تی، هم پرده‌ای بر عقل آنها کشیده و هم فطرت آنها را پنهان نموده است، به این جهت، کفار و مشرکان خطر گمراهی‌شان بیشتر است.

۴- حیوان هر چه خطرناک باشد، خطر و ضررش محدود است؛ مثلاً گرگ به عنوان یکی از خطرناک‌ترین حیوانات اگر به گله‌ای حمله کند، در نهایت ممکن است چند گوسفند را از بین ببرد؛ اما هنگامی که این انسان هوئ پُرس‌ت سر از فرمان عقل برتافت و به دستور هوای نفس عمل کرد، در هیروشیمای ژاپن یک بمب اتمی می‌اندازد و ۸۵۰۰۰ انسان را در یک لحظه از بین می‌برد و تعداد زیادی را مجروح می‌کند که پس از سال‌ها هنوز آثار آن جنایات از بین نرفته است.

آیا چنین انسان‌هایی پست‌تر از حیوانات نیستند؟

۵- حیوانات کار خلاف و زشت خود را توجیه نمی‌کنند و آن را خوب جلوه نمی‌دهند، ولی این بشر دور افتاده از نور هدایت، جنایاتش را توجیه می‌کند؛ به عنوان نمونه، آمریکای جنایت‌کار، پس از ارتکاب جنایت بزرگ خود با بمب اتمی در دو شهر ژاپن، در توجیه جنایتش می‌گوید: «اگر ما دست به این بمباران نمی‌زدیم، جنگ طولانی‌تر می‌شد و انسان‌های بیشتری کشته می‌شدند!»

نتیجه: طبق آنچه گفته شد، انسان هوئ پُرس‌ت از حیوان گمراه‌تر است.

یکی از بزرگان می‌گفت: اگر آیه شریفه مذکور نازل می‌شد ولی جمله اخیر آن (یعنی، بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) نازل نمی‌شد من دِق می‌کردم! چون حیوانات بمراتب بهتر از برخی انسان‌هايند؛ اما ذیل آیه به من آرامش می‌دهد.

پیام آیه

عزّت در سایه ایمان

از مجموع آنچه در تفسیر این آیه شریفه گفته شد، استفاده می‌شود که انسان اگر طالب رسیدن به مقام واقعی خویش است و می‌خواهد استعدادهای خویش را بارور

کند و از خطر سقوط برهد، باید در سایه ایمان و اطاعت پروردگار حرکت کند، و به فرموده امام علی علیه السلام: «اگر عزّت و شکوه می‌خواهد، از سایه تاریک گناه به سوی مقام عزّ بخش طاعت الهی گام بردارد.»^۱

* * *

۱. میزان الحکمة، باب ۲۷۱۰، حدیث ۱۲۵۴۰، مضمون این روایت از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام حسن مجتبی و حضرت صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

تکیه بر غیر خدا

چهل و یکمین مثال مورد بحث، آیه ۴۱ سوره عنکبوت می باشد؛ خداوند کریم در این آیه شریفه می فرماید:

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بِعْتَاباً وَ
إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه ای برای خود انتخاب کرده، در حالی که سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است، اگر می دانستند.

دورنمای بحث

از آنجاکه بحث شرک و توحید از مهم ترین مباحث قرآنی است و در سعادت و شقاوت انسان ها نقش فراوانی دارد، قسمتی از مثال های قرآنی با شیوه های مختلف به آن اختصاص یافته است؛ مثال مذکور نیز در مورد شرک و بت پرستی است و با تشبیه بت پرست و بت به عنکبوت و خانه اش، ضعف و ناتوانی بت ها را بیان می نماید.

اهمیت توحید

همان‌گونه که در مباحث قبل بیان شد، مهم‌ترین چیزی که انبیاء و پیامبران با آن به مبارزه پرداختند، بت و بت پرستی و اساسی‌ترین چیزی که به آن دعوت کرده‌اند، توحید و یکتا پرستی بوده است؛ زیرا ریشه تمام گناهان و بدبختی‌ها و گرفتاری‌های انسان، انحراف از توحید و گرایش به بت پرستی است و منشأ تمامی سعادت‌ها و خوشبختی‌ها و رستگاری‌ها، گرایش به یکتا پرستی است.

توحید، فکر را روشن و قلب را نورانی می‌کند و پیام‌آور وحدت و یکدلی برای جامعه مؤحد است و بت پرستی ظلمت و تاریکی به ارمغان می‌آورد و ثمره‌ای جز تشنّ و تفرقه و از هم گسیختگی برای جامعه مشرک ندارد؛ به این جهت حدود یک سوم آیات قرآن مجید، پیرامون توحید و مسائل مختلف آن بحث می‌کند.

شرح و تفسیر

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ» - خداوند در این آیه شریفه بت پرستان را به عنکبوت و بتهای آنها را به تار عنکبوت تشبیه کرده است. نه تنها بت پرستان، بلکه هر کسی که به غیر خداوند تکیه کند و او را ولی خود قرار دهد، مشمول این مَثَل می‌شود؛ زیرا می‌فرماید: «الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ؛ کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند» و این جمله عام است و اختصاص به بت و بت پرستی ندارد. بنابراین، مثل مذکور شامل بت مقام، بت سلطنت و قدرت، بت شهوت، بت هوای نفس، بت ثروت و هر آنچه به وسیله آن معصیت الهی انجام گیرد، می‌شود.

«كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا» - مثل بت پرستان و متّکیان به غیر خداوند، مثل عنکبوتی است که خانه‌ای برای خود ساخته است و به آن پناه می‌برد. در این آیه شریفه بت پرست به عنکبوت و بت به خانه عنکبوت تشبیه شده است، و همان‌طور که گذشت این بت می‌تواند در قالب‌های مختلف؛ مثل مقام، ثروت، شهوت و مانند آن

ظهور کند. خلاصه، تمام کسانی که به غیر خداوند تکیه کرده‌اند، به عنکبوت و تکیه گاه‌های شان به تار عنکبوت تشبیه شده است.

«وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ» - آیا تکیه گاه‌های غیر خدایی قابل اطمینانند؟ آیا می‌توان به تکیه گاه‌هایی که همانند تار عنکبوت است تکیه کرد؟ در پاسخ باید گفت که هرگز چنین تکیه گاه‌هایی قابل اطمینان نیستند؛ زیرا خانه عنکبوت از سست‌ترین خانه‌ها و تکیه گاه‌ها است؛ زیرا:

این خانه از مصالحی ساخته شده است که در مقابل حوادث مختلف مقاومتی ندارد؛ قطراتی از باران آن را متلاشی می‌کند، نیازی به سیلاب نیست! یک شعله ضعیف آتش همانند شعله شمع که نزدیک آن قرار گیرد آن را می‌سوزاند؛ نیازی به آتش نیست! یک نسیم ملایم کافی است تا خانه عنکبوت را درهم بپیچد، نیازی به بادهای سهمگین نیست! این خانه آن قدر ضعیف و سست است که بامختصری گرد و غبار از هم می‌گسلد، همچنان که شاید بارها این صحنه را ملاحظه کرده باشید.

«لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» - تکیه بر بتها، همچون اعتماد بر تار عنکبوت است؛ اگر بت پرستان بدانند که بت‌ها همانند تارهای عنکبوت غیر قابل اعتماد و اتکایند، و گرنه همه می‌دانند که تار عنکبوت خانه سست و غیر قابل اعتماد است.

بنابراین، آیه شریفه اعلام می‌دارد: «ای بت پرستان! ای کسانی که به غیر خدا اعتماد می‌کنید! ای کسانی که در مشکلات به غیر خدا متوسل می‌شوید! این تکیه گاه‌های شما همانند تار عنکبوت بی اعتبار است.»

پیام‌های آیه

۱) بت پرستی‌های جدید!

همان‌گونه که گذشت، بت پرستی تنها پرستش بت سنگی و چوبی نیست؛ بلکه هرگونه پرستش غیر خدا، بت پرستی است؛ بنابراین در عصر حاضر نیز انواع و اقسام

بت پرستی رواج دارد؛ بت مقام، بت شهوت، بت مال و ثروت، بت هوای نفس و بت شیطان و خلاصه هر چیزی که نسان را از خداوند غافل کند.

در آیه شریفه ۶۰ سورة یس، در مورد یکی از اشکال بت پرستی آمده است: «الْکُمْ اَعٰهَدُ اِلَیْکُمْ یَا بَنِیْ اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ».

بنابراین عبادت و اطاعت شیطان، نوعی بت پرستی است.

آیا می‌دانید عبادت شیطان چگونه است؟

آیا عبادت شیطان به معنای نماز خواندن و روزه گرفتن برای شیطان است؟ در پاسخ باید گفت: خیر! هیچ کس این کار را نمی‌کند؛ بلکه عبادت به معنی تبعیت از دستورات و سخنان هر شخصی است.^۱

بنابراین، دنباله روی از فرامین شیطان، عبادت اوست. و هرکسی دستوری غیر از دستور خدا بدهد و انسان از آن تبعیت کند، نوعی شرک و بت پرستی است.

۲. تار عنکبوت یکی از آیات بزرگ الهی

تار عنکبوت از عجایب خلقت و آفرینش است؛ همان‌گونه که عنکبوت - که در نظر همه ما موجودی کم ارزش جلوه می‌کند - نیز از عجایب آفرینش است. دانشمندان بیست هزار نوع عنکبوت را تا اکنون کشف کرده‌اند که دارای شکل‌های گوناگون، کارهای متفاوت و زندگی‌های مختلفی هستند.

در زیر شکم عنکبوت گودی بسیار کوچکی به اندازه سر سوزن وجود دارد که ماده چسبنده‌ای همانند بعضی از چسبهای مایع از آن تراوش می‌کند. هنگامی که این مایع در معرض هوا قرار می‌گیرد، محکم می‌شود. عنکبوت با پنجه‌های مخصوصی که دارد به این گودی می‌زند و مایع مذکور تبدیل به تار می‌شود و بیرون می‌آید. عنکبوت با این تار، خانه یا دام می‌سازد. عنکبوت ضعیف و ناتوان، خوراکش

۱. این معنی در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است. ر.ک. به میزان الحکمة، باب ۲۴۹۶، حدیث ۱۱۳۵۲.

حشرات است؛ یعنی او یک حیوان گوشتخوار است، حشراتی که در مسیر تار عنکبوت پرواز می‌کنند، به این تار برخورد می‌کنند و به دام می‌افتند؛ عنکبوت که در کمین است، همین که حشره‌ای به دامش افتاد، با سرعت به دور او تار می‌تند و او را در میان تارهایش گرفتار می‌سازد. این زندانی به همین شکل می‌ماند تا می‌میرد؛ سپس طعمه و غذای عنکبوت می‌شود.

این تارها دارای ویژگیهای منحصر به فردی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- تار عنکبوت از فولاد محکم‌تر است! یعنی اگر فولاد را به اندازه تار عنکبوت نازک کنیم، چنین فولادی سست‌تر از تار عنکبوت است و اگر تار عنکبوت را به قطر لوله فولاد بتابانیم به مراتب محکم‌تر از فولاد خواهد شد!

۲- عنکبوت با این مایع چسبنده گودی شکم خود، چیزی در حدود ۵۰۰ تار می‌تند و این واقعاً عجیب است!

۳- عجیب‌تر از همه این‌ها، این که برخی از تارهای عنکبوت متشکل از چهار تار است که هر کدام، از هزار تار ساخته شده است! آیا این‌ها نشانه خدا نیست؟ «وَكَايْنُ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ^۱؛ و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمانها و زمین که از کنارش می‌گذرند و به آن اعتنا ندارند.»

۴- توان مهندسی عنکبوت نیز از امور اعجاب آور است؛ این حیوان به ظاهر ضعیف تار خود را همچون شعاع خورشید به صورت مساوی و منظم می‌تند. تمام فاصله‌ها و زاویه‌ها بسیار دقیق است.

خلاصه این که خداوند عالم در خلقت این حشره ضعیف چنان دستور و برنامه‌ای را نهاده است که بسیار دقیق کار خود را انجام می‌دهد.

آری هر یک از این عجایب برای شناسایی خداوند کافی است، در حالی که سراسر

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۵.

جهان هستی مملوّ از نشانه‌های خداوند است؛ یعنی هیچ مسأله‌ای به اندازه توحید خداوند، دلیل و برهان ندارد؛ توحید میلیون‌ها میلیون دلیل دارد؛ تمام ستارگان آسمان؛ اتم‌های موجود در جهان؛ گیاهان؛ حتی برگ درختان؛ حیوانات؛ انسان‌ها، همه و همه دلیل‌های خداوندند.

«او» چیزی نیست که مخفی باشد.

سؤال: اگر وجود خداوند این قدر دلیل روشن دارد، پس چگونه مادیّون منکر خداوند هستند؟

جواب: آنها خدا را قبول دارند؛ ولی نامش را عوض کرده‌اند؛ آنها مثلاً هنگامی که نشانه قدرت و عظمت خداوند را در مورد معده انسان می‌بینند که انسان با یک سوم معده هم قادر به ادامه حیات است می‌گویند: «طبیعت، پیش بینی آن را کرده است که اگر روزی بخشی از معده انسان از فعالیت باز ایستد، بخش دیگر به تنهایی عمل گوارش و هضم غذا را انجام دهد و به این جهت بیش از نیاز انسان، معده خلق کرده است». منظور از این طبیعت در زبان آنها همان خدایی است که ما به آن قائلیم با این تفاوت که آنها آن را طبیعت خطاب می‌کنند، در حالی که طبیعت بی شعور، شایسته این سخنان نیست.

به هر حال، تار عنکبوت از نشانه‌های بزرگ خداوند است.

۳ فلسفه مثال به حیوانی ضعیف

هنگامی که مشرکان مثال به عنکبوت را شنیدند که در آن بت پرستان به عنکبوت و بتان به تار آن حیوان تشبیه شده است، اعتراض کردند که چرا خداوند بزرگ به چنین حیوانات ضعیف و ناتوانی مثال می‌زند؟ آیا چنین مثال‌هایی شایسته عظمت پروردگار می‌باشد؟

قرآن در مقام پاسخ به این سؤال و اعتراض، در آیه ۴۳ همین سوره می‌فرماید:

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ؛ این‌ها مثال‌هایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز دانایان آن را درک نمی‌کنند.»

یعنی شخص فصیح و بلیغ باید سخنانش را به مقتضای حال بگوید، اگر سخن از سستی و ضعف یک موجودی چون معبود بت پرست‌هاست، باید مثالی بزند که نشانگر ضعف و سستی است و چه مثالی بهتر از مثال به تار عنکبوت می‌تواند ضعف و سستی بت‌ها را نشان دهد؟!

۴ ارزش علم و دانش

در دو جای آیات گذشته بر علم و دانش تکیه شده است: نخست در متن مثال، درک شباهت بت‌ها به تار عنکبوت و بت پرستان به خود عنکبوت را منوط به علم و آگاهی کرده است (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ). و دیگر در پاسخ به اعتراض مشرکان که چرا خداوند بزرگ به حیوانات ضعیف و ناتوانی چون پشه و عنکبوت مثال می‌زند، آمده است: تنها دانشمندان و اهل علم علت آن را درک می‌کنند (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ). مفهوم این دو جمله این است که قرآن مجید همه جا تکیه بر علم و دانش می‌کند و مخاطبان اصلی قرآن، عالمان و آگاهان و متفکران هستند، هر چند این کتاب عزیز برای همه انسان‌ها مفید و قابل استفاده است. بنابراین، هرچه ظرفیت علمی انسان بالاتر رود، بهره‌او از قرآن بیشتر خواهد شد. علم و دانش آن قدر در دین ما اهمیت دارد که سرآمد و غایت تمام فضائل شمرده شده است^۱ و به عنوان یکی از اعمال شب قدر - که شب دعا و دنیایش و راز و نیاز و توبه می‌باشد - سفارش شده است.^۲

۱. میزان الحکمة، باب ۲۸۳۱، حدیث ۱۳۳۳۰.

۲. مصباح المنیر، صفحه ۳۹۵.

مباحث تکمیلی

۱ از تاریخ عبرت بگیریم

هنگامی که تاریخ را ورق می‌زنیم، نمونه‌های فراوانی را مشاهده می‌کنیم که حکایت از سستی و بی اعتباری قدرت‌های غیر خدایی و ضعف و ناتوانی آن است. قرآن مجید، داستان قوم سبأ را در آیات ۱۵ تا ۲۱ این سوره آورده است که نمونه کامل این مثال است.

خلاصه داستان قوم سبأ:

در آن سرزمین کوه‌هایی وجود داشت که به هنگام بارندگی سیلاب‌هایی از آن جاری می‌شد؛ این سیلاب‌ها از درّه‌ها عبور می‌کرد و بر سطح زمین جاری می‌گشت و باعث ویرانی و خرابی مزارع و خانه‌ها می‌شد؛ به این جهت مردم به فکر ساختن سدی در مقابل این سیلاب‌های ویرانگر افتادند، و بشر احتمالاً نخستین سدّ خاکی را در این جا آزمایش کرد؛ سدّ خاکی بزرگی زده شد، سیلاب‌های خطرناک مهار گشت و دریاچه عظیمی در پشت سد به وجود آمد. آب‌های پشت سد را با روزنه‌های مخصوص به کانال‌ها و جوی‌های مخصوص و از آنجا به سوی مزارع و باغ‌ها هدایت کردند.

به برکت آب سد، تمام کشور به یک باغ سرسبز تبدیل شد؛ باغی که سراسر درخت و گل و میوه بود. شکوفایی اقتصادی عجیبی بر اثر این سدّ به وجود آمد که منشأ تمدّنی به نام تمدّن قوم سبأ گشت. وفور نعمت و آسایش در این مملکت به حدّی رسید که مسافران در تمام سفرها زیر سایه درختان بلندی که دو طرف جاده‌ها روئیده بود، حرکت می‌کردند و میوه درختان بقدری فراوان بود که آنها نیازی به همراه بردن آذوقه سفر نداشتند، کافی بود که سبدي بر روی سر بگذارند تا در مدّت کوتاهی پر از میوه شود!

ولی از آنجا که نعمت زیاد نیز باعث غرور و غفلت انسان می‌گردد، جمعی از قوم

سبأ سرمست باده غرور گشته، شروع به ناشکری کردند؛ مثلاً می گفتند «این چه وضعی است که همه مردم قدرت مسافرت دارند! - مسافرت در گذشته، مخصوص ثروتمندان بود!» - یا می گفتند: «این چه شهر و مملکتی است که تمام روستاهای آن به هم متصل شده است و همه جاسر سبز است، خدایا بین این روستاها فاصله بینداز!» و سخنانی از این قبیل که ناشی از غفلت بود.

بالاخره این ناسپاسی ها، سبب فرود آمدن عذاب الهی شد و آن کشور ویران گشت.

آیا می دانید که خداوند این مملکت سرسبز و آباد را چگونه نابود کرد؟ آیا با بمب های اتمی آن را ویران کرد؟

نه! این ها همانند تار عنکبوت سست و بی اعتبار است، نابودی تار عنکبوت نیازی به بمب اتم ندارد. خداوند این مأموریت بزرگ را به چند موش صحرایی داد تا به همه انسان ها بفهماند که هر آنچه غیر خداست همانند تار عنکبوت است. موش ها سوراخ هایی در سد ایجاد کردند، آب از این سوراخ ها نفوذ کرد و کم کم بر اثر نفوذ آب سوراخ ها بزرگ شد، تا این که شب هنگام صدای مهیب و دلخراشی، شکستن سد را اعلام کرد! با شکستن آن سد بزرگ، آب تمام کشور را فرا گرفت و آن منطقه مملو از گل و گیاه را در مدت کوتاهی به خرابه ای تبدیل ساخت تا آنجا که دیگر آن سامان محل مناسبی برای زندگی نبود؛ به همین خاطر مردم به شهرها و کشورهای مجاور هجرت کردند!

۲ آیا تکیه بر غیر خدا، تکیه بر تار عنکبوت نیست؟

نمونه دیگر قدرت های تار عنکبوتی «قدرت نادر قلی افشار» است. او پادشاهی بسیار قوی بود؛ ابتدا افغان ها را، که با ظلم و ستم های فراوان بر ایران مسلط شده بودند، از ایران بیرون راند و سپس دست به کشورگشایی و فتح دیگر کشورها زد و تا

هندوستان پیش رفت؛ ولی این شخصیت افسانه‌ای به طرز ساده‌ای از دنیا رفت. شبی بر یکی از آشپزهای خود غضب کرد، آشپز برای این که مبادا فردا حکم مرگ او توسط نادرشاه امضا شود، پیش دستی کرد و با کارد آشپزخانه سراغ نادرشاه که در بستر آرمیده بود، رفت و سر از بدنش جدا کرد!

شبانگاه به دل قصد تاراج داشت سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت
 به یک‌گردش چرخ نیلوفری نه نادر به جای ماند و نه نادری
 آری! مثل این قدرت‌ها مثل تار عنکبوت است و اگر مردم دقت کنند، خواهند فهمید که هر آنچه غیر خداست، قابل اعتنا و اتکا نیست و فقط باید بر خداوند تکیه کرد.

* * *

توحید مالکیت

خداوند متعال در آیه ۲۸ سوره روم می‌فرماید:

ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ هَلْ لَّكُم مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ
فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

خداوند مثالی از خودتان، برای شما زده است: آیا (اگر مملوک و برده‌ای داشته باشید)، این برده‌های شما هرگز در روزی‌هایی که به شما داده‌ایم، شریک شما می‌باشند، آنچنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد (شرکای آزاد) خود بیم دارید؟! اینچنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می‌کنند شرح می‌دهیم.

دورنمای بحث

نظر به اهمیت فوق العاده توحید و شاخه‌های مختلف آن، این مثال قرآنی نیز پیرامون یکی از شاخه‌های شرک و توحید بحث نموده است و با استفاده از اعتقادات مشرکان و بیدار کردن وجدان خفته و فطرت گرد و غبار گرفته آنان، اعتقاد و عقیده

آنها را زیر سؤال برده و آنها را وادار به تفکر پیرامون بت پرستی و مسائل مختلف آن نموده است.

شاخه‌های توحید

توحید شاخه‌های مختلفی دارد که برخی از آنها را به صورت کوتاه توضیح می‌دهیم:

۱ توحید ذات

توحید ذاتی یعنی، یکتایی ذات پاک خداوند به عنوان خالق تمام جهان هستی که مبدأ تمام امور است؛ در مقابل دو گانه پرستان و ثنویین که برای عالم هستی دو مبدأ قائل بودند: «یزدان» و «اهریمن». آنها می‌گفتند: انسان از خیر و شر آفریده شده است و آفریننده خیر نمی‌تواند آفریننده شر باشد همان گونه که آفریننده شر نمی‌تواند خالق خیر باشد؛ در نتیجه قائل به وجود دو مبدأ بودند، «یزدان» مبدأ تمام امور خیر و «اهریمن» مبدأ تمام امور شر.

ادیان توحیدی، بویژه دین اسلام، با این عقیده به مبارزه برخاست. از دیدگاه یک مسلمان، شری در عالم وجود ندارد؛ بلکه هرچه هست خیر است. این انسان‌های بد هستند که از آن سوء استفاده می‌کنند؛ مثلاً قدرت، مال و ثروت، مقام و حتی شهوات خیر هستند؛ ولی انسان بد از این‌ها استفاده نامشروع می‌کند و به وسیله آن شر می‌آفریند؛ پس سوء استفاده از چیزی دلیل بر شر بودن آن نیست.

در میان سایر جانداران نیز این قاعده جاری است؛ مثلاً سمومی که حیوانات سم دار دارند نیز شر نیست؛ چون از یک سو و سیله دفاعی آن حیوان در مقابل خطرات مختلف است و از سوی دیگر، با این سموم، بسیاری از داروهای حیاتبخش ساخته می‌شود. بسیاری از شرکت‌های داروسازی در دنیا، انواع حیوانات سمی را پرورش می‌هند و از سموم آنها دارو تهیه می‌کنند.

نتیجه این که در جهان شری وجود ندارد تا نیاز به دو مبدأ باشد؛ بلکه هرچه هست

خیر است و مبدأ جهان نیز واحد است، بنابراین منشأ و مبدأ تمام امور در جهان هستی فقط ذات پاک خداوند یکتا است. این را توحید ذاتی گویند.

۲ توحید صفات

مراد از توحید صفاتی این است که هر یک از صفات خداوند عین دیگری است؛ بر خلاف صفات انسان که هر یک از صفات او غیر از دیگری است؛ مثلاً، بازوان مظهري از قدرت او، و ابزار عقل و علم او مغز اوست؛ اما خداوند تمام ذاتش قدرت است، تمام ذاتش علم است؛ قدرتش عین علمش و علمش عین قدرتش است. تفسیر دیگری نیز برای توحید صفاتی وجود دارد و آن این که صفات خداوند را هیچ موجود دیگری ندارد و او در صفاتش یکتا و بی همتاست! زیرا علم و قدرت و رحم و حکمت و مانند آن در خداوند بطور استقلالی وجود دارد و خداوند این‌ها را از دیگری نگرفته است؛ ولی علم انسان، علم استقلالی نیست؛ بلکه از ناحیه خداوند است؛ همان‌گونه که قدرت او، قدرت استقلالی نیست؛ و خداوند به او عنایت نموده است؛ همچنین در سایر صفات.

۳ توحید افعالی

این قسم از توحید به این معنی است که همه افعال و حرکات و فعالیت‌ها به او بر می‌گردد. هر چه همه دارند، از ناحیه خداوند است؛ حتی پیامبران و اولیاء الله و ائمه علیهم السلام هم با اذن خداوند حیات و تحرک و فعالیت دارند؛ بنابراین شیعه که قائل به توسل به بزرگان دین است، معنایش این نیست که آن بزرگان، به صورت مستقل کاری می‌کنند و در عرض قدرت خداوند، قدرتی هستند؛ بلکه ما از آنها می‌خواهیم که به اذن پروردگار کاری انجام دهند و یا از خداوند بخواهند که حاجات ما را برآورده کند. اگر عیسای پیامبر ﷺ کوری را شفا می‌دهد و یا مرده‌ای زنده می‌کند یا مجسمه‌ای

از پرنده‌ای می‌سازد و در آن می‌دمد تا به پرواز درآید، و یا مریض‌های صعب‌العلاج را شفا می‌دهد، همه این‌ها به اذن خداوند است؛ نه این که حضرت مسیح علیه السلام خود به صورت مستقل قادر به انجام این امور است؛ همان گونه که در آیه ۴۹ آل عمران و آیه ۱۱ سوره مائده نیز به این مطلب تصریح شده است.

اشتباه وهابیت در اتهام شیعه و برخی از مذاهب اهل سنت به شرک، از همین جا نشأت می‌گیرد؛ آنها تصوّر می‌کنند که ما برای اولیاءالله نقش مستقل از خداوند قائلیم و آنها را در عرض خداوند می‌دانیم؛ در حالی که ما در مورد اولیاءالله و ائمه معصومین علیهم السلام همان اعتقادی را داریم که خداوند در مورد حضرت عیسی‌ای مسیح علیه السلام بیان کرده است؛ که به آن اشاره شد.

خوشبختانه برخی از دانشمندان روشنفکر و نقاد اخیراً متوجه این خطاها و اشتباهات شده و کتاب‌هایی در این زمینه منتشر کرده و دست به اصلاح اعتقادات خود زده‌اند.^۱

۴ توحید حاکمیت

حاکم در عالم فقط خداست و هر کسی هم بخواهد حکومت کند، باید به فرمان و اذن الهی باشد؛ این را توحید حاکمیت که یکی دیگر از شاخه‌های توحید است می‌نامند.

بنابراین مشروعیت تمام حکومت‌ها، حتی حکومت پیامبران، باید از سوی خداوند تأیید شود. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه حکومتی تشکیل می‌دهد، به اذن و فرمان خداوند است. اگر علی علیه السلام در کوفه دست به تشکیل حکومت می‌زند، به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و به اذن الهی است. حکومت ائمه علیهم السلام نیز چنین بوده است.

۱. از جمله این کتب می‌توان به کتاب «مفاهیم یجب ان تصحح» تألیف «السید محمد بن علوی المالکی الحسینی» اشاره کرد؛ که اخیراً چاپ و منتشر شده و با استقبال فراوان جهان اسلام روبه‌رو شده است.

حکومت ولیّ فقیه در زمان مانیز مشمول همین حکم است. طبق روایت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» و سایر معصومان (علیهم السلام) ولیّ فقیه در عصر غیبت حکومت را به دست می‌گیرد؛ بنابراین مشروعیت حکومت ولیّ فقیه از ناحیه خداوند است، هرچند پذیرش آن از سوی مردم عامل اجرایی خوبی است. آیه شریفه ۱۸۹ سوره بقره «وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» اشاره به همین شاخه از توحید دارد.

۵ توحید مالکیت

توحید مالکیت به این معنی است که مالک همه چیز در آسمان و زمین خداست؛ به تعبیر دیگر ملکیت حقیقی فقط و فقط از آن اوست، آنچه در اختیار دیگران است به اذن خداوند و از ناحیه اوست. مالکیت خداوند بر جهان هستی، مالکیت تکوینی است؛ او تمام جهان هستی را آفریده و همواره نگهدارنده آن است، همان گونه که در ابتدای «آیه الکرسی» آمده است: «اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»^۱ قیوم به معنای قائم بالذات و مقوم غیر است؛ یعنی خداوند با تکیه بر ذاتش باقی است و بقاء تمام موجودات عالم وابسته به اوست، پس او جهان را آفریده و همواره نگهدارنده آن است؛ از این جهت، مالک حقیقی جهان است؛ اما مالکیت انسان‌ها بر خانه و ماشین و زمین و مانند آن مالکیت اعتباری است، نه حقیقی. هرچند، مالکیت حقیقی در مورد انسان نیز تصور می‌شود؛ زیرا مالکیت او بر دست، پا، چشم، گوش و سایر اعضای بدنش، مالکیت اعتباری نیست که قابل خرید و فروش و نقل و انتقال باشد؛ بلکه مالکیت حقیقی است؛ البته در طول مالکیت خداوند، نه در عرض آن.

بنابراین، خداوند تنها مالک حقیقی تمام جهان هستی است؛ پس اگر کسی، غیر خداوند را مالک حقیقی بداند مشرک است؛ و بت پرستان، بت‌ها را مالک نفع و ضرر

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

خود می دانستند و می گفتند: «بت‌ها در سرنوشت ما مؤثرند، نه به اذن خداوند، بلکه مستقلاً» و این شرک است.

خداوند در آیه مثل، به این شاخه از شرک پرداخته است. با توجه به این مقدمه به شرح آیه مثل توجه فرمائید:

شرح و تفسیر

«ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ؛ خداوند مثالی برای شما از خودتان زده است.» جمله «مِنْ أَنْفُسِكُمْ» اشاره به نکته خوبی دارد و آن، این است که خداوند برای احتجاج و استدلال بر بطلان اعتقادات بت پرستان، از اعتقادات خود آن‌ها استفاده کرده است و این نکته مهمی در مناظرات و مباحثات است ولی به معنی درست بودن اعتقاد مورد استدلال نمی باشد.

«هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءٍ مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ» - خلاصه این مثال چنین است: شما اگر غلام و کنیزی داشته باشید که متعلق به شما و ملک شماست و از خود هیچ اختیاری ندارد؛ نه مال دارد، نه ثروت؛ آیا حاضرید چنین برده‌ای را در هر آنچه که خداوند روزی شما کرده و جزء سرمایه زندگی شماست شریک نمائید! «فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ» - در تمام دارایی‌ها، مساوی برده خود باشید؛ حتی در تصمیم‌گیری‌ها و اظهار نظرها.

«تَخَافُونَ كَخِيفَتَكُمْ أَنْفُسُكُمْ» - برای این جمله، تفسیرهای مختلفی بیان شده است که به شرح یکی از آنها می پردازیم:

شما و برده شما، چنان در تمام اموال و دارائی‌ها شریک باشید که بترسید او بتواند مستقلاً در اموال مشترک تصرف کند؛^۱ به هر حال آیا شما حاضرید که برده شما

۱. لازم به ذکر است که در ملک مشترک، بدون اجازه و رضایت همه شرکا نمی توان تصرف کرد؛ خانه‌ای که از پدری به ارث می رسد متعلق به تمامی ورثه است، یکی از ورثه نمی تواند بدون رضایت سایر ورثه،

شریک شما در تمام دارایی‌های تان باشد؟ قطعاً حاضر به چنین کاری نیستید؛ پس چرا برای خداوند، چنین شرکایی از بتان قائلید؛ در حالی که تمام موجودات عالم، مخلوق خداوند؛ آیا مملوک و مخلوق خداوند، شریک اوست؟

برده و بنده تو شریک تو نیست، چگونه مملوک خدا را شریک او قرار می‌دهید! تو که نسبت به برده‌ات مالکیت اعتباری داری، نه حقیقی، حاضر نیستی با برده‌ات شریک باشی، پس چگونه نسبت شراکت خدا و مخلوقاتش را می‌دهی، در حالی که مالکیت خداوند بر مخلوقاتش مالکیت حقیقی است!

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

ما این آیات را برای کسانی که عقل و تفکر دارند، شرح می‌دهیم.

همه جا مخاطبین قرآن، عقلاء، علماء و اندیشمندان هستند. چنین دینی که دعوت به تفکر و تعقل و اندیشه می‌کند دین خدایی است؛ زیرا ادیان باطله و غیر خدایی دعوت به جهل و نادانی می‌کنند و پیروان خود را در جهالت نگه می‌دارند تا به این وسیله بتوانند آنها را استعمار کنند.

در روایتی از حضرت صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ الثَّوَابَ بِقَدْرِ الْعَقْلِ؛ پاداش اعمال، رابطه مستقیمی با میزان عقل انسان دارد.^۱» مثلاً، افراد متعددی دو رکعت نماز می‌خوانند، اما ثواب همه یکسان نیست؛ ممکن است نماز دو رکعتی یک نفر صد هزار برابر ثواب داشته باشد! ولی همین دو رکعت نماز از دیگری به اندازه دو رکعت هم ثواب نداشته باشد! بنابراین ضریب ثواب اعمال انسان‌ها مقدار عقل آنهاست.

→ حتی در آن نماز بخواند؛ زیرا اجازه تمام شرکا در مال مشترک شرط است؛ بنابراین، این که برخی از اولادهای ارشد به خود اجازه هرگونه تصرف را در چنین اموال مشترکی می‌دهند، صحیح و مشروع نیست؛ مخصوصاً اگر صغیری در کار باشد، همچنان که محروم کردن خواهرها از ارث نامشروع است! ۱. میزان الحکمة، باب ۲۷۸۶، حدیث ۱۳۰۴۲.

پیام‌های آیه

۱ مالک تمام سود و زیان‌ها خداست و هیچ چیز بدون اذن خداوند مؤثر نیست؛ حتی آتش، بدون اذن الهی نمی‌سوزاند؛ به این جهت دریای آتش نمرود برای حضرت ابراهیم علیه السلام گلستان می‌شود و کمترین ضرری به آن حضرت نمی‌زند؛ زیرا مأذون به سوزاندن از سوی خداوند نبود.

کارد بدون اذن الهی نمی‌برد؛ به این جهت وقتی که بر روی گلوی نازک حضرت اسماعیل علیه السلام کشیده می‌شود و حضرت ابراهیم علیه السلام با تمام قوّت این کار را می‌کند، نمی‌برد، زیرا هرچند خلیل خداوند به کارد دستور برش می‌دهد؛ اما خداوند جلیل به آن اجازه این کار را نمی‌دهد. این همان توحید افعالی است که به آن اشاره شد.

۲ همان طور که گذشت، خداوند در بعضی موارد برای ابطال عقاید بت پرستان، از عقاید خود آنها استفاده می‌کند؛ هر چند آن عقیده صحیح نباشد؛ در آیه مورد بحث، از همین شیوه استفاده کرده است و با آوردن باورهای خودشان، باطل بودن عقایدشان را نشان داده است: [شما که حاضر به شراکت با برده خود نیستید چگونه مخلوقات خداوند را شریک او می‌دانید!] البته این به آن معنی نیست که اگر آنها حاضر به چنین شراکتی باشند، پس مخلوقات خداوند هم با او در برخی امور شریکند. این شیوه استدلال در موارد دیگر هم به چشم می‌خورد. مثلاً مشرکان معتقد بودند که ملائکه دختران خدا هستند، در حالی که خود از داشتن دختر خجل و سرافکنده می‌شدند. در آیه شریفه ۵۶ تا ۵۹ سوره نحل در این مورد آمده است:

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ
ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ
أَيْمُسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلْأَسَاءُ مَا يَحْكُمُونَ

آنها (در پندار خود)، برای خداوند دختران قرار می‌دهند؛ منزّه است خداوند (از این که فرزندی داشته باشد)؛ ولی برای خودشان آنچه میل دارند قائل

می‌شوند؛ در حالی که هر گاه به یکی از آنها بشارت دهند که دختری نصیبش شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود و بشدت خشمگین می‌گردد؛ به خاطر بشارت بدی که به او داده شده (تولد فرزند دختر)، از قوم و قبیله خود متواری می‌گردد؛ (و نمی‌داند) آیا او را (نوزاد دختر) با قبول ننگ نگه دارد، یا در خاک پنهانش کند! - چه بد حکم می‌کنند!

اگر شما دختر را بد می‌دانید پس چرا برای خداوند به تعداد ملائکه، دختر تصوّر می‌کنید! - البته این بدان معناییست که دختر موجود بدی است، بلکه در این آیه شریفه توجّه دادنی است به ناهم‌آهنگی عقاید مشرکان و این خود دلیلی است بر بطلان عقایدشان، چون آنچه حقّ است در آن ناهم‌آهنگی نیست!

بحث تکمیلی

برده داری از دیدگاه اسلام

بردگی از مسائلی است که هیچ وجدان سالمی آن را نمی‌پذیرد، به همین جهت بشریت یک قرن قبل علیه این موضوع قیام کرد و کار نامه بردگی را درهم پیچید و آن را مختومه اعلام کرد. بنابراین، هیچ انسانی حق ندارد مالک انسان دیگری گردد و او را برده خود کند؛ هر چند در عصر و زمان ما هنوز هم طرفداران (به اصطلاح) حقوق بشر به این معامله پر سود می‌پردازند و بچه‌های خرد سالی را از کشورهای فقیر می‌خرند و در کشورهای غربی به فروش می‌رسانند!

سؤال: راستی موضع اسلام در مورد بردگی چیست؟ آیا دینی که بشارت دهنده آزادی است، در مسیر آزادی بردگان برنامه‌ای داشته است؟

پاسخ: توضیح سه مطلب در پاسخ به این سؤال لازم است:

۱- اسلام مخترع برده‌داری نبوده است؛ بلکه نظام برده داری هزاران سال قبل از اسلام وجود داشته است.

۲- اسلام برنامه آزادی بردگان را طراحی و اجرا کرد و این کار بزرگ را در چند مرحله انجام داد:

الف - ترغیب و تشویق مردم به آزادی بردگان از طریق پیشوایان دین در قول و عمل؛ به عنوان مثال، در روایتی از حضرت رسول ﷺ آمده است: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ؛ بدترین مردم کسانی هستند که بردگان را خرید و فروش می کنند.^۱» طبق این حدیث بدترین معاملات معامله انسان است؛ روایات دیگری نیز در این زمینه آمده است که به همین روایت اکتفا می کنیم.

بزرگان دین نیز در عمل مشوق مردم در آزادی بردگان بودند، یکی از افتخارات حضرت علی علیه السلام این است که هزار برده با پولی که از زحمت بازوی خویش به دست آورد، آزاد نمود.^۲ امام حسن مجتبی علیه السلام به بهانه شاخه گلی که یکی از کنیزانش به او هدیه می کند، کنیز خود را آزاد می کند.^۳

ب - جلوگیری از برخی منابع بردگی:

اسلام از برخی سرچشمه های برده داری نیز جلوگیری کرد؛ از جمله این که برده گرفتن بدهکاران یا سارقان را در مقابل بدهکاری یا سرقت ممنوع کرد و همچنین از فروختن افراد آزاده بوسیله غاصبان و فروختن فرزندان از سوی پدران و مادران فقیر شدیداً نهی فرمود.

ج - اقدامات عملی برای آزادی بردگان: اسلام اقدامات عملی فراوانی برای آزادی بردگان انجام داد، از جمله این که، بخشی از زکات را برای این امر اختصاص داد؛ کفار برخی از گناهان را آزادای بردگان معین نمود؛ خرید و فروش کنیزی را که از مولایش بیچه دار شود، ممنوع اعلام کرد تا پس از مرگ مولی آن کنیز به واسطه ارث به فرزندش برسد و آزاد گردد؛ به بردگان اجازه داده شد که با کار و زحمت، با توافق با

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، ابواب ما یکتسب به، باب ۱۹، حدیث ۱.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۶، ابواب العتق، باب ۱، حدیث ۶.

۳. مستندالامام المجتبی علیه السلام، صفحه ۷۰۲.

مولای خویش، قیمت خویش را درآورند و به آقای خود دهند تا آزاد گردند.

سؤال: چرا اسلام یکباره تمام بردگان را آزاد نکرد؟

جواب: این کار به نفع بردگان نبود؛ زیرا آنها از کشورهای دور دست به عربستان آمده بودند و در آنجا کس و کاری نداشتند؛ علاوه براین، هیچ سرمایه و ثروتی هم نداشتند، حال تصوّر کنید که اگر یکباره تمام بردگان در جامعه اسلامی آزاد می شدند و در کوچه ها و خیابان ها رها می شدند، چه فاجعه ای رخ می داد! بدون شک این کار به نفع آنها نبود و عده ای از آنها از گرسنگی می مردند، به این جهت تدریجاً آزاد می شدند تا به راحتی جذب جامعه گردند.

۳- اسلام مفهوم بردگی را عوض کرد؛ و کشتن، شکنجه، آزار و اذیت آنها را نهی کرد و برای آنها شخصیتی همانند سایر انسان ها قائل شد؛ به این جهت، علی علیه السلام هنگام خرید لباس برای خود و قنبر دو دست لباس تهیه می کند و به قنبر می گوید: «اول شما انتخاب کن، لباس دیگر را من می پوشم (و به او پیشنهاد می کند لباس بهتر را بردارد!)»^۱ این دیگر بردگی نیست؛ بلکه آقایی است. اسلام اعلام کرد بردگان می توانند امام جماعت، قاضی، فرمانده لشکر شوند.

در حالات امام سجاد آمده است که آن حضرت برده تنبلی داشت که خیلی می خوابید، روزی حضرت وارد منزل شد، دید او خوابیده در حالی که عرق نموده است، بالای سر او نشست و باد بزن به دست گرفت و او را باد زد، پس از مدتی که از خواب برخاست، حضرت به او فرمود: استراحت کن ولی کارهای ما را انجام بده! شرح بیشتر این مسأله را در تفسیر نمونه، ذیل تفسیر سوره محمد صلی الله علیه و آله مطالعه فرمائید.^۲

* * *

۱. بحار الانور، جلد ۴۰، صفحه ۳۲۴، حدیث ۲۰.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۲۱، صفحه ۴۱۲ به بعد.

پیروزی اقلیت و شکست اکثریت

خداوند متعال در آیات هیجده گانهٔ سورهٔ یس می فرماید:

وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ * إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ * قَالُوا مَا أُنْشِئُوا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ * قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ * وَمَا عَلَيْنَا الْإِبْلَاجُ الْمُمِينِينَ * قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ * قَالُوا طَائِفُكُمْ مَعَكُمْ أَرَأَيْتُمْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ * وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ * وَمَالِيَ لَأَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ إِلَهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّي شَفَعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونِ * إِنِّي إِذًا لَّفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * إِنِّي ءَامَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ * قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ * وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِن بَعْدِهِ مِن جُودٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ * إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَاِذَا هُمْ خَامِدُونَ *

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ^۱

و برای آنها، اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بز، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند؛ هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم اما آنان رسولان (ما) را تکذیب کردند؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سومی فرستادیم؛ آنها همگی گفتند: "ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم!" اما آنان (در جواب) گفتند: "شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می‌گویید!" (رسولان ما) گفتند: "پروردگار ما آگاه است که ما قطعاً فرستادگان (او) به سوی شما هستیم، و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست!" آنان گفتند: "ما شما را به فال بد گرفته‌ایم (و وجود شما را شوم می‌دانیم)، و اگر (از این سخنان) دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و شکنجه دردناکی از ما به شما خواهد رسید!" (رسولان) گفتند: "شومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسراف‌کارید!" و مردی (باایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: "ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند. من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوند! آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد! اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود! (به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم؛ پس به سخنان من گوش فرا دهید!" (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد: "وارد بهشت شو." گفت: "ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آموخته و از گرامی داشتن قرار داده است!" و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و هرگز سنت ما بر این نبود؛ (بلکه) فقط یک صیحه آسمانی بود، ناگهان همگی خاموش شدند! افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر این که او را استهزا می‌کردند!

دورنمای بحث

مثال مزبور مربوط به وضع مسلمانان در مکه است؛ مسلمانان در مکه در اقلیت بودند و دشمنان در اکثریت؛ قرآن مجید با بیان این مثال، از یک سو با دادن وعده پیروزی و نقل داستان‌هایی به اقلیت مسلمانان دلداری داده و از سوی دیگر، جمعیت اکثریت مشرکان مکه را تهدید می‌کند که به نیرو و جمعیت خود مغرور نباشید که چه بسیار اکثریتی که شکست خوردند.

مثال مورد بحث از دو منظر قابل تفسیر است؛ طبق یک تفسیر مایه دلگرمی اقلیت مسلمانان و طبق تفسیر دیگر، مایه ارباب و تهدید دشمنان اسلام و مشرکان مکه است.

شرح و تفسیر

در مورد تفسیر آیات مذکور، در روایات ائمه دین و نوشتار مفسران، مطالب مختلف و متنوعی مطرح شده است که خلاصه آن را در این جا می‌آوریم؛ اما قبل از شرح آیات لازم است توضیحی پیرامون دو واژه «قریه» و «اصحاب القریه» داده شود. قریه در لغت عرب، آن گونه که در زبان فارسی به ذهن خطور می‌کند، به معنای روستا نیست؛ بلکه به معنای «محل اجتماع» است، چه مجتمع مسکونی یا مجتمع انسانی. به این جهت خداوند در قرآن مجید به مکه که شهر بزرگی بوده است، قریه اطلاق نموده است^۱؛ همان گونه که در باره کشور مصر نیز این کلمه استعمال شده است^۲؛ بنابراین، هر مجتمع مسکونی مصداق قریه است، چه روستا باشد، چه شهر کوچک، چه شهر بزرگ و چه یک کشور؛ همچنان که کلمه قریه بر مجتمع‌های انسانی نیز صادق است. ولی در اینجا معنی اول مراد است.

۱. سوره نحل، آیه ۱۱۲.

۲. سوره یوسف، آیه ۸۲.

منظور از «اصحاب القریه» مردم «انطاکیه» است؛ انطاکیه در جنوب شرقی ترکیه و در کنار دریای مدیترانه قرار دارد. این شهر در گذشته جزء «شامات»؛ یعنی «روم شرقی» بوده است و در جنگ جهانی اول به دست فرانسوی‌ها افتاد. آنها تصمیم گرفتند که این شهر را به مسلمانان پس بدهند؛ ولی هنگامی که دیدند بیشتر مردم آن مسیحی هستند و ممکن است که مورد اذیت مسلمانان قرار گیرند، آن را به ترکیه تحویل دادند.

«انطاکیه» قبل از ظهور حضرت مسیح، کشوری آباد و مرکز تجمع بت پرستان بود؛ حضرت مسیح علیه السلام پس از بعثت خویش، تصمیم گرفت مبلغینی به این کشور اعزام نماید، آن حضرت دو تن از حواریین خود به نام «پولس» و «برنابا»^۱ را به سرزمین انطاکیه روانه کرد.

دو فرستاده حضرت عیسی علیه السلام در نزدیکی انطاکیه به پیر مردی چوپان به نام «حبیب نجار» برخورد کردند، با او به گفتگو پرداختند، پیر مرد پرسید: شما کی هستید و از کجا آمده‌اید؟ «پولس» و «برنابا» گفتند: ما فرستادگان پیامبر خدا حضرت عیسی علیه السلام هستیم که به تازگی ظهور کرده است و آمده‌ایم تا مردم «انطاکیه» را به پرستش خدا و دین عیسی علیه السلام دعوت کنیم. پیر مرد گفت: این، ادعایی بزرگ است و هرکس می‌تواند مدعی آن باشد، آیا شما دلیل و معجزه‌ای برای اثبات گفتار و سخنان خود دارید؟ رسولان عیسی علیه السلام گفتند: آری! معجزه ما این است که بیماران غیر قابل علاج را شفا می‌دهیم و معالجه می‌کنیم! پیر مرد گفت: مریضی دارم که سال‌ها در بستر بیماری افتاده است و از این مرض رنج می‌برد اگر شما او را شفا دهید، من اولین کسی خواهم بود که به شما ایمان می‌آورم. مبلغین دین مسیح فرزند آن پیر مرد را شفا دادند

۱. «پولس» نام یکی از انجیل‌هایی است که اکنون بین مسیحیان رایج است و «برنابا» نیز نام انجیل دیگری است که خیلی رایج نیست؛ ولی مطالب صریحی در مورد پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارد؛ به این جهت این انجیل بسیار به نفع مسلمانان است و شاید به همین لحاظ آن را زیاد منتشر نکرده‌اند!

و او موخّد شد. سپس وارد شهر شدند و مردم را به دین جدید دعوت کردند؛ بت پرستان با دیدن معجزات فوق العاده آن دو رسول، به دین عیسی علیه السلام گرویدند. این داستان در سراسر «انطاکیه» پخش شد و مردم گروه گروه به نزد «پلوس» و «برنابا» می آمدند و ایمان می آوردند.

وسعت استقبال مردم از آئین جدید، کسانی را که منافعشان در بت پرستی و حماقت مردم بود، عصبانی کرد. مستکبران و هوی پرستان به فرستادگان عیسی حمله ور شدند و آنها را بشدّت مضروب نمودند، «پلوس» و «برنابا» که جان خود را در خطر دیدند، برای شکایت از این حادثه به کاخ شاه انطاکیه رفتند؛ اما همان هوی پرستان، اجازه ملاقات ندادند. آنها پس از مشورت و تفکّر به این نتیجه رسیدند که در کنار دیوار کاخ منتظر بمانند، تا هر زمان که حاکم انطاکیه از کاخ بیرون آمد، با صدای تکبیر «الله اکبر» که جمله ای جدید و تازه بود، توجّه او را به خود جلب نموده و شکایت خود را مطرح کنند.

پس از مدّتی پادشاه از کاخ بیرون آمد، آنها تکبیر گفتند. این نغمه جدید توجّه حاکم را جلب کرد، آنها را خواست و از اطرافیان خویش پرسید: اینها کیستند؟ اطرافیان پادشاه گفتند: اینها کسانی هستند که علیه بت پرستی قیام کرده و به بت ها توهین نموده اند. شاه بدون این که تحقیق و جستجو کند و سخن آن دو فرستاده مسیح را بشنود، دستور زندانی کردن آنان را صادر کرد.

خبر ناگوار گرفتاری مبلّغان دینی حضرت عیسی علیه السلام به ایشان رسید آیا آن حضرت عقب نشینی کرد و دست از تبلیغ برداشت و دعوت به توحید را متوقّف نمود؟ هرگز! تبلیغ دین، مشکلات، گرفتاری و مخارج فراوانی دارد؛ شهید و جانباز و اسیر دارد؛ برای تقویت و ترویج دین باید همه این ها را تحمّل کرد؛ به همین خاطر، حضرت عیسی علیه السلام تصمیم گرفت مبلّغ دیگری را به انطاکیه اعزام کند تا برنامه تبلیغی دو مبلّغ زندانی را ادامه دهد. مبلّغ جدید تازه نفس کسی جز «شمعون الصّفا»

رئیس حواریون نبود. او در «انطاکیه» ولوله و غوغای دین جدید و ترس و دلهره بت پرستان را مشاهده کرد؛ ولی مصلحت ندید که به طور مستقیم به تبلیغ دین جدید بپردازد؛ بلکه با توجه به وضعیّت شهر و مردم و حکومت، مصلحت را در این دید که به پادشاه نزدیک شود و نقطه اصلی خطر را نشانه بگیرد. با این طرح و انگیزه، کم‌کم با برخی از درباریان رابطه دوستی و رفاقت برقرار کرد. شمعون که مردی خوش فکر و خوش بیان و خوش کلام و گرم و صمیمی بود، بزودی اعتماد درباریان را جلب کرد. درباریان نیز او را به پادشاه معرفی کردند و در مدّت کوتاهی شمعون محبّت خویش را در دل پادشاه نیز کاشت. جایگاه «شمعون الصّفا» در دربار شاه روز به روز بیشتر و مستحکم‌تر می‌شد.

روزها سپری می‌شد و شمعون در انتظار فرصت مناسب برای نجات دوستان خود و تبلیغ دین حق بود، تا این که روزی سخن از دو زندانی پادشاه، «پلوس» و «برنابا» به میان آمد؛ «شمعون الصّفا» گفت: پادشاه! جرم این دو نفر چیست؟ پادشاه جریان آنها را بطور مفصّل برای «شمعون» بیان کرد؛ شمعون با بیان گرم خود از پادشاه پرسید: آیا شما در مورد جرم این دو، تحقیق هم کرده‌اید، یا بدون تحقیق، حکم زندانی شدن آنها را امضاء نمودید؟ پادشاه گفت: ما وقتی فعّالیّت آنها را دیدیم، عصبانی شدیم و بدون تحقیق و تفحص، آنها را راهی زندان نمودیم!

شمعون الصّفا گفت: خوب بود تحقیق می‌کردید، اگر اجازه بفرمایید آنها را بیاورند تا از آنها تحقیق بنماییم؛ پادشاه از پیشنهاد «شمعون الصّفا» استقبال کرد و آنها را جهت تحقیق حاضر کرد.

«شمعون الصّفا» بدون این که خود را معرفی کند، از آن دو زندانی پرسید: شما را چرا زندانی کرده‌اند، جرم شما چه بوده است؟ گفتند: ما فرستادگان عیسی پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم و مأموریم مردم را به یکتا پرستی و توحید دعوت کنیم. شمعون گفت: شما چه دلیلی بر این سخن خود دارید، آیا معجزه‌ای دارید که ادّعای شما را ثابت کند؟ آنها

گفتند: آری! بیماران صعب العلاج و غیر قابل علاج را به اذن خداوند شفا می‌دهیم. پادشاه دستور داد مریض غیر قابل علاجی را آوردند، آن دو، او را شفا دادند! این کار اعجاب پادشاه و دیگران را برانگیخت.

شمعون گفت: معجزه دیگری هم دارید؟

گفتند: مردگان را نیز به اذن خداوند زنده می‌کنیم و این کار را کردند! شمعون در اینجا پادشاه را تهدید نمود که اگر تسلیم رسولان عیسی علیه السلام نشود تاج و تخت و حکومتش را از دست خواهد داد؛ چون نشانه‌های آنها درست است و حقیقتاً آنها نمایندگان پیامبر خداوند. پادشاه که بر اثر یک برنامه ریزی دقیق و حساب شده از سوی شمعون الصفا حقیقت برایش روشن شده بود، تسلیم شد و دین حضرت مسیح علیه السلام را پذیرفت.

وقتی خبر تشرّف پادشاه به دین حضرت عیسی علیه السلام به گوش مردم رسید، مردم نیز گروه گروه به آئین خدایی پیوستند و موحد گشتند.

خلاصه، تمام کشور انطاکیه بر اثر سعی و تلاش این سه مبلغ بزرگ آیین خدا، و مجاهدت‌ها و تحمّل مشکلات و رفتن زندان و صبر و شکیبایی و برنامه ریزی صحیح و تغییر بموقع روش تبلیغاتی، دست از بت پرستی برداشته و یکتاپرست شدند.

آیات هیجده‌گانه مثل، طبق این تفسیر، دلداری و نویدی است برای اقلیت مسلمان مکه مبنی بر این که: ای مسلمانان تحت فشار و مورد شکنجه دشمن! از کمبود نفرات خود بیم و هراسی نداشته باشید. شما هم اگر با تحمّل و استقامت در برابر مشکلات و مصائب، و برنامه ریزی صحیح به تبلیغ آئین خود بپردازید، بر دشمن فائق خواهید آمد و کثرت دشمن موجب شکست شما نمی‌شود.

طبق نقل دیگری که در مورد این داستان شده است و برخی از آیات فوق هم می‌تواند اشاره به آن باشد، این است که پادشاه و اطرفیان و برخی مردم ایمان

نیاوردند و سرانجام رسولان حضرت مسیح علیه السلام را به قتل رساندند؛ ولی مبتلا به عذاب الهی گشتند و صاعقه مرگبار آسمانی بر آنان نازل شد و آنها را نابود کرد که آیه ۲۹ سوره یس «إِنْ كُنْتُمْ إِلَّا صِیْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ» اشاره به همین مطلب دارد. طبق این نقل، آیات فوق تهدیدی است برای اکثریت مشرکان مکه که ای بت پرستان و مشرکان، به زیادی جمعیت و قدرت بالای خود مغرور نشوید، برای نابودی شما نیازی به لشکر و جنگ و درگیری نیست، کافی است خداوند صیحیه‌ای آسمانی بفرستد که هم زلزله‌ای ایجاد کند و هم تمام هستی شما را به آتش بکشد! نتیجه این که، آیات فوق تاب دو تفسیر دارد، طبق یک تفسیر دل‌داری برای مؤمنان است و مطابق تفسیر دیگر تهدیدی برای مشرکان محسوب می‌شود.

پیام‌های آیات هیجده گانه

آیات فوق پیام‌های زیادی دارد که به سه نمونه آن قناعت می‌کنیم:

۱ از کمی نفرات نرسید

مردم با ایمان هیچگاه نباید از کمی نفرات خود ترسان باشند. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»^۱ اگر در راه هدایت هستید و همراهان و همسفرانتان کم هستند، وحشت نکنید، زیرا این کم، در پیشگاه خداوند زیاد است! و خداوند پشتیبان شما است: «وَكَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»^۲

جوانان عزیزی که به کشورهای خارج جهت تحصیل و غیر آن سفر می‌کنند و خود را در میان خیل عظیم هوئی پرستان و شهوت پرستان تنها می‌یابند و در راه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۹.

عبادت و طاعت و بندگی خدا همراهی نمی‌یابند، از این تنهایی نترسند، مبادا که این وضعیّت شما را ناامید کند و به رنگ آن جماعت در آیید، که آن شاعر گفته است:

«همرنگ جماعت شدندت رسوایی است!»

ای کارمند متدین اداره‌ای که همه همکارانت رشوه می‌گیرند و دین تو، به تو اجازه این کار ناشایست را نمی‌دهد، از تنها بودن نترس و سعی کن دیگران را نیز امر به معروف و نهی از منکر نمایی! که با صبر و استقامت تو، دیگران نیز به تو خواهند پیوست.

۲ اتحاد رمز پیروزی

پیام دیگر آیه شریفه، اتحاد و اتفاق است. رسولان حضرت عیسی علیه السلام وقتی دست به دست همدیگر دادند، موفق و پیروز شدند. اتحاد رمز موفقیت در تمام زمانها و مکان‌هاست، مخصوصاً در عصر ما نیاز به این مسأله بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود؛ پس هر نغمه‌ای به منظور ایجاد تفرقه و از بین بردن وحدت، نغمه شیطانی است؛ زیرا تفرقه، کار شیطان است.

۳ برنامه ریزی در کارهای تبلیغی

کارهای تبلیغی باید روی برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده انجام شود، اولین رسولان حضرت عیسی علیه السلام باید دعوت علنی می‌کردند؛ اما هنگامی که آنها گرفتار شدند، «شمعون» روش غیر مستقیم را انتخاب می‌کند تا به نتیجه برسند. ما نیز که در مقابل سیل دشمنان مکار و حيله گر قرار گرفته‌ایم؛ بدون نقشه، نمی‌توانیم بر دشمن فائق آییم. آیا با دشمنی که گاهی برنامه استعماری ده‌ها سال آینده خود را نیز پیش بینی کرده است، می‌توان بدون طرح و برنامه مقابله کرد!

شرک و توحید

خداوند متعال در آیه ۲۹ سوره زمر، می‌فرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ
يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

خداوند مثالی زده است: مردی را که مملوک شریکانی است که در باره او پیوسته
باهم به مشاجره مشغولند، و مردی که تنها تسلیم یک نفر است؛ آیا این دو
یکسانند! حمد، مخصوص خداست؛ ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.

دورنمای بحث

این مثال همچون بسیاری دیگر از مثال‌های قرآنی پیرامون شرک و توحید است.
در این آیه شریفه، شخص مشرک به برده‌ای تشبیه شده است که ارباب‌های مختلفی
دارد که آنها با هم اختلاف زیادی دارند و هر کدام دستوری می‌دهند و این امر
باعث سرگردانی و بلا تکلیفی او شده است؛ ولی انسان موحّد و یکتاپرست، به برده‌ای
تشبیه شده است که دارای یک مولی و ارباب است و تمام برنامه‌اش روشن و
مشخص است.

توحید خمیرمایه اصول و فروع دین

تصوّر بسیاری از مسلمانان این است که توحید یکی از اصول دین، در کنار سایر اصول دین است؛ به همین خاطر آن را در کنار اصل عدالت و نبوّت و امامت و معاد به عنوان پنج اصل دین می‌شمرند، همان گونه که فروع دین را ده چیز بیان می‌کنند. در حالی که اصل توحید، خمیرمایه تمام اصول و فروع اسلام است؛ نه اصلی در کنار آنها! اسلام توحید را در زمینه‌های مختلف مطرح کرده است که چند نمونه آن را یادآور می‌شویم:

۱- ما معتقدیم خداوند و آفریدگار جهان یکی است؛ «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»^۱

۲- اسلام در باره پیامبران و فرستادگان الهی نیز به نوعی قائل به توحید است و فرقی بین آنها نمی‌گذارد و به همه آن عزیزان احترام می‌گذارد؛ «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»^۲ ولی آیین هر پیامبری برای زمان خودش کاربرد داشته و در آن زمان آیین بر حق بوده است؛ آیین موسی عليه السلام در عصر خودش و آیین عیسی عليه السلام نیز در زمان خودش آیین برحق و الهی بوده است و...؛ ولی آیین اسلام تا آخر الزمان و قیام قیامت قابل اجراست؛ زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خاتم الانبیاست. شبیه مراحل مختلف تحصیلات یک دانش آموز: مرحله ابتدایی؛ راهنمایی؛ دبیرستان؛ پیش دانشگاهی؛ دانشگاهی و فوق دانشگاهی؛ همه این مراحل در زمان خود لازم است. مسلمانان طبق آنچه در آیه فوق آمده است، معتقد به نوعی توحید در مورد پیامبرانند.

۳- در مورد قیامت نیز توحید متصوّر است؛ به این معنی که روزی تمام انسان‌ها از ابتدای آفرینش تا قیام قیامت، حسابرسی می‌شوند. قرآن مجید در آیه شریفه ۵۰ سوره

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

واقعۀ می‌فرماید: «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» بنابراین در صحنۀ قیامت نیز نوعی وحدت و یکپارچگی و توحید مشاهده می‌شود.

۴- جهان انسانیت و تمام بشر نیز مشمول نوعی توحید و یگانگی است؛ زیرا همه انسان‌ها از یک پدر و مادر به وجود آمده‌اند و همگی در پیشگاه باعظمت خداوند متعال، یکسان و برابرند و هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد؛ مگر بر اثر تقوی و پرهیزکاری. در بارۀ این نوع از توحید در آیه ۱۳ سورۀ حجرات چنین آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ طبق این آیه هیچ‌قومی بر قوم دیگر به خاطر رنگ، نژاد و زبان و مانند آن برتری ندارد.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُونَ تَكَافَىٰ دِمَائُهُمْ»؛ خون تمام مسلمانان یکسان است.^۱ به همین خاطر دیه و خونبهای بیچۀ یکساله با فرد بزرگسالی که تمام مراحل تحصیلات را طی کرده، یکسان می‌باشد.

۵- قانون و دین الهی یکی است، و تنها دین اسلام پذیرفته می‌شود. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۲

۶- تمام مسلمانان در قبله و سمتی که باید به سوی آن نماز بخوانند یکسان و موحدند و به سوی یک قبله می‌ایستند.

۷- کتاب آسمانی تمامی مسلمانان یکی است و همگی از یک قرآن تبعیت و پیروی می‌کنند.

۸- جامعه اسلامی نیز باید یکی باشد و تمام مسلمانان لازم است امت واحده‌ای تشکیل دهند.

اکنون بیش از پنجاه کشور اسلامی وجود دارد که مرزهای جغرافیایی و سیاسی،

۱. میزان الحکمة، باب ۲۹، حدیث ۱۴۰۵.

۲. سورۀ آل عمران، آیه ۱۹.

آنها را از هم جدا نموده است؛ ولی به اعتقاد دین اسلام این مرزبندی‌ها اعتباری ندارد و تمام مسلمانان در یک صف و باهم برادر و برابرند؛ بدین جهت در روایتی آمده است: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ^۱؛ مؤمن برادر مؤمن است.»

خلاصه این که، همه جا دعوت به توحید و یگانگی است؛ بنابراین توحید یکی از اصول دین نیست، بلکه ریشه و خمیر مایه تمام اصول و فروع دین است و به این علت است که بسیاری از مثال‌های قرآن، از جمله مثال مورد بحث، به توحید می‌پردازد.

شرح و تفسیر

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ» - خداوند مشرکان را به برده‌ای تشبیه کرده است که دارای چند ارباب و مولی است که پیوسته با یکدیگر اختلاف و کشمکش دارند.

متشاکسون از ماده «شَكَسَ» به معنای اختلاف، نزاع، کج خلقی، بد رفتاری و جرّ و بحث است. ارباب‌های مختلف و متعدّد این برده، دائماً با یکدیگر اختلاف و نزاع و جرّ و بحث دارند و به این برده هر کدام دستوری می‌دهند؛ چنین برده‌ای متحیر و سرگردان است؛ زیرا یکی می‌گوید به فلان مکان برو! دیگری می‌گوید نرو! یکی می‌گوید امروز استراحت کن! و دیگری می‌گوید امروز باید تمام وقت کار کنی! یکی می‌گوید به سفر برو! دیگری می‌گوید به سفر نرو! و... این از یک سو؛ از سوی دیگر به هنگام رفع حاجات و نیازمندی‌های روزانه‌اش نیز دچار سرگردانی است؛ چون هریک از اربابها مخارج این برده را به عهده دیگری می‌گذارد. خلاصه این که، زندگی چنین برده‌ای، که اربابهای مختلفی دارد، مختل و تکلیفش نامعلوم است.

مثّل مشرکان، مثل چنین غلام و برده‌ای است؛ زیرا بت پرستان دل در گرو بت‌های

۱. میزان الحکمة، باب ۲۹۱، حدیث ۱۴۱۳.

گوناگون داده‌اند و هدفشان در زندگی نامشخص است؛ معلوم نیست که خود را در سایه چه کسی باید قرار دهند، مشرکان هر روز دلشان در گرو یک چیز است، همانند انسان‌های ناموفق که هر روز دوستی انتخاب می‌کنند و روز دیگر ارتباط دوستی را با او می‌گسلند و با دیگری دوست می‌شوند و زندگی را به همین صورت ادامه می‌دهند.

امروز پای این پرچم سینه می‌زنند؛ فردا از آن جدا می‌شوند و پای پرچم دیگری سینه می‌زنند؛ امروز دل در گرو مقام دارد و فردا به ثروت خود وابسته است، روز دیگر از هر دو می‌بُرد و به شهرت روی می‌آورد، یک وقت چشم باز می‌کند که عمرش تمام شده است.

«وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ» - اما مثل موحدان و انسان‌های خدا پرست، مثل غلام و برده‌ای است که تسلیم یک ارباب و آقا است؛ چنین برده‌ای تکلیفش مشخص و معلوم است و دچار تحیر و سرگردانی نیست. هرآنچه آفایش بگوید، اطاعت می‌کند. در مورد احتیاجات و نیازمندیهایش نیز تکلیفش مشخص و روشن است.

آری! موحدان دل به یک معبود، مقصود، پناهگاه، یار و یاور بسته‌اند و در مشکلات به خداوند یکتا پناه می‌برند و حوایج و نیازمندیهای خود را فقط از او طلب می‌کنند؛ امیدشان به اوست و سر بر فرمان او نهاده‌اند و تکلیفشان روشن و مشخص است و تنها به وظیفه الهی می‌اندیشند!

ای انسانها! در سایه چنین خدایی قرار بگیرید و از نور الهی بهره‌مند گردید و مسیر زندگی خود را با آن روشن سازید؛ چرا که تمام قدرت‌ها و عزت‌ها و ذلت‌ها به دست اوست؛ اگر تمام دنیا چیزی را اراده کنند و او چیز دیگری، اراده او محقق می‌شود.

فرعون تصمیم گرفت حضرت موسی علیه السلام را در شکم مادر از بین ببرد، تمام امکاناتش را بسیج کرد؛ شکم بسیاری از زنان حامله را پاره کرد؛ نوزادان زیادی را به قتل رسانید؛ جنایات بی شماری مرتکب شد؛ ولی از آنجا که خداوند چیز دیگری

اراده کرده بود، فرعون موفق نشد و خداوند حضرت موسی علیه السلام را در دامان خود فرعون پرورش داد. پس ما باید دل به چنین خداوند قادری ببندیم.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ هر گونه ستایش مخصوص خداوند است!» - چرا که او خالق و او رازق و او حافظ و او هادی است و همه چیزها از ذات پاک اوست!

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ ولی اکثر آنها [مشرکان] نمی دانند!» - چرا که طغیان شهوات آنها را از درک حقایق باز می دارد!

پیام‌های آیه

۱] وحدت مبدأ تصمیم‌گیری‌ها

نخستین پیام آیه مثل این است که در خط مشی‌های اجتماعی که دچار مشکلات زیادی هستیم، مبدأ تصمیم‌گیری باید واحد باشد. اگر جامعه‌ای، مبادی تصمیم‌گیری مختلفی داشته باشد و شخصی واحد یا ارگان واحدی تصمیمات لازم را اتخاذ نکند، بدون شک چنین جامعه‌ای، همانند برده‌ای که دارای اربابهای مختلفی است، بلا تکلیف و سرگردان خواهد بود و نیروهایش را از دست خواهد داد، قوای چنین جامعه‌ای در درگیری‌های جناحی از بین می‌رود و در نتیجه مسائل اصلی و مورد نیاز جامعه فراموش می‌شود.

۲] علی علیه السلام مصداق کامل آیه مثل

مصداق کامل و اتم آیه مثل در مورد مردی که مولای واحدی دارد و تنها از او تبعیت می‌کند و بر او اعتماد و تکیه می‌کند، حضرت مولی الموحّدين، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در این زمینه دو روایت، یکی از منابع اهل سنت و دیگری از منابع شیعه، نقل می‌کنیم:

۱- ابوالقاسم حسکانی در کتاب «شواهد التنزیل»، که شأن نزول آیات قرآن مجید را جمع آوری نموده است، در ذیل آیه فوق از وجود مقدس حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

«أَنَا ذَاكَ الرَّجُلُ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ» - آن مرد موحّدی که در مقابل یک مولی تسلیم است و از روی آوردن به موالی متعدّد پرهیز می‌کند، من هستم، من تسلیم پیشگاه رسول خداوند هستم. - و این، تنها یک ادّعا نیست؛ بلکه تاریخ زندگی علی علیه السلام این فرمایش حضرت را تأیید می‌کند، او سراپا عاشق پیامبر و گوش به فرمان او، و هنگام خطرات، حافظ جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

۲- عیاشی، مفسّر عالیقدر شیعه در کتاب خود در تفسیر آیه مثل، می‌گوید: «الرَّجُلُ السَّلَامُ لِلرَّجُلِ حَقًّا عَلَيَّ وَ شِيعَتُهُ» - طبق این روایت علی و شیعیانش مصداق بارز آن مرد تسلیم در پیشگاه حقّند. علی تمام عشقش پیامبر بود، شیعه نیز تمام عشقش علی است؛ علی از زندگی پیامبر الهام می‌گرفت، شیعه نیز از زندگی علی علیه السلام الهام می‌گیرد؛ علی پا جای پای رسول خدا می‌گذاشت، شیعه پا جای پای علی مرتضی می‌نهد. برای تکمیل بحث تنها به دو نمونه از فداکاری‌ها و جانبازی‌های علی علیه السلام نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بسنده می‌کنیم:

الف: در آیه ۲۰۷ سوره بقره آمده است:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ
بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام در «لیلة المبيت» با خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله) جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

علامه امینی - رحمه الله علیه - که از جمله شیعیان عاشق امیرالمؤمنین بود، در جلد دوم کتاب ارزشمند الغدير، در ذیل آیه فوق، حدود ده منبع معروف اهل سنت را نقل می‌کند که همه آنها اعتراف کرده‌اند که آیه فوق در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده

است. سپس ادّعا می‌کند که روایاتی که در این زمینه نقل شده است متواتر است. طبق روایات^۱، حضرت رسول ﷺ خطاب به حضرت امیر علیؓ می‌فرمایند: من مأمورم از مکه به مدینه بروم؛ اما دور خانه‌ام را چهل مرد شمشیر به دست به نمایندگی از چهل قبیله عرب محاصره کرده‌اند تا صبح هنگام به منزل حمله کنند و مرا در بستر به قتل برسانند؛ علی جان! آیا آماده‌ای در بستر من بخوابی تا من به سوی مدینه حرکت کنم؟

علیؓ، که سراسر وجودش عشق به پیامبر خدا بود، پرسید: یا رسول الله ﷺ! اگر من در بستر شما بخوابم، شما سالم به مقصد خود می‌رسید؟ این سؤال بسیار مهم است، زیرا علیؓ از جان خود نمی‌پرسد، از سرنوشت خود نمی‌گوید، از خطرات و بلاهایی که ممکن است در این شب پر مخاطره دامنگیر او شود، سؤال نمی‌کند؛ بلکه تنها به فکر سلامت معشوق خود، پیامبر خداست.

حضرت رسول ﷺ فرمود: آری! در این صورت من به سلامت خواهم رفت. علی به عنوان پاسخ مثبت در مقابل خداوند و به نشانه شکرانه سلامتی وجود پیامبر به سجده افتاد و این شاید اولین سجده شکر در اسلام باشد. راستی چه کسی را در بین مسلمانان سراغ دارید که این قدر عاشق پیامبر باشد؟ ما عاشق این علی هستیم و تسلیم مکتب چنین امامی می‌باشیم.

علیؓ در بستر پیامبر آرامید و حضرت رسول ﷺ به سلامت به سوی مدینه حرکت کرد، صبحگاهان دشمن مسلح وارد خانه پیامبر شد؛ علیؓ با شنیدن صدای همهمه از رختخواب بیرون آمد؛ آنان وقتی پیامبر را نیافتند از علیؓ پرسیدند: محمد ﷺ کجاست؟ علیؓ بدون این که ذره‌ای ترس به خود راه دهد، فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که از من سراغ او را می‌گیرید! آنها که از جواب دندان شکن

۱. مشروح این داستان را مرحوم محدث قمی - رحمه الله علیه - در کتاب منتهی الآمال، جلد اول، صفحه ۱۱۰ به بعد ذکر کرده است.

این نوجوان پر جرأت، سرافکنده شده بودند، گفتند: او جوانی است ساده لوح که فریب محمد ﷺ را خورده است! علی وقتی این جمله را شنید، که هم توهین به معشوقش بود و هم جسارت و توهین به خودش؛ جملات بسیار زیبایی فرمود که هیچ کس نمی تواند چنین جملاتی در حق خودش بگوید! علی جوان فرمود:

«اللَّهُ قَدْ أَعْطَانِي مِنَ الْعَقْلِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ حُمَقَاءِ الدُّنْيَا وَمَجَانِينِهَا لَصَارُوا بِهِ عَقْلَاءَ وَمِنَ الْقُوَّةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ ضُعَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ أَقْوِيَاءَ، وَمِنَ الشُّجَاعَةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ جُبْنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شَجْعَانًا؛» (شما مرا ساده لوح می خوانید، نه چنین نیست، زیرا) خداوند عالم به من آن قدر عقل داده که اگر آن را بین تمام دیوانه ها و نادان های عالم تقسیم کنند، همگی عاقل می شوند و آن قدر به من قوت و قدرت داده است که اگر آن را بین تمام ناتوانان جهان تقسیم کنند، همه توانا می گردند و آنقدر شجاعت و دلاوری داده است که اگر بین تمام ترسوه های عالم تقسیم شود، همگی شجاع می شوند.» شما علی را نشناخته اید و گرنه این گونه سخن نمی گوئید؛ سپس آنان با سرافکنندگی بیشتر و ناامیدی از دست یافتن به پیامبر ﷺ از خانه آن حضرت بیرون رفتند.

شاعر شیرین زبان چه خوب در وصف محبت و دوستی علی گفته است:

گرمنزل افلاک شود منزل تو از کوثر اگر سرشته باشد گل تو
چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعی های بی حاصل تو

ب: در کوران جنگ احد، غالب مسلمانان فرار کردند و از معدود افرادی که پروانه وار برگرد شمع وجود پیامبر می گشت و سپر بلای او می شد، حضرت علی علیه السلام بود. پس از خاتمه جنگ، پیامبر ﷺ دو جراح و طبیب به سراغ علی علیه السلام فرستاد تا شاید مقداری از ۹۰ زخم علی را معالجه کنند، جراحان ناامید به سوی پیامبر بازگشتند و عرض کردند: یا رسول الله! این زخم های فراوان به قدری به هم نزدیک است که

اقدام به دوختن هر کدام آنها کردیم زخم دیگر سر باز کرد، به این جهت امکان بستن زخم‌ها نبود.

لحظاتی پس از جنگ، علی علیه السلام به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید، عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله عمویم حمزه و برخی دیگر شربت شهادت نوشیدند، چرا من توفیق شهادت نیافتم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَبْشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَزَائِكَ^۱» - علی جان! به تو بشارت می‌دهم که در بستر نخواهی مرد (به مرگ طبیعی نمی‌میری) بلکه توهم در آینده شهید می‌شوی. - گویا علی علیه السلام که شهادت را رستگاری می‌دانست، هنگامی که فرقش شکافته شد، به یاد وعده پیامبر بود؛ بنابراین فریاد زد: «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ^۲؛ به خدای کعبه رستگار شدم!»

نتیجه این که، علی علیه السلام در عمل ثابت کرد که عاشق پیامبر صلی الله علیه و آله و جان فدای اوست و نیز روشن شد که اسلام - این برترین و کامل‌ترین ادیان - ساده و آسان به دست ما نرسیده است که ارزان از دست دهیم؛ بلکه باید با تمام نیرو و توان از آن محافظت کنیم.

* * *

۱. بحار الانوار، جلد ۳۲، صفحه ۲۴۱ و جلد ۴۱، صفحه ۷.
۲. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۲.

عیسای مسیح علیه السلام

آیات ۵۷ تا ۵۹ سوره زخرف چهل و پنجمین مثال قرآنی مورد بحث ما را تشکیل می دهد. خداوند متعال در این آیات سه گانه می فرماید:

وَلَمَّا ضُرِبَ بُنْ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ وَقَالُوا يَا إِلَهُنَا خَيْرٌ
أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا
عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ

و هنگامی که در باره فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهان قوم تو بخاطر آن داد و فریاد راه انداختند و گفتند: "آیا خدایان ما بهترند یا او [= مسیح]؟! (اگر معبودان ما در دوزخند، مسیح نیز در دوزخ است، چراکه معبود واقع شده)!" ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (و لجاج) برای تو نزدند؛ آنان گروهی کینه توز و پر خاشگرند! مسیح فقط بنده ای بود که ما نعمت به او بخشیدیم و او را نمونه و الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادیم.

دور نمای بحث

در این آیه شریفه، برخلاف سایر مثل های زیبای قرآنی، خداوند مثال نزده است بلکه مثالی از سوی مشرکان و کفار در مورد حضرت مسیح علیه السلام مطرح شده است. البته

این آیه شریفه مورد گفت و گو است، برخی آن را به عنوان «امثال القرآن» پذیرفته‌اند و برخی دیگر نپذیرفته‌اند.

معنای «مثال» در استعمالات قرآن

برای روشن شدن این مطلب، لازم است ابتدا با معنای کلمه «مثال» در استعمالات قرآن مجید آشنا شویم:

قرآن مجید کلمه «مثل» و «مثال» را در معانی مختلف استعمال کرده است:

۱- نخستین مورد استعمال آن همان چیزی است که موضوع بحث امثال القرآن می‌باشد؛ یعنی تشبیه یک مطلب پیچیده معنوی به یک مطلب حسی ساده روشن که قابل فهم همگان باشد، مثل این که ثواب صدقه را به دانه گندم تشبیه می‌کند که هفت خوشه می‌رویند و در هر خوشه‌ای یک صد دانه گندم است.^۱ امثال القرآن پیرامون چنین مثال‌هایی بحث می‌کند؛ هر چند کلمه مثال در آن نباشد.

۲- دومین معنای کلمه «مثال» در قرآن مجید تشبیهاتی است که مردم در مقابل انبیاء می‌کردند؛ یعنی مثال‌هایی که مردم می‌زدند نه خداوند. مثل در آیه ۷۸ سوره یاسین از همین قبیل است:

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ

و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟!»

شخصی از مشرکان به نام «أُبَيِّ بن خلف» یا «امیه بن خلف» و یا «عاص بن وائل» و یا «عبدالله بن أبی» قطعه استخوان پوسیده‌ای را پیدا کرد و گفت که با این دلیل محکم به مخاصمه با محمد ﷺ [بر می‌خیزم و سخن او را در باره معاد ابطال می‌کنم؛ آن را برداشت و نزد پیامبر اسلام ﷺ آمد (و شاید مقداری از آن را در حضور پیامبر ﷺ

۱. این مثال در آیه ۲۶۱ سوره بقره آمده است و شرح آن بطور مفصل در جلد اول این کتاب گذشت.

خرد کرد و به روی زمین ریخت) و گفت: «چه کسی می‌تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند (و کدام عقل آن را باور می‌کند)؟!»

خداوند در یک جمله کوتاه، جواب دندان شکنی به آن مرد مشرک داد: «همان خدایی که انسان را از خاک آفرید قدرت دارد دوباره استخوانی که مبدل به خاک شده را تبدیل به یک انسان زنده کند.^۱»

به هر حال، کلمه «مثال» در این آیه، در مورد مثال‌هایی است که مردم می‌زنند، نه خداوند؛ و این گونه مثال‌ها از بحث ما خارج است؛ زیرا موضوع امثال القرآن مثال‌های است که خداوند می‌زند، نه مردم.

۳- معنی دیگر مثال، حوادث تلخ و دردناکی است که در زندگی بشر رخ می‌دهد، به چنین چیزی نیز در قرآن مجید «مثال» اطلاق شده است. در آیه ۲۱۴ سوره بقره آمده است:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتُمُ
الْبَاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى
نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ

آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها به آنها رسید و آنچنان ناراحت شدند که پیامبر ﷺ و افرادی که ایمان آورده بودند، گفتند: "پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!" (در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آنها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!

مثل در این آیه شریفه به سرگذشت دردناک پیشینیان تفسیر شده است. امثال القرآن از این نوع مثال‌ها نیز بحث نمی‌کند.

۴- چهارمین معنای مثال در قرآن مجید، «عبرت» است. این معنی در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره زخرف دیده می‌شود:

۱. التَّبَيَّنَ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآن، جلد ۸، صفحه ۴۷۸.

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ فَجَعَلْنَا هُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ
اما هنگامی که (فرعون و پیروانش) ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و
همه را غرق کردیم و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار
دادیم.

مثال در این آیه شریفه به معنای عبرت است. این نوع آیات نیز موضوع
امثال القرآن نیست.

۵- یکی دیگر از معانی مثل در قرآن، به معنی «نمونه و الگو» است (همانطور که در
ترجمه آیه ۵۹ سوره زخرف در آغاز همین فصل آمد).

خلاصه این که، از این پنج نوع استعمال مثل در قرآن، فقط معنای اول موضوع
امثال القرآن است و چهار معنی دیگر خارج از مثل های قرآنی است، هر چند متأسفانه
بعضی از مؤلفان امثال القرآن این ها را مخلوط نموده و هر آیه ای که کلمه «مثل» در آن
به کار رفته است را جزء امثال القرآن شمرده اند. و این اشتباه است.

آیا آیه مورد بحث جزء امثال القرآن است؟

آیه موضوع بحث، تفسیرهای متفاوتی دارد؛ طبق برخی از تفسیرها، داخل در
آیات امثال القرآن است؛ و طبق برخی دیگر از تفاسیر، خارج از موضوع مثل های
قرآنی است. به برخی از این تفاسیر توجه کنید:

تفسیر اول:

پیامبر اسلام ﷺ طبق آیه ۹۸ سوره انبیاء به بت پرستان فرمودند: شما بت پرستان و
بتان، هر دو هیزم جهنم هستید و وارد دوزخ می شوید؛ یعنی هم بت به جهنم می رود
و هم بت پرست، هم عابد جهنمی است و هم معبود.

بت پرستان سر و صدا راه انداختند که طبق این گفته، حضرت مسیح نیز (نعوذ بالله)
به جهنم می رود؛ چون او هم معبود برخی از مسیحیان بوده است، فرشته و ملائکه هم

(نعوذ بالله) وارد جهنّم می شوند؛ زیرا برخی، آنها را پرستیده‌اند و ملائکه معبود آنها بوده‌اند، بت پرستان با این جدل به جار و جنجال پرداختند و شروع به تمسخر پیامبر اسلام ﷺ کردند و گفتند: جهنّمی که ملائکه و پیامبری چون عیسی در آن است، جای بدی نیست؛ ما هم حاضریم با پرستش بتان به چنین جهنّمی برویم! خداوند در پاسخ این غوغاسالاران فرمود: «عیسی مسیح بنده‌ای از بندگان ماست!» و او هرگز ادّعای خدایی نداشته است. معبودانی به همراه عابدانشان به جهنّم می‌روند که راضی به عبادت عابدانشان باشند؛ امّا حضرت مسیح و فرشتگان نه تنها راضی به این نوع عبادات نبوده‌اند؛ بلکه از آن بیزار بوده‌اند. بنابراین، جار و جنجال و غوغاسالاری بت پرستان، مغالطه و جدلی بیش نیست و همانند حباب روی آب تو خالی است. طبق این تفسیر، آیه شریفه خارج از موضوع امثال القرآن است.

تفسیر دوم:

قرآن مجید در آیه ۵۹ سوره آل عمران حضرت مسیح را به حضرت آدم تشبیه کرده و فرموده است: «مثل عیسی در نزد خداوند همانند مثل آدم است»؛ یعنی همان گونه که خداوند آدم را بدون پدر و مادر از خاک آفرید، حضرت عیسی را نیز بدون پدر آفرید، بنابراین خدایی که می‌تواند از خاک انسانی بیافریند، قدرت خواهد داشت که از زنی تنها، بدون هم بستر شدن با مردی، فرزندی بیافریند.

اگر مثل مطرح شده در آیه ۵۷ سوره زخرف را اشاره به این مثال بدانیم که بت پرستان پیرامون آن جار و جنجال کردند، آیه فوق جزء مثل‌های قرآنی محسوب می‌شود؛ زیرا در این صورت مثال از ناحیه خداوند مطرح شده است و در آن تشبیهی زیبا به کار رفته است.

تفسیر سوم:

هنگامی که مثل عیسی بن مریم مطرح شد، بت پرستان شروع به جار و جنجال کردند و گفتند: پیامبر اسلام ﷺ قصد دارد مردم را به پرستش خویش دعوت کند،

برای عملی کردن این هدف، مثال حضرت مسیح علیه السلام را مطرح کرده است که مسیحیان او را می پرستیدند؛ بنابراین هدف او از طرح این مثال، دعوت به پرستش خویش است. خداوند در ردّ این ادعای باطل، عیسای مسیح را بنده‌ای از بندگان خود معرفی می‌کند که به عنوان یکی از نعمت‌های الهی به سوی بنی اسرائیل فرستاده شد. طبق این تفسیر نیز آیه فوق جزء امثال القرآن محسوب می‌شود.

پیام آیه

غوغاسالاری نشانه جاهلیت

جاهل، متعصب است و انسان متعصب، اهل هیاهو و جنجال و غوغاسالاری است نه اهل منطق. حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه‌ای به نام قاصعه دارد. این خطبه - که به تنهایی نشانگر عظمت و منطق و علم و دانش و حکومت والای امیرمؤمنان است - پیرامون غوغا سالاری، بلای بزرگ جوامع بشری در گذشته و حال، بحث می‌کند.

امیرسخن در قسمتی از این خطبه می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ أَلَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ وَ فَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ! فَإِنَّهُ مَلَأَ الشَّنَّانَ وَ مَنَافِخَ الشَّيْطَانِ الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَمَ الْمَاضِيَةَ وَ الْأَقْرُونَ الْخَالِيَةَ حَتَّى أَعْنَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ وَ مَهَاوِي ضَلَالَتِهِ! مردم! خدا را خدا را! از کبر و نخوت تعصب‌آمیز و تفاخر جاهلی بر حذر باشید که زادگاه کینه و جایگاه وسوسه‌های شیطان است؛ همان که ملت‌های پیشین و امت‌های قرون گذشته را فریفته است تا آنجا که در تاریکی‌های جهالت فرو رفتند و در گودال‌های هلاکت سقوط کردند.»

این سخن حضرت آن قدر زیبا و جالب است که گویی هم اکنون برای دردهای جامعه ما بیان شده است. غوغا سالاران جامعه ما نیز باید با درک این پیام، از تعصب‌های بی جا دست بردارند و به جای غوغا سالاری، تسلیم حق و حقیقت باشند.

اصحاب پیامبر ﷺ

آخرین آیه سوره فتح، چهل و ششمین مثال مارا تشکیل می دهد، خداوند کریم در این مثال زیبا می فرماید:

مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا
سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ
السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ
فَأَنزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

محمد ﷺ فرستاده خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کفار سرسخت و
شدید و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در
حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از
اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنها در تورات است و مثل آنان در انجیل این
است: همانند زراعتی که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن
پرداخته تا محکم شده و برپای خود ایستاده است و به قدری رشد و نمو کرده که
زارعان را به شگفتی وامی دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورده!

(ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعدهٔ آمرزش و اجر عظیمی داده است.

دور نمای بحث

این مثال جالب و زیبا که متشکل از یک توصیف در تورات و یک مثال در انجیل است، در بارهٔ یاران واقعی پیامبر است. این مثال از یک سو، از آنچه یاران پیامبر ﷺ متّصف به آن بوده‌اند، حکایت می‌کند و از سوی دیگر به تمام کسانی که می‌خواهند، مسلمان حقیقی و یاور واقعی پیامبر ﷺ و اهلبیت علیهم السلام باشند، می‌آموزد که باید دارای چه صفات و ویژگی‌هایی باشند.

شان نزول آیه مثل

سورهٔ فتح پس از صلح حدیبیه نازل شد. در سال ششم از هجرت، پیامبر اسلام ﷺ به مسلمان اعلام کرد که آمادهٔ حج عمره و زیارت کعبهٔ معظمه و بیت الله الحرام شوند. هزار و چهار صد نفر از مسلمانان به همراه پیامبر ﷺ در مسجد شجره لباس احرام پوشیدند و به قصد زیارت قبله گاه مسلمین به سوی مکه حرکت کردند. اسلحه‌ای به جز شمشیر، که هر مسافری برای دفع خطرهای احتمالی همراه خود می‌برد، همراه نداشتند؛ بنا براین شکل ظاهری مسلمانان که لباس آنها دو حولهٔ احرام و سلاح آنان یک شمشیر بود، هیچ شباهتی به کسانی که قصد جنگ دارند، نداشت؛ بلکه ظاهر آنان، همانند قصد و نیت حقیقی شان، تجلی یک زائر را داشت. پیامبر ﷺ و اصحاب، بنابر علل خاصی به سمت حدیبیه^۱ حرکت نموده و در آنجا توقف کردند.

۱. «حدیبیه» در غرب مکه و بین جدّه و مکه قرار گرفته است. امروزه تامکه شانزده کیلومتر فاصله دارد. حدیبیه میقات عمره مفرده است؛ یعنی برای عمره مفرده می‌توان از آنجا احرام بست؛ بنابراین کسانی که مستقیماً از جدّه به سمت مکه حرکت می‌کنند، و به مدینه نمی‌روند، نزدیکترین و بهترین میقات برای

مشرکان مکه از آمدن پیامبر ﷺ و مسلمانان نگران و مضطرب شدند. نگرانی آنها به این جهت بود که اگر مسلمانان وارد مکه شوند و به شکل و شیوه خود به زیارت خانه خدا پردازند، باعث جلب توجه مردم می شوند و چه بسا مردم را تحت تأثیر خود قرار دهند و آنها اسلام را بپذیرند؛ بدین جهت تصمیم گرفتند، به شکلی مانع ورود مسلمانان به مکه گردند. کفار مکه شخصی را به نام «عروه بن مسعود» که فردی زیرک و دانا بود به سوی مسلمانان فرستادند. «عروه» خدمت پیامبر اسلام ﷺ رسید و از علت سفر مسلمانان به مکه سؤال کرد. پیامبر ﷺ فرمود: مسلمانان برای زیارت آمده‌اند و قصد انجام عمره مفرده دارند، به همین خاطر لباس جنگ نپوشیده‌اند و سلاح جنگی (همچون نیزه، سپر، خنجر و مانند آن) همراه ندارند بلکه دو حوله احرام پوشیده‌اند و تنها شمشیری حمایل کرده‌اند.

پس از گفت و گو و مذاکره، قرار شد که حضرت رسول ﷺ و مسلمانان در حدیبیه بمانند تا «عروه» نتیجه مذاکراتش با رسول خدا ﷺ را به اطلاع سران قریش برساند. «عروه» در این بین صحنه‌ای را مشاهده کرد که در سرنوشت صلح حدیبیه مؤثر بود؛ او پیامبر اکرم ﷺ را که مشغول وضو ساختن بود، دید در حالی که مسلمانان اجازه نمی دادند حتی یک قطره آب وضوی آن حضرت بر زمین بریزد و برای دریافت قطره‌های وضوی پیامبر ﷺ، جهت تبرک، از همدیگر سبقت می گرفتند!

به هر حال «عروه» به مکه بازگشت و نتیجه مذاکراتش با پیامبر ﷺ را به اطلاع مشرکان مکه رساند، و به آنها توصیه کرد که با مسلمانان به جنگ برنخیزند؛ زیرا مسلمانان بی اندازه عاشق پیامبرند و در راه او هرکاری می کنند؛ سپس جریان وضوی پیامبر ﷺ را برای آنها شرح داد. مشرکان مکه به این نتیجه رسیدند که با پیامبر ﷺ

→ احرام آنان، حدیبیه است؛ ولی این میقات در جاده قدیم جدّه - مکه، واقع شده است. اما به محاذات آن در جاده جدید مسجدی احداث کرده‌اند که از آنجا نیز می توان محرم شد. حدیبیه تقریباً مرز پایانی حرم است؛ یعنی فاصله حدیبیه با تابلوهای نشانه‌های حرم اندک است. عده‌ای از سادات در این مکان زندگی می کنند و شاید به همین جهت این مکان را «وادی فاطمه» نیز می خوانند.

صلح کنند، مشروط براینکه مسلمانان در این سال برای زیارت به مکه نیایند. «عروه» و «سهیل بن عمرو» را با شرایط فوق برای بستن قرار داد صلح به حدیبیه روانه کردند. پس از دیدار نمایندگان قریش با حضرت رسول ﷺ و توافق بر صلح، آن حضرت به علی ؑ دستور داد صلحنامه را بنویسد.

علی جان بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». «سهیل» اعتراض کرد و گفت: اگر ما شعار شما مسلمانان را قبول داشتیم که دیگر با هم مخاصمه و جنگ نداشتیم؛ باید بنویسید «بِسْمِكَ اللَّهُمَّ».^۱

این سخن «سهیل» بر مسلمانان سنگین آمد؛ ولی پیامبر ﷺ آن را پذیرفت و به علی ؑ فرمود همان طور که آنها می گویند بنویسد، سپس فرمود: علی جان بنویس: «این صلحنامه ای است که میان محمد رسول الله از سوی مسلمانان و سهیل بن عمرو از سوی سران قریش نوشته شده است.»

بار دیگر سهیل لب به اعتراض گشوده و گفت: «اگر ما تو را به عنوان رسول خدا قبول داشتیم، احتیاجی به صلحنامه نبود؛ به جای رسول الله، نام پدرت را بنویس!» این اعتراض سهیل بار دیگر خشم مسلمانان را برافروخت؛ ولی پیامبر ﷺ این مطلب را نیز پذیرفت و بالاخره صلحنامه نوشته شد و قرار شد مسلمانان سال آینده، فقط به مدت سه روز برای زیارت بیت الله الحرام و انجام عمره مفرده به مکه مشرف شوند.^۲ صلح حدیبیه آثار فراوانی داشت و «فتح المبین» که در آغاز سوره فتح به آن اشاره شده، همین صلح است. صلح حدیبیه حقیقتاً فتح مبینی بود؛ زیرا آثار و برکات زیادی برای مسلمانان داشت هرچند برخی از مسلمانهای داغ افراطی کوتاه فکر، از این صلح ناراحت شدند و گفتند: «از مدینه تا مکه دوازده روز پیاده بیاییم، آنگاه، بدون تشرف به مکه و زیارت خانه خدا باز گردیم؛ این کار درستی نیست، باید با مشرکان

۱. این تعبیری بود که مشرکان مکه معمولاً در ابتدای نامه های خود می نوشتند.

۲. فروغ ابدیت، جلد ۲، صفحه ۵۸۰ به بعد.

بجنگیم!»

پیامبر ﷺ فرمود: «عجله نکنید، ان شاء الله به زودی با قوّت و قدرت وارد مکه خواهیم شد!»

حضرت سپس دستور داد شتران و گوسفندان و گاوهای را که برای قربانی آورده بودند همان جا قربانی کنند و از احرام خارج شوند و به مدینه بازگردند. در اینجا آیاتی از قرآن مجید نازل شد و به مسلمانان دلداری داد؛ آیات مذکور حاوی مطالب ذیل بود:

اول این که وعده فتح مکه و دخول با عزّت و عظمت مسلمانان را به مکه خبر داد «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۱ و این از آیات غیبی و معجزات قرآن مجید محسوب می شود.

دوم این که وعده پیروزی و غلبه پیامبر و مسلمانان بر تمام ادیان و مذاهب جهان داده شد «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۲ و صفات شایسته و نیک مؤمنان و اصحاب رسول خدا را بیان کرد.

پس از روشن شدن شأن نزول به شرح و تفسیر آیه مثل باز می گردیم.

توصیف اصحاب پیامبر ﷺ در تورات

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» - اگر انسان متعصّب و نادانی همانند سهیل بن عمرو، نبوّت و رسالت حضرت محمد ﷺ را انکار کند و نپذیرد، واقعیّت عوض نمی شود، شما مسلمانان از این سخن نابخردانه آزرده خاطر نشوید؛ زیرا خداوند زمین و آسمان و خالق جهان هستی، پیامبر شما را به عنوان «رسول الله» قبول دارد. «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» - کسانی که همراه و همگام با رسول خدایند،

۱. سوره فتح، آیه ۲۷.

۲. سوره فتح، آیه ۲۸.

کسانی که نه فقط مدّعی مسلمانی، بلکه در میدان عمل نیز عقیده خود را به اسلام نشان می‌دهند، و خلاصه کسانی که یار و یاور حقیقی پیامبر خدا ﷺ می‌باشند، دارای پنج صفت عالی و زیبا هستند.

یعنی شما هم اگر می‌خواهید یاور حقیقی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشید، باید واجد این صفات پنجگانه شوید:

نخستین صفت آنها این است که در مقابل دشمنان شدید و قوی و محکم هستند و ترس و هراسی ندارند و همچون سدّی قوی و نفوذ ناپذیر دافعه‌ای قوی و نیرومند دارند.

طبق این آیه شریفه، خشونت در مقابل دشمن نه تنها عیب نیست، بلکه خوب و گاهی لازم است. کسانی که در عصر حاضر خشونت را بطور کلی مردود می‌دانند معنای خشونت را نمی‌فهمند و با آیات قرآن و تاریخ اسلام آشنایی ندارند. در مقابل دشمن باید محکم ایستاد؛ گرگ، زبان نرم و منطق و استدلال نمی‌فهمد؛ بلکه باید با هر سلاحی که داریم او را از خود دور کنیم.

بسیاری از انسان‌های عصر حاضر از گرگ بدترند؛ انسان‌هایی که در فلسطین اشغالی شکم زن مسلمان حامله را پاره می‌کنند و کودک درون رحم او را با گلوله می‌کشند، منطق و نرمی نمی‌فهمند! در مقابل چنین انسانی‌هایی باید ایستاد و دفاع کرد و این عین عدالت است. این کاری است که طبیعت نیز با آن همراه است؛ گلبول‌های سفید بدن ما، هنگامی که متوجّه ورود دشمن خطرناک، یعنی میکروب‌ها، به بدن می‌شوند با شدّت و قاطعیّت با آن برخورد نموده و آنها را نابود می‌کنند!

بنابراین اولین ویژگی یاران پیامبر ﷺ برخورد سخت و شدید آنان با دشمنان است.

«رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» - دومین صفت مسلمان واقعی آن است که همان اندازه که در برابر دشمن، شدید و سخت است، با دوستان خود و سایر مسلمانان مهربان و صمیمی

است؛ مهر با دوستان و قهر با دشمنان، جاذبه در مقابل مسلمانان و دافعه در مقابل کفار از ویژگی‌های اصحاب پیامبر است. مسلمان واقعی مجموعه‌ای است از قهر و لطف! اگر رزمندگان شیعه جنوب لبنان نبودند، آن دلیرمردانی که مظهر «أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ وَ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» هستند، اسرائیل به بسیاری از کشورهای همسایه‌اش تجاوز می‌کرد؛ چون اسرائیل گریزناک است و گریزناک از زبان زور نمی‌فهمد. این جوانان چه دلیرانه درخشیدند! سید حسن نصرالله، رئیس حزب الله لبنان می‌گفت: اینها (رزمندگان شیعه) کاری کردند که تمام ارتش‌های کشورهای عربی نتوانست انجام دهد! «تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا» - سومین ویژگی مسلمانان حقیقی این است که پیوندشان با خداوند برقرار است و آنها را (پیوسته) در حال رکوع و سجود می‌بینید؛ معنای این جمله این است که آنها همواره در حال عبادت و پرستش پروردگارند، کسب و کار آنها، رفت و آمد آنها، استراحت و تفریح آنها، دوستی و دشمنی آنها، خلاصه تمام رفتارهایشان عبادت است؛ چون تمام کارهایشان به قصد قربت و به نیت رضای الهی است و به وسیله همین عبادت و رکوع و سجود است که قوت و قدرت می‌گیرند و در مقابل دشمن، شدت و سختی و در مقابل دوست، نرمی و لطافت نشان می‌دهند.

«يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا» - ویژگی دیگر مسلمانانی که گام جای گام پیامبر ﷺ می‌گذارند، خلوص نیت آنها است، آنها در تمام کارها رضایت و خشنودی پروردگار را طالبند و به دنبال فضل و رضوان الهی اند. ریا و خودنمایی و خودفروشی و مانند آن در کار آنها راه ندارد.

خوانندگان محترم! خلوص نیت اکسیر عجیبی است، هر قدر اخلاص انسان بیشتر باشد توفیقش بیشتر خواهد بود؛ اخلاص، اخلاص، اخلاص!

«سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» - صفت دیگر پیروان راستین پیامبر خاتم ﷺ این است که آثار عبادت و سجده در صورت آنها پیدا و نمایان است؛ «از کوزه برون همان تراود که در اوست».

«سیمما» در لغت عرب به معنای «علامت» است، برخلاف فارسی که به معنای صورت می‌باشد. علامت مسلمانان واقعی این است که اعتقاد درونی و عبادات پنهانی شان به چهره آنها نیز سرایت کند و نورایمانی که در قلب شان روشن است، از چهره هایشان متبلور گردد. اگر آیه را توسعه دهیم، معنایش این است که آثار ایمان در تمام صحنه‌های زندگی آنها قابل رؤیت است؛ یعنی هم در رفتار فردی شان هم در رفتارهای اجتماعی شان؛ و خلاصه آثار ایمان در تمام حرکات و سکنااتشان دیده می‌شود.

«ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ» - این ویژگیهای پنجگانه که ذکر شد، صفات مسلمانان و اصحاب پیامبر ﷺ است که در کتاب آسمانی تورات آمده است. خوانندگان عزیز! راه روشن است، فقط همتی بلند و اراده‌ای محکم لازم است. متصف به این صفات پنجگانه شو و خود را در جمع یاران امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ببین! ای کسانی که عمری «يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَنَفُوزٌ فَوْزاً عَظِيماً» گفته‌اید، فوز عظیم با اتصاف به این صفات پنجگانه حاصل می‌شود.

علی علیه السلام نمونه کامل ویژگی‌های پنجگانه

علی علیه السلام در باره مقاومت و ایستادگی خویش در برابر دشمن می‌گوید: «وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ»؛ به خدا قسم! اگر تمام عرب در مقابلم بایستند فرار نمی‌کنم! امیر مؤمنان علیه السلام که در برابر دشمن کانون خشم و قهر و غضب است، هنگامی که در مقابل دوستان و مسلمانان قرار می‌گیرد، دریایی از لطف و عاطفه است، وقتی یتیم مسلمانی را می‌بیند، او را برزانو می‌نشاند و دست نوازش بر سرش می‌کشد و سیلاب اشکش جاری می‌شود، به گونه‌ای که انسان باور نمی‌کند این علی، همان علی است که در مقابل دشمن کانون خشم است. علی وقتی که برای کمک به یک

همسر شهید به کنار تنور آتش می‌رود، صورت خود را به آتش نزدیک می‌کند تا با چشیدن حرارت آتش از یتیمان غافل نشود.

علی علیه السلام همواره در حال بندگی و عبودیت خداوند بوده است. آن اسوه عبادت در برخی از اوقات، شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خوانده است.^۱

اخلاص علی علیه السلام بی نظیر است، تمام وجود علی علیه السلام اخلاص است. در جنگ خندق، وقتی عمرو بن عبدود مغلوب می‌شود و علی علیه السلام بر سینه او می‌نشیند، «ابن عبدود» آب دهان بر صورت «علی» علیه السلام می‌اندازد و به او ناسزا می‌گوید. علی علیه السلام برمی‌خیزد و در میدان جنگ چند قدمی حرکت می‌کند، سپس بر می‌گردد تا سر دشمن خدا را قطع کند. مسلمانان که از دور نظاره گر این صحنه بودند وقتی از سر این مسئله سؤال می‌کنند؛ حضرت می‌فرماید: «قَدْ كَانَ لَشَتَمِ أُمِّي وَ تَفَلٍّ فِي وَجْهِهِ فَخَشِيْتُ أَنْ أَضْرِبَهُ لِحِظِّ نَفْسِي فَتَرَكْتُهُ حَتَّى سَكَنَ مَا بِي ثُمَّ قَتَلْتُهُ فِي اللَّهِ^۲؛ او به مادرم جسارت کرد و در صورتم آب دهان انداخت، ترسیدم اگر او را بکشم، به خاطر تسکین دل خود باشد (و از روی اخلاص نباشد)؛ بدین جهت در آن لحظه او را رها کردم، تا دلم آرام شود و خشمم فرو نشیند؛ سپس او را (از روی اخلاص و) برای رضای خدا کشتم.»

شاعر زبر دست فارسی زبان، مولانا جلال الدین بلخی، درباره داستان فوق چنین سروده است:

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان منزّه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
او خدو انداخت بر رویی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده گاه

۱. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۲۴. علامه امینی می‌گوید: در نجف اشرف سراغ داریم افرادی را که در ۸ ساعت هزار رکعت نماز می‌خواندند؛ بنا بر این مطلب فوق غیر ممکن نیست.

۲. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۵۱ (به نقل از مظهر ولایت، صفحه ۳۶۵).

در زمان شمشیر انداخت آن علی
گشت حیران آن مبارز زین عمل
گفت: بر من تیغ تیز افراشتی
کرد او اندر عزایش کاهلی
از نمودن عفو و رحم بی محل
از چه افکندی مرا بگذاشتی

سپس از زبان حضرت علی علیه السلام می گوید:

گفت من تیغ از پی حق می زنم
شیر حَقِّم نیستم شیر هوا
ببنده حَقِّم نه مأْمور تنم
فعل من بر دین من باشد گوا^۱

بنابراین نشانه های ایمان در سراسر زندگی علی علیه السلام نمایان است و آثار عبادت و بندگی در چهره نورانی اش آشکار است.

مثل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در انجیل

در قسمت اول آیه مثل، توصیف ویژگیهای اصحاب راستین پیامبر صلی الله علیه و آله را در تورات مطالعه کردیم و ضمناً معلوم شد که تورات و انجیل نه تنها از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سخن گفته و نشانه های او را بیان نموده، بلکه ویژگیها و صفات شایسته یاران حقیقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز شرح داده است.

در ادامه آیه شریفه، خداوند مثل پیروان حقیقی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را در انجیل بیان می کند که به شرح آن می پردازیم:

«وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ» - مثل پیروان صادق و مخلص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در کتاب آسمانی مسیحیان؛ یعنی انجیل، مثل مزرعه و زراعتی است که دارای ویژگی های پنجگانه است.

۱- «أَخْرَجَ شَطْلَهُ» - «شَطْلًا» در لغت عرب دو معنی دارد: نخست به جوانه هایی اطلاق می شود که در کناره گیاهان یادرختان می روید و کم کم رشد و نمو کرده و مستقل می شود.

۱. این قصیده بسیار طولانی است، مشروح آن را در کتاب مظهر ولایت، صفحه ۳۶۵ مطالعه فرمائید.

دیگر این که به نوزادان حیوانات که بر اثر زاد و ولد، زیاد می شوند اطلاق می شود؛ بنابراین شَطْأً به معنای زاینده، بالندگی، فزاینده، گسترده و مانند آن است. زراعتِ مورد مثل، اولین ویژگی اش این است که تنها و محدود نیست؛ بلکه جوانه می زند و زاینده است؛ به عبارت دیگر، عقیم و نازا نیست؛ بلکه همواره در حال تولید و تکثیر است.

۲- «فَاَزْرَهُ» - «آزر و موازرت» به معنای حمایت و تقویت است؛ «وزیر» را از آن جهت وزیر می گویند که از «شاه» حمایت می کند و او را تقویت می نماید. علی عليه السلام از آن جهت و زیر پیامبر صلی الله علیه و آله نامیده شد که حامی آن حضرت بود و در راه تقویت دین او تلاش کرد.

زراعت مورد مثل، نه تنها رشد و بالندگی و زاینده دارد و جوانه هایی می زند؛ بلکه همواره آن جوانه ها را مورد حمایت خود قرار می دهد، موانع آن را از سر راهش بر می دارد و نیاز هایش را به او می رساند، هم حمایتش می کند و هم او را مورد تقویت قرار می دهد.

۳- «فَاسْتَعْلَظْ» - ویژگی سوم آن مزرعه این است که جوانه هایی که مورد حمایت باغ قرار گرفته، کم کم محکم می شوند و در سایه حمایت و تقویت مزرعه، استحکام می یابند.

۴- «فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ» - حمایت و تقویت از این جوانه ها تا آنجا ادامه می یابد که کم کم اینها احساس استقلال می کنند و روی پای خود می ایستند و دوران وابستگی آنها به سر آمده و خود اینها شروع به جوانه زدن می کنند و جوانه های آنها نیز به همان شکل سابق مراحل سه گانه «حمایت» و «استحکام» و «استقلال» را سپری می کنند.

۵- «يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» - رشد و نمو و تولید و تکثیر این مزرعه با برکت، بقدری زیاد و چشمگیر است که زراعت کاران و کشاورزان را در حیرت و شگفتی فرو می برد، به گونه ای که آنها از تعجب انگشت بر دهان می گذارند؛ زیرا که

برخی از این درختان و گیاهان در مدّت کوتاهی سراسر باغ را می پوشانند ولی در مقابل، کافران در خشم فرو می روند.

«وَعَدَاللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ مِنْهُمْ مَّغْفِرَةً وَّ اَجْرًا عَظِيْمًا» - خداوند متعال فقط به یاران و اصحابی از پیامبر که اولاً، ایمان آورده و اعتقادات، خود را اصلاح کرده باشند و ثانیاً، اعمال و کردار شایسته داشته باشند و آن اعتقادات، افعال آنها را به سمت صلاح حرکت دهد، وعده غفران و بخشش و اجر عظیم و بزرگ داده است؛ نه به تمام یاران و اصحاب پیامبر!

به عبارت دیگر، کلمه «منهم» - به اصطلاح ادبای عرب - «تبعیضیه» است و شامل برخی از اصحاب پیامبر ﷺ که صفات آنها در ذیل آیه آمده است، می گردد؛ نه همه اصحاب پیامبر ﷺ.

خلاصه این که، طبق این آیه شریفه برخی از اصحاب پیامبر به مزرعه ای زاینده و بالنده تشبیه شده اند و بخاطر ایمان و عمل صالح شان، بشارت «مغفرت» و «اجر عظیم» داده شده اند.

پیام های آیه

۱] اسلام دین جهانی است.

آیه شریفه فوق از مثال های عجیب قرآنی است و پیام مهم و بزرگی برای مسلمانان دارد. طبق این آیه، مسلمان واقعی نباید تنها به فکر اصلاح و حفظ عقیده و دین خود باشد، بلکه باید به فکر گسترش اسلام و هدایت بقیه مردم نیز باشد. حفظ دین کاری شایسته و خوب است؛ ولی کافی نیست. یک مسلمان باید دائماً جوانه بزند، شاگرد تربیت کند، فرزندان خوب پرورش دهد، دوستان شایسته انتخاب و اصلاح نماید، خانواده ای نمونه پرورش دهد و از آنها حمایت کند تا کم کم استحکام یابند و مستقل شوند و خود آنها هر کدام روی خط تولید و رشد و حمایت و استحکام و استقلال قرار گیرند.

جامعه اسلامی به معنای واقعی کلمه، جامعه‌ای فزاینده، گسترش‌یابنده، زاینده و مولّد است، نه جامعه‌ای محدود که فقط در چهار چوب خود قرار گرفته و هیچ پیشرفت و ترقّی ندارد. این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که به آنچه دارند، قناعت نکنند؛ بلکه در راه جهانی کردن اسلام - که تنها دین برحق است - سعی و تلاش کنند. قرآن چه می‌گوید! ما چه کرده و چه می‌کنیم! و دیگران چه کرده‌اند! قرآن طبق این آیه سفارش می‌کند که از تمام ابزار و آلات روز استفاده کنید، از فرستنده‌ها، ماهواره‌ها، کامپیوتر و اینترنت، مطبوعات و کتابها، مبلّغین، سینما و خلاصه از تمام امکانات جدید بهره‌گیرید و پیام اسلام را به تمام جهان برسانید.

آیا ما قرآن مجید را که نسخه‌ اصلی سعادت بشر و حاوی بهترین معارف دینی است، تاکنون به وسیله ترجمه به زبان‌های مختلف دنیا عرضه کرده‌ایم؟ در حالی که انجیل تحریف شده و خالی از معارف مسیحیت، به بیش از هزار زبان ترجمه شده و به تمام مردم جهان عرضه شده است!

آیا این استفاده کامل و بهینه از وسایل مدرن و پیشرفته روز است؟! آیه مثل به حوزه‌های علمیّه پیام می‌دهد که باید مبلّغین مبرز و آماده و آشنا به زبان‌های مختلف دنیا داشته باشند که پاسخگوی در خواست‌های مکرّر داخل و خارج از کشور، در سراسر جهان باشند.

پس از فروپاشی شوروی، خلأ مذهبی عجیبی در اروپای شرقی احساس شد و از آنجا که مسلمانانی در این کشورها بودند، زمینه پذیرش اسلام در سایر مردم این منطقه نیز وجود داشت؛ ولی متأسفانه مبلّغین آشنا به زبان‌های آن منطقه به اندازه کافی نداشتیم تا از این فرصت طلایی استفاده کنیم؛ در حالی که «پاپ» دستور داد یک صد هزار روحانی مسیحی با هزینه نمودن یک صد میلیون دلار روانه اروپای شرقی شوند و از این فرصت استثنایی بخوبی استفاده کردند و مردم را به مسیحیت فرا خواندند!

حوزه‌های علمیّه، دانشگاه‌ها، حکومت‌های اسلامی، پدران، مادران، مربیان، معلّم‌ها و... در این راستا مسؤولیّتی بس سنگین دارند.

بزرگان دین، در این زمینه، همانند سایر عرصه‌های اجتماعی و دینی موفق بوده‌اند؛ به عنوان نمونه، حضرت علی علیه السلام در عصر و زمان خود چه قدر سخنرانی کرد! چه قدر کلمات حکمت‌آمیز بیان فرمود! چه قدر نامه‌های سراسر حکمت و مملو از معارف نوشت! که نهج البلاغه گلچینی از آن است، و ای کاش سید رضی تمام آنچه از سخنان مولی را دیده بود جمع آوری می‌کرد و به ما می‌رساند!

علی علیه السلام مردی است که همانند این مزرعه زاینده است، همواره به هدایت مردم و کارهای عبادی و اجتماعی مشغول است. عدد هزار را در زندگانی علی علیه السلام زیاد می‌بینیم، آن حضرت از دسترنج شخصی خود هزار برده می‌خرد و آزاد می‌کند!^۱ بعضی از شب‌ها هزار رکعت نماز می‌خواند!^۲ در یکی از شب‌های جنگ صفین، حضرت بیش از پانصد و بنا به قولی نزدیک به هزار نفر از یاران معاویه را کشت و با هر ضربتی تکبیر می‌گفت!^۳

شیعیان علی علیه السلام نیز باید در همه امور، مخصوصاً در این مسایل، از علی علیه السلام پیروی کنند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در صدر اسلام چه کرد؟ اسلامی که در مهد جاهلیّت و سرزمین خشک و سوزان؛ یعنی مکه ظهور کرد چگونه بالنده و زاینده بود و جوانه‌های مختلفی زد که در مدّت کمتر از صدسال، اکثر نقاط دنیا را فتح کرد!

۱. وسائل الشّیعه، جلد ۱۶، ابواب العتق، باب ۱، ح ۳ و ۶.

۲. در روایتی که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند می‌خوانیم که: حضرت علی علیه السلام در اواخر عمرش در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند! (بحالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۲۴).

۳. آن شب را «لیلة الهزیر» یا «شب فرار» نامیدند چون بر اثر شدّت جنگ، افراد زیادی از دشمن گریختند. در این شب یک هزار و هفتاد نفر از یاران امام علیه السلام از جمله «اویس قرنی» و «خزیمه بن ثابت ذوالشّهادتین» به شهادت رسیدند و دهها هزار نفر از سپاهیان معاویه کشته شدند. (ترجمه و شرح مناقب خوارزمی، صفحه ۲۴۸ و منتهی الامال، جلد اول، صفحه ۲۹۳).

در آن زمان پنج تمدن در گرداگرد مکه وجود داشت؛ در قسمت شمال، تمدن روم؛ در شرق، تمدن ایران و در کنار آن تمدن بابل؛ در عراق و در جنوب مکه، تمدن یمن و در غرب آن تمدن مصر باستان بود؛ هنگامی که نهال نو پای اسلام روئید و استحکام یافت و استقلال پیدا کرد، شروع به جوانه زدن نمود. در مدت کمتر از صد سال، ایران، یمن، مصر و بابل را فتح کرد و آن جوانه‌ها سراسر این چهار تمدن را پوشاند.

مسلمانان نیز باید چنین باشند؛ در حالی که متأسفانه برخی از ما حتی به تربیت فرزندانمان نمی‌پردازیم. برخی از انسان‌ها، صبح هنگام، زمانی که هنوز بچه‌هایش از خواب بر نخوابسته‌اند، از خانه بیرون می‌روند؛ شب هنگام، زمانی که بچه‌ها دوباره به خواب رفته‌اند، به خانه باز می‌گردند و فرزندان خود را در خواب ملاقات می‌کنند و هیچ اقدامی برای تربیت آنها نمی‌کنند.

آخرین نکته این که مسلمانان امروز، اگر بخواهند همچون مسلمانان صدر اسلام، دیگر کشورها را فتح کنند، اول باید خودشان را اصلاح کنند و اختلاف و تفرقه داخلی را تبدیل به وحدت و اتحاد کنند؛ کتاب‌ها و روزنامه‌هایی که علیه یکدیگر می‌نویسند، تبدیل به کتاب واحد کنند و به خارج ارسال دارند.

۲ مثال مذکور شامل همه اصحاب پیامبر ﷺ نمی‌شود!

به تمام کسانی که توفیق تشرف خدمت حضرت رسول ﷺ را داشته‌اند و آن حضرت را از نزدیک زیارت کرده‌اند اصحاب پیامبر ﷺ می‌گویند. آیا مثل زیبای فوق که قرآن مجید از انجیل نقل کرده است، شامل تمام اصحاب پیامبر ﷺ می‌شود، یا اختصاص به برخی از آنان دارد؟

پاسخ: بادقت در خود آیه شریفه، پاسخ این سؤال روشن می‌شود. در ذیل آیه مثل آمده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ یعنی اصحاب پیامبر ﷺ دو دسته بودند:

۱- کسانی که ایمان آورده بودند و عمل صالح انجام می دادند؛ مغفرت و اجر عظیم از آن اینان است.

۲- کسانی که ایمان حقیقی نیاورده و عمل صالح انجام نمی دادند؛ اینان محروم از غفران الهی و اجر او هستند.

بنابراین، اگر تمام اصحاب رسول الله را تنزیه کنیم و همه آنها را خوب بدانیم - همان گونه که برخی از اهل سنت گفته اند - با قرآن مجید سازگاری ندارد؛^۱ زیرا آیات فراوانی در سراسر قرآن مجید، مخصوصاً در سوره توبه در مذمت برخی از اصحاب پیامبر آمده است. در ضمن اگر همه اصحاب حضرت رسول ﷺ خوب بودند، چرا برخی از آنان با برخی دیگر جنگیدند! آیا این تناقض نیست!

در یکی از سفرهای مکه، پس از نماز مغرب در مسجدالحرام با چند تن از برادران اهل سنت به گفت و گو نشستیم، اتفاقاً سخن از تنزیه اصحاب حضرت رسول ﷺ به میان آمد. آنان گفتند: همه اصحاب آن حضرت خوبند، سؤال کردم: اگر شما جنگ صفین حاضر بودید، در سپاه علی ﷺ قرار می گرفتید یا معاویه؟ گفتند: در سپاه علی ﷺ؛ ولی به معاویه نیز توهین نمی کردیم. گفتم: اگر حضرت علی ﷺ شمشیری به دست شما می داد و می فرمود: به معاویه حمله کنید و او را بکشید، چه می کردید؟ گفتند: دستور علی ﷺ را اجرا می کردیم و معاویه را می کشتیم؛ ولی کمتر از گل به او نمی گفتیم؟! این طرز تفکر بیشتر شبیه شوخی است.

برخی از آنان این گونه توجیه می کنند که معاویه و علی ﷺ هر دو بر اساس اجتهاد و استنباط شخصی خود این کار را کردند؛ پس هیچ کدام مقصر نیستند. طلحه و زبیر و عایشه هم طبق اجتهادشان با علی ﷺ جنگیدند و هیچ کدام در پیشگاه خداوند مقصر نیستند. بنابراین هر کدام به وظیفه شرعی خود عمل کرده اند!

بطلان این توجیه بسیار روشن است، اگر این سخن را بپذیریم، دیگر گناهکاری

۱. شرح این مطلب را در کتاب «نظریه عدالة الصحابة» نوشته استاد احمد حسین یعقوب مطالعه فرمائید.

روی زمین نمی ماند؛ هابیل و قابیل هر دو بر اساس اجتهاد و استنباطشان با هم درگیر شدند و هر کدام به وظیفه خود عمل کردند؛ پس هیچ کدام محکوم نیستند! موسی و فرعون؛ ابراهیم و نمرود؛ عیسی و بت پرستان؛ شعیب و قومش و...؛ هر کدام بر اساس استنباط و اجتهاد خود عمل کردند؛ پس هیچ یک مقصر نیستند! چرا انسان شعری بگوید که در قافیه اش بماند!

* * *

غیبت

خداوند متعال در آیه دوازدهم سوره حجرات می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها بپرهیزید؛ زیرا بعضی از گمان ها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است!

دور نمای بحث

در این آیه شریفه، هر چند کلمه «مثل» مطرح نشده است؛ ولی از آنجا که یک امر معنوی و غیر مادی را به امری محسوس و مادی تشبیه می کند، از امثال القرآن محسوب می شود. در این مثل «غیبت» که از گناهان کبیره خطرناک و عام البلوی است،

به خوردن گوشت برادر مرده تشبیه شده است؛ یعنی همان طور که هیچ انسانی گوشت برادر مرده خود را نمی خورد، غیبت نیز نباید بکند.

معرفی اجمالی سوره حجرات

سوره حجرات، چهل و نهمین سوره قرآن، دارای هیجده آیه می باشد که در مدینه نازل شده است. این سوره مبارکه حاوی یک سلسله دستورات مهم اسلامی است و آدابی در مورد برخورد با پیامبر ﷺ و اولیاء الله در آن بیان شده است، نام «سوره اخلاق» برای این سوره به خاطر دستورات العمل های اخلاقی متعددی که دارد، نام مناسبی است.

در فضیلت تلاوت این سوره از پیامبر اسلام ﷺ روایت شده است:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحُجُرَاتِ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بِعَدَدِ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ
وَمَنْ عَصَاهُ

هر کسی سوره حجرات را تلاوت کند، خداوند ده برابر مردم کره زمین به او اجر و ثواب می دهد.^۱

گاه تصوّر می شود که ذکر چنین فضیلت هایی برای قرائت یک سوره کوچک نوعی مبالغه است؛ ولی بطلان این تصوّر روشن است؛ زیرا پیامبر ﷺ و معصومین علیهم السلام هرگز مبالغه نمی کنند و واضح است که منظور این روایت (و مانند آن) تلاوت تنها نیست؛ بلکه این ثواب های عظیم برای کسی است که علاوه بر تلاوت و تفکر پیرامون معنای این آیات الهی، به مضامین آن نیز عمل کند.

شرح و تفسیر

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» - مخاطب این آیه شریفه، مؤمنین هستند. در این آیه، خداوند

۱. مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۲۸.

متعال تمام مؤمنین را از سه کار بر حذر داشته است:

۱- «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» - ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌ها پرهیز کنید و گمان و اندیشه بد نسبت به دیگران نداشته باشید؛ زیرا برخی از گمان‌ها گناه و معصیت است؛ زیرا ممکن است گمان تو اشتباه باشد، اگر اشتباه باشد، گناه بزرگی کرده‌ای.

خداوند می‌خواهد همه مؤمنان در محیطی امن و امان زندگی کنند. جانشان، مالشان، آبروی شان محفوظ باشد؛ نه تنها در جامعه و محیط خارجی این امنیت وجود داشته باشد، بلکه در محیط افکار و اندیشه‌ها نیز باید این امنیت حاکم باشد. وه که این چه دین والایی است!

مرحوم فیض کاشانی حدیث پر محتوای زیر را از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مَالَهُ وَ عِرْضَهُ وَ أَنْ يَظُنَّ بِهِ السُّوءَ!» خداوند تعدی و تجاوز بر چهار چیز از مؤمنان را حرام کرده است: خون و مال و آبرو و این که گمان بد درباره او برند.

اگر واقعاً همین یک دستور العمل اخلاقی عملی شود، بسیاری از کینه‌ها، عداوت‌ها و حسادت‌ها از بین می‌رود؛ زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان سوء ظن است.

سؤال: گمان بد بردن اختیاری نیست تا از آن اجتناب کنیم؛ مثلاً وقتی صحنه‌ای را می‌بینیم ناخودآگاه گمانی در ذهن ما ایجاد می‌شود، بنابراین چگونه می‌توانیم کاری را که اختیاری نیست ترک کنیم؟

پاسخ: اولاً باید سعی نمود که اعمال و رفتار دیگران را حمل بر صحت نموده و آن را توجیه نماییم؛ یعنی مثلاً اگر در ماه رمضان کسی را دیدی که چیزی می‌خورد، بگو شاید مریض است یا عذر دیگری دارد! اگر جوانی را به همراه خانمی در کوچه و

خیابان دیدی، بگو شاید از محارم و بستگان اوست! اگر رفتار ناشایستی از شخصی دیدی، بگو شاید بر اثر خستگی و یا ناچاری مرتکب شده است و...

در برخی از روایات آمده است که تا هفتاد مَحْمُول و شاید و احتمال و توجیه برای آن تصوّر کن^۱، وقتی این شایدها را گفتی، آن گمان بد در ذهنت کم رنگ می شود. ثانیاً: اگر گمان بد در ذهن تو مستحکم و پایرجاشد، طبق آن عمل نکن و آن را از محیط فکر و ذهنت به خارج سرایت مده! و همانند گذشته با آن دوستت رفتار کن و از ابراز علاقه‌ات نسبت به او مکاه.

خلاصه این که اجازه نده گمان بد، در افعال و کردار و برخورد تو تأثیر بگذارد. پس اولین صفت رذیله‌ای که در این آیه شریفه از آن نهی شده است، گمان بد و سوءظن است. ۲- «وَلَا تَجَسَّسُوا» - دومین دستورالعمل اخلاقی که در این آیه شریفه آمده، «ترک تجسس» در کار مردم است.

در لغت عرب هم «تَجَسَّس» داریم و هم «تَحَسَّس» و هر دو به معنای جستجو کردن است؛ با این تفاوت که تجسس، جستجو کردن در موارد غیر مجاز و نامشروع، و «تَحَسَّس» به معنای جستجو نمودن در امور مشروع و مجاز است. حضرت

۱. به چنین روایتی از معصومین علیهم‌السلام دست نیافتیم؛ ولی روایتی بدین مضمون در بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۹۶ به نقل از «أَبِي بَن كَعْب» نقل شده است؛ قال ابی بن كعب: «إذا رأيتم أحد اخوانكم في خصلة تستنكرونها منه فتأولوا لها سبعين تأويلاً فان اطمأنت قلوبكم على أحدها و الا فلو موأ أنفسكم حيث لم تعذروه في خصلة سترها عليه سبعون تأويلاً و انتم اولی بالانكار على أنفسكم منه؛ هرگاه صفت زشتی از یکی از برادران دینی خود دیدید، برای آن هفتاد توجیه درست کنید. اگر دلتان به یکی از این توجیه‌ها آرام گرفت که هیچ و گر نه خودتان را ملامت کنید که با هفتاد توجیه هنوز بدبینی شما از بین نرفته است؛ پس شما سزاوارتر به عتاب و انکار هستید». هرچند بعید نیست که ابی بن کعب این روایت را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیده باشد، مخصوصاً که مضمون بسیار جالبی دارد که عادتاً از غیر معصوم صادر نمی شود. البته روایات فراوانی داریم که دلالت بر توجیه و حمل بر صحت نمودن کارها و گفتار مؤمنان دارد؛ اما کلمه «هفتاد بار» در آنها نیامده است. به عنوان نمونه، به بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۸۷ و جلد ۷۲، صفحه ۱۹۶ و جلد ۷۵ صفحه ۳۳ و ۲۵۱، رجوع کنید؛ این روایات عمدتاً از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام نقل شده است.

یعقوب علیه السلام به برادران یوسف علیه السلام فرمود: «يَا بُنَيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ؛ پسرانم! بروید، و از یوسف و برادرش جستجو کنید!»^۱

بنابراین از نظر اسلام تحسس جایز و مشروع، اما تجسس غیر مجاز است. مردم اسرار و رازهای پنهانی مختلفی دارند که نمی خواهند دیگران از آن آگاه شوند؛ جستجو کردن برای کشف امور پنهانی مردم تجسس غیر مجاز است. در روایتی آمده است: «اگر کسی با دیگری صحبت می کند و در هنگام سخن گفتن، او به چپ و راست خود نگاه می کند، این سخن سرّ اوست و شنونده حق ندارد آن را افشاء کند!»^۲ زیرا افشاء اسرار مردم از بزرگترین گناهان است. اگر اسرار مردم افشاء شود، زندگی دنیا طاقتفرسا و مبدّل به جهنمی سوزان خواهد شد. مردم بدون اعتماد به یکدیگر نمی توانند زندگی کنند؛ تجسس پایه های اعتماد را متزلزل می کند.

البته در برخی موارد، مخصوصاً در کارهای اطلاعاتی که اهداف مهم و مشروعی در نظر است - مثل این که شخصی مظنون به جاسوسی برای بیگانگان است، یا مظنون به قاچاق موادّ مخدر و مانند آن باشد - تجسس اشکالی ندارد؛ زیرا اینها تجسس نیست، بلکه تحسس محسوب می شود؛ ولی این استثناء هاهم باید روی حساب و کتاب باشد، نه این که بی جهت تمام مکالمات تلفنی و گفت و گوهای مردم را بشنوند و تمام مکاتبات را کنترل کنند.

خلاصه این که، دومین سفارش اخلاقی در آیه مثل، ترک تجسس است. ۳- «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا» - سومین سفارش اخلاقی مطرح شده در این آیه، پرهیز از «غیبت» است. هیچ یک از شما پشت سر دیگری غیبت نکند و پرده از روی اسرار او بر ندارد.

۱. سوره یوسف، آیه ۸۷.

۲. المحجّة البیضاء، جلد ۵، صفحه ۲۳۷.

سؤال: این سه گناه چه پیوندی باهم دارند؟ آیا بطور تصادفی در کنارهم ذکر شده‌اند، یا ارتباطی با یکدیگر دارند؟

پاسخ: انصاف این است که این سه، باهم مرتبطند و هر یک معلول دیگری است. در برخوردها و معاشرت‌ها، ابتداء سوءظن حاصل می‌شود، اگر بتواند با آن مبارزه نموده و آن را برطرف سازد، باید خدا را شکر نماید و گرنه، آن سوءظن باعث تجسس در کار دیگران می‌شود؛ در این مرحله نیز اگر با هوای نفس جهاد کرد و بر آن فائق شد، خوشابه حالش و گرنه تجسس ثمره نامیمونی به نام غیبت خواهد داشت و غیبت معلول تجسس خواهد بود. بنابراین سوءظن منشأ و علت تجسس و تجسس نیز علت غیبت می‌باشد؛ و به تعبیر دیگر، غیبت معلول تجسس و تجسس معلول سوءظن است.

«إِيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» - خداوند متعال پس از این که سه گناه بزرگ اخلاقی گذشته را بیان می‌کند و مؤمنان را از آن نهی می‌نماید، مثالی برای غیبت - که متأسفانه نقل مجلس غالب مردم است - می‌زند و می‌فرماید که غیبت کردن پشت سر یک مسلمان، و پرده برداشتن از سر و رازی که دیگران از آن اطلاعی ندارند، همانند خوردن گوشت مرده برادر است؛ آیا کسی حاضر است قطعه‌ای از گوشت بدن برادر مرده‌اش را جدا کند و بخورد! غیبت نیز شبیه این کار است. علت این تشبیه آن است که وقتی غیبت دیگری را می‌کند، آبرویش را می‌ریزد، ریختن آبروی دیگران همانند بریدن گوشت بدنشان، بلکه گاهی سخت‌تر از آن است. و از آنجایی که مسلمانان همه برادر یکدیگرند؛ غیبت هر مسلمانی همانند خوردن گوشت برادر انسان است. تشبیه به انسان مرده نیز از این جهت است که همان طور که چنین انسانی قادر به دفاع از خویش نیست، شخصی که غیبت او می‌شود نیز قادر به دفاع از خود نیست؛ چون در مجلس غیبت حضور ندارد.

عجب مثال گویایی! آیا زشت‌تر از این - خوردن گوشت برادر مرده - کار دیگری تصور می‌شود! آیا یک انسان، حتی اگر دیوانه باشد، حاضر به انجام چنین کاری می‌شود!

قرآن خود پاسخ سؤالات بالا را می‌دهد:

«فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» - هرگز کسی حاضر به خوردن گوشت برادر مرده خود نمی‌شود! پس سزاوار است تقوای الهی پیشه کنید و به سراغ غیبت نروید؛ بلکه فکر آن را هم نکنید، همانگونه که فکر خوردن گوشت انسان مرده را نمی‌کنید. تقوای الهی داشته و به دیگران سوء ظن نداشته باشید، تا وادار به تجسس و کشف رازهای پنهانی نشوید؛ تا در نتیجه به افشاء اسرار مردم دست نزنید. اگر قبلاً مرتکب این گناهان یا گناهان دیگر شده‌اید و اکنون به قبح و زشتی آن پی برده‌اید، به سوی خدا بازگردید و از کارهای گذشته توبه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است و از گناهان و خطاهای انسان می‌گذرد.

پیام آیه

قبح و زشتی فوق العاده غیبت

پیام روشنی که این آیه شریفه برای همگان دارد این است که بازی کردن با آبرو و حیثیت مردم و غیبت و عیب جوئی، همچون آدم‌خواری می‌باشد! بلکه بسان خوردن گوشت اموات است، نه مرده دشمن، که میّت برادر! و این، کار وحشی‌ترین حیوانات است. به یقین کسی که ذره‌ای از عواطف انسانی در وجود او باشد از انجام چنین کاری شرم دارد، پس چرا در حفظ حرمت و آبروی او آن قدر سهل انگار است که غیبت را نقل محافل خود می‌سازد!

مباحث تکمیلی

۱] سرانجام غیبت کننده

خوانندگان محترم! غیبت عواقب و اثرات نامطلوبی دارد که در روایات نیز به آن اشاره شده است. در اینجا فقط به ذکر دو روایت بسنده می‌کنیم:

الف: غیبت کننده اگر توبه کند و توبه‌اش پذیرفته شود، آخرین کسی است که وارد بهشت می‌گردد و اگر مؤفق به توبه و جبران گذشته‌اش با اعمال صالح نشود و بمیرد، اولین کسی است که وارد جهنم می‌شود.^۱ این روایت پشت انسان را می‌لرزاند! چرا مردم اهمیت نمی‌دهند و به این امور توجهی نمی‌کنند!

ب: در روایت دیگری آمده است: «غیبت کننده باید در روز قیامت جریمه غیبت هایش را بپردازد؛ پرونده آنها مطالعه می‌شود، اگر غیبت شونده گناہانی دارد، آن را به پرونده غیبت کننده منتقل می‌کنند و اگر گناهی ندارد، ثواب‌های موجود در پرونده غیبت کننده را به پرونده غیبت شونده منتقل می‌کنند.»^۲

آبروی مردم را بردی، باید مجازات آن را به این وسیله تحمل کنی. روز قیامت هنگامی که نامه اعمال را می‌دهند، بعضی از انسان‌ها به نامه اعمال خود نگاه می‌کنند، با کمال تعجب می‌بینند، قسمتی از کارهای خیری که انجام داده‌اند، در نامه عملش ثبت نشده است و از سوی دیگر، برخی گناہانی که انجام نداده، در پرونده‌اش ثبت شده است؛ فریاد می‌زند: این نامه عمل من نیست، اشتباهی رخ داده است! خطاب می‌آید که اشتباهی رخ نداده و این پرونده، نامه عمل خود توست و آنچه می‌بینی مجازات غیبت‌هایی است که مرتکب شده‌ای!^۳

روایات فوق بیانگر آن است که غیبت حق الناس است و سخت‌تر از حق الله می‌باشد؛ به همین دلیل احتیاط واجب آن است که از غیبت شونده حلیت طلبیده شود و اگر حلیت، مفسده‌ای دارد، آن قدر کار خیر و صالح برای غیبت شونده انجام شود تا جبران گردد. وای به حال کسی که غیبت شخصی را کرده باشد و غیبت شونده از دنیا رفته باشد و دسترسی به او نداشته باشد! در این صورت نیز باید آن قدر کار خیر برایش انجام دهد تا روحش از او راضی شود.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۲۲.

۲. المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۲۵ (به نقل از انوار الفقاهة، المکاسب المحرمة، صفحه ۳۶۴).

۳. میزان الحکمة، باب ۳۱۳۳، حدیث ۱۵۱۹۷.

۲ خود مان را فریب ندهیم!

خیلی‌ها در بحث غیبت، کلاه سرخود می‌گذارند و کار زشت خود را توجیه می‌کنند؛ مثلاً وقتی که به کار زشت آنها اعتراض شود، می‌گویند: «غیبتش نیست، جلوی خودش هم می‌گویم!» یا «غیبتش نیست، صفتش هست!» در حالی که این سخنان، توجیه غلطی است؛ زیرا اگر صفتش نباشد که تهمت و بهتان است؛ و چون صفتی است که دیگران اطلاع ندارند، غیبت محسوب می‌شود همان‌طور که بیان آن صفت در حضور غیبت‌کننده، نه تنها مشکل را حل نمی‌کند؛ بلکه گناه مضاعف دارد؛ زیرا ایذاء مؤمن است و ایذاء مؤمن نیز از گناهان بزرگ است.^۱

برخی عذر دیگری آورده و می‌گویند: «او به من بدی کرد، من هم غیبتش می‌کنم!» در حالی که این مجوز غیبت نیست. آیا اگر کسی مزاحم ناموس شخصی شود، آیا او هم می‌تواند مزاحم ناموس شخص اول شود؟ خیر، فقط حاکم شرع می‌تواند او را تعزیر کند. بنابراین، با این عذر و بهانه‌ها نمی‌توان غیبت کرد.

۳ غیبت در لباس تقدّس!

برخی از مردم دانسته یا ندانسته در لباس تقدّس و شرع غیبت می‌کنند؛ مثلاً هنگامی که از او می‌پرسند: فلانی چطور آدمی است؟ می‌گوید: افسوس که اسلام دهان مرا بسته است! این سخن بدتر از غیبت است. اگر عیب و ایراد او را بگویند، به مراتب بهتر از این گونه سخنان است که شنونده هزاران فکر بد در مورد او می‌نماید؛ زیرا این سخن، به گفته برخی از علما دو گناه محسوب می‌شود، هم غیبت است و هم ریا. خداوند ان شاء الله توفیق ترک این سه گناه بزرگ، مخصوصاً گناه بزرگ غیبت، را به همگان عنایت فرماید!

۱. روایات فراوانی دلالت بر این مطلب دارد. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب وسائل الشّیعه، جلد ۸، ابواب احکام العشره، باب‌های ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷ و ۱۴۸، که مجموعاً ۲۴ روایت در این ابواب وجود دارد، مراجعه کنند.

نزدیکی خدا به انسان

خداوند متعال در آیه ۱۶ سوره «ق» می‌فرماید:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از رگ قلبش
نزدیک‌تریم.

دور نمای بحث

در این آیه شریفه نیز کلمه «مثال» یا «کاف» تشبیه به کار نرفته است؛ ولی از آنجا که تشبیهی وجود دارد و امری معقول و معنوی، به امر محسوسی تشبیه شده است، آن را به عنوان یکی از مثال‌های قرآنی مطرح کردیم.
در این مثال، خداوند نزدیکی خود را به انسان تشبیه به نزدیکی رگ قلب به انسان نموده است؛ بلکه می‌فرماید ما از رگ قلب انسان به او نزدیک‌تریم.

سیری در آیات قبل از آیه مثل

آیات قرآن به طور کلی دارای پیوند خاصی است؛ این پیوند گاهی آشکار و روشن

است؛ مانند آیات سوره یوسف که همه یک داستان را دنبال می‌کند و گاهی این پیوند صریح و روشن نیست و در ابتدا معلوم نمی‌شود، اما با کمی تأمل و دقت روشن می‌شود.

پیوند آیه مثل با آیات قبل از آن، از نوع دوم است که با کمی دقت و تفکر روشن می‌گردد. با این توضیح، نگاهی گذرا به آیات قبل از آیه مثل می‌کنیم.

سوره «ق» «سوره مکی» است، سوره‌های مکی غالباً پیرامون خداشناسی و معاد سخن می‌گویند؛ به عبارتی دیگر، خداوند در مدت سیزده سالی که پیامبرش ﷺ در مکه بود مسلمانان را چنان تربیت کرد که عقیده آنان به خداوند و قیامت که عامل تمام حرکتهاست، محکم شود. اگر انسان به این دو اصل اساسی و مهم ایمان داشته باشد، عمده مسائل عقیدتی‌اش سروسامان می‌گیرد و در واقع راه سعادتش هموار می‌گردد. اشکال بسیاری از مردم از ضعف اعتقاد آنها نسبت به مبدأ و معاد است. این نوع انسان‌ها یا خداوند را حاضر و ناظر نمی‌دانند که در نتیجه دست به گناهان و جنایات فراوان می‌زنند و یا اگر خدا را حاضر و ناظر می‌دانند، به قیامت و جهان پس از مرگ اعتقادی ندارند.

هنگامی که به ابن سعد - لعنة الله عليه - دستور دادند که: به جنگ امام حسین ﷺ برو، بسیار ناراحت شد؛ زیرا از طرفی جنگ با فرزند دختر رسول خدا ﷺ کار بسیار سختی بود و از سوی دیگر دست کشیدن از مقام و حکومت و امارت سرزمین حاصلخیز «ری» سخت‌تر. جنگ بین «عقل» و «هوی» شروع شد و بالاخره هوی و هوس بر «ابن سعد» غلبه کرد و جنگ با امام حسین ﷺ را انتخاب کرد تا به ملک ری برسد. او در پاسخ به ندای عقل مغلوب شده می‌گفت:

يقولون ان الله خالق جنّة	و نار و تعذيب و غل يدین
فان صدقوا فيما يقولون اننى	اتوب الى الرحمن من سنتين
وان كذبوا فزنا بدنيا عظيمة	و ملك عقيم دائم الحجلين

ترجمه: می‌گویند: خداوندی وجود دارد و بهشت و جهنمی در انتظار است... اگر راست باشد که پس از جنگ توبه می‌کنم!^۱ و اگر دروغ باشد، ملک ری را از دست نداده‌ام!^۲

بنابراین، اعتقاد به دو اصل توحید و معاد، بسیار کار ساز است؛ حتی در زندگی دنیا! به گونه‌ای که اگر انسان‌ها به این دو اصل اعتقاد کامل پیدا کنند و طبق آن عمل نمایند، دیگر نیازی به دادگاه و زندان نیست. به این جهت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول سیزده سال تبلیغ در مکه، روی این دو اصل کار کرد و آیاتی از قرآن که در مکه نازل شد نیز غالباً بر همین محور دور می‌زد. برخلاف آیات «مدنی» که پیرامون مسائل فقهی، اخلاقی، تاریخی، جنگ‌ها و مانند آن است و کمتر از مبدأ و معاد سخن گفته شده است؛ زیرا مبانی اعتقادی مسلمانان در مکه پی‌ریزی و محکم شده بود. خداوند متعال در آیات ۶ تا ۸ سوره «ق»، مسأله خداشناسی و توحید را مطرح می‌فرماید: در این آیات می‌خوانیم:

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَ زَيَّنَّاهَا وَمَا لَهُمْ مِنْ فُرُوجٍ
آیا آنان به آسمان بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده‌ایم و
چگونه آن را (به وسیله ستارگان) زینت بخشیده‌ایم و هیچ شکاف و سستی در
آن نیست؟!

سؤال: برخی تصور می‌کنند که اصلاً آسمان سقفی ندارد تا شکاف و سستی در آن تصور شود و آنچه می‌بینیم چیزی شبیه به سقف است، نه یک سقف واقعی؛ پس

۱. راستی چه تضمینی برای ابن سعد وجود داشت که تا پس از جنگ زنده بماند و توفیق توبه پیدا کند! تاریخ نشان می‌دهد که او نه تنها موفق به توبه نشد بلکه به ملک ری هم نرسید! و عاقبت، همان گونه که امام حسین علیه السلام پیش بینی کرده بود، با وضع ذیلانه‌ای به دست مختار کشته شد. شرح این داستان را در کتاب «سخنان حسین بن علی علیه السلام» صفحه ۲۶۳ به بعد مطالعه فرمایید.
۲. منهاج الدّموع، صفحه ۲۹۱.

چگونه قرآن مجید از آن، تعبیر به سقف نموده است؟ آیا این تعبیر با کشفیات علم امروز سازگار است؟

پاسخ: یکی از معانی آسمان، جوّ کره زمین است که دور تا دور کره زمین را گرفته و هیچ شکاف و سستی در آن راه ندارد، این جوّ بسیار لطیف از سقف فولادی که دارای چندین متر قطر باشد، محکم تر است؛ شهاب‌های آسمانی را همین جو دفع می‌کند. این سنگ‌ها به قدری بزرگ و خطرناک است که اگر به زمین برسد، خانه‌ها، شهرها، مزرعه‌ها، کارخانه‌ها و... را سنگباران و نابود می‌کند؛ ولی خداوند، این سقف محفوظ را قرار داده است و هنگامی که سنگ‌ها به آن برخورد می‌کند، بر اثر حرارت زیاد، آتش می‌گیرد و خاکستر می‌شود

علاوه بر سنگ‌های آسمانی، اشعه خطرناکی از کیهان به سوی زمین سرازیر می‌شود که اگر جوّ کره زمین نبود، مستقیماً به سوی انسان‌ها می‌آمد و حیات انسانی را به خطر می‌انداخت.

نور خورشید نیز مضراتی دارد که جوّ زمین آن را تصفیه می‌کند و نور تصفیه شده به ما می‌رسد. بنابر این، اگر سقف آسمان شکافته شود و قسمتی از جوّ زمین آسیب ببیند و از آن قسمت سنگ‌های آسمانی و اشعه کیهانی و قسمت مضّر نور خورشید به کره زمین برسد، زندگی انسان‌ها به خطر می‌افتد. آیا این انسان ناسپاس، در این آیات تفکر و اندیشه نمی‌کند تا به عظمت خداوند پی ببرد!

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ
زمین را گسترش دادیم و در آن کوه‌هایی عظیم و استوار افکندیم و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز در آن رویاندیم.

ابتدا سراسر کره زمین زیر آب بود، بتدریج خشکی‌های زمین نمایان شد و به این ترتیب خداوند، زمین (خشکی‌های زمین) را گسترش داد؛ بنابراین آفرینش زمین و پیدایش خشکی‌های آن از نشانه‌های بزرگ توحید است.

کوههایی که همانند میخ در زمین فرو رفته است و جلوی طوفانهای سهمگین را میگیرد و از زلزلههای شدید و خطرناک جلوگیری می نماید نیز از آثار قدرت پروردگار است.

مسأله زوجیت، در تمام جانوران و گیاهان نشانه دیگر عظمت خدا است. در قرن هفدهم میلادی کشف کردند که زوجیت اختصاص به انسانها و حیوانات ندارد^۱ بلکه در جهان گیاهان نیز زوجیت وجود دارد، گیاهان هم بخشهای نر و ماده دارند و گرنه میوه و دانه تولید نمی شود؛ قرآن مجید ۱۴ قرن قبل، پرده از این رازمهم علمی بر داشته و همسراری گیاهان را اعلام کرده است.

تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ

[آسمان بدون شکاف، ستارگان زینت بخش آسمان، زمین و خشکیهای آن، کوههای سر به فلک کشیده، همه آیات الهی هستند، آنها را برای شما بیان کردیم] تا مایه بینایی و یاد آوری برای هر بنده توبه کار باشد.

خداوند متعال پس از بیان مسائل خداشناسی در سه آیه فوق، در آیه ۱۵ همین سوره به سراغ مسأله معاد و جهان پس از مرگ می رود و می فرماید:

أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

آیا ما از آفرینش اول عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش رستاخیز نباشیم)؟! ولی آنها (با این همه دلایل روشن) باز در آفرینش جدید تردید دارند!

نتیجه این که خداوند متعال در آیات قبل از آیه مثل، از توحید و معارف بحث کرده است و آیه مثل هم در پیوند با همان آیات است؛ زیرا یکی از آثار معاد، محاسبه اعمال انسانهاست.

معاد برای پس دادن حساب و کتاب هاست و حساب و کتاب منوط به این است که کسی این حساب و کتابها را ثبت کرده باشد. چه کسی این همه حساب و کتابها را ثبت کرده است؟ آیه مثل به این پرسش پاسخ می دهد.

شرح و تفسیر آیه مثل

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ» - ما انسان را آفریدیم و از تمام اسرار درون او اطلاع داریم، نه تنها از اعمال و سخنانش؛ بلکه از افکار و اعتقادات و نیاتش نیز آگاهیم.

«وسوسه» در اصل به معنای صدای به هم خوردن زینت آلات است؛ زنی که الگوهای متعددی به دست دارد و از برخورد آنها با یکدیگر صدایی تولید می شود، آن را وسوسه می گویند. سپس این کلمه به هر چیزی که باعث فریب انسان شود، اطلاق گردید. به این جهت خیالات نامطلوب در ذهن انسان را وسوسه گفته اند. بنابراین خدا از همه چیز، حتی خیالات نامطلوب درونی شما، اطلاع دارد. پس در چه چیز شک دارید؟

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» - ما از این انسان دور نیستیم تا ندانیم چه می کند بلکه به او نزدیک هستیم، نزدیکتر از رگ قلبش!

حبل الوريد به دو معنی تفسیر شده است:

۱- شاهرگی که در دو طرف گردن انسان است.

۲- شاهرگهایی که متصل به قلب است.

این قلب از عجایب پروردگار است! تنها دستگاهی است که به طور مستمر در طول شبانه روز تا ۸۰ سال یا کمتر یا بیشتر فعالیت می کند.

بنابراین، خداوند از رگ قلب انسان به او نزدیکتر است. آیا با این نزدیکی، انسان از خداوند پنهان می ماند؟ خیالاتش بر خداوند مخفی می ماند؟ هرگز! بلکه همه چیز را می داند.

پیام آیه

آثار ایمان به نزدیکی خداوند

هرگاه نزدیکی خدا را به خود همچون رگ قلب یا گردن بدانیم - بلکه از آن هم نزدیکتر - حضور دائم خویش را در پیشگاه مقدسش احساس می‌کنیم و شرم این حضور برای بازداشتن از انواع گناهان و خطاها کافی است. نه تنها عالم برون محضر اوست، که درون جسم و جان ما نیز محضر خداست. و در محضر خدای بخشنده، مهربان، کریم و غفور، گستاخی و بی ادبی و نافرمانی چقدر زشت و ناپسند است.

مباحث تکمیلی

۱ مثال‌های دیگری در مورد نزدیکی خدا به انسان

در مورد نزدیکی پروردگار عالم به انسان، مثال‌های دیگری نیز زده شده است؛ از جمله این که گفته‌اند: مثل خدا و انسان، مثل روح است نسبت به بدن و یا این که مثل آفتاب و جهان هستی است یا مثل منبع تولید کننده انرژی و لامپ‌ها و دیگر وسایل مصرف کننده انرژی که اگر لحظه‌ای انرژی قطع شود، تمام لامپ‌ها خاموش گشته و سایر وسائل برقی نیز از کار می‌افتند.

ولی هیچ یک از این مثال‌ها مانند آنچه در آیه شریفه مثل آمده، نزدیکی خدا را به انسان بیان نمی‌کند.

خداوند متعال از هر نزدیکی، نزدیکتر و از ما جدانیست؛ ولی ای کاش این مطلب را باور کنیم! اگر بشر همین یک آیه را باور کند، محال است که دیگر خود را به ظلم و ستم و گناه آلوده کند.

۲ سخنی از امام کاظم علیه السلام

روزی ابوحنیفه - یکی از پیشوایان چهار گانه اهل سنت و امام و رهبر حنفی ها - به خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسد و بر کار فرزند آن امام - حضرت کاظم علیه السلام - خرده گیری می‌کند! که فرزند شما در مسجد نماز می‌خواند و مردم از جلوی او (بین او و جای سجاده اش) عبور می‌کردند و او هیچ عکس العملی نشان نمی‌داد^۱.

امام صادق علیه السلام فرمودند: سر این مطلب را از خود ایشان پرسید. ابوحنیفه همان اعتراض را خدمت امام کاظم علیه السلام مطرح کرد. حضرت در جواب فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ الَّذِي أُصَلِّي لَهُ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ خداوندی که [عبادت او را به جا می‌آورم و او را پرستش می‌کنم] و برایش نماز می‌گزارم، از رگ قلب به من نزدیکتر است همان گونه که در قرآن فرموده است: ما به انسان از رگ قلبش نزدیکتریم!»^۲ وقتی با چنین خدایی که این قدر به من نزدیک است، راز و نیاز می‌کنم اگر مردم از جلوی من رفت و آمد کنند، چه اشکالی دارد!

واقعاً خداوند به انسان بسیار نزدیک است؛ پس چرا شرم و حیا نمی‌کنیم؟! معلوم می‌شود که معنای این آیه را نفهمیده ایم یا آن را باور نکرده ایم؛ بنابراین باید صبح و شام این آیه شریفه را زمزمه کنیم و همواره به یاد آن باشیم تا باور کنیم!

* * *

۱. اهل سنت نسبت به این مسأله بسیار حساسند. کسانی که به مکه معظمه و مدینه منوره مشرف شده‌اند، می‌دانند که اگر از جلوی یکی از نمازگزاران اهل سنت عبور کنید با شدت برخورد می‌کنند و بادست عابر را به سمتی پرت می‌کنند و کسانی که حساسیت کمتری دارند، بادست مانع عبور عابر می‌شوند و از این کار تنفر زیادی دارند! ابوحنیفه اشاره به همین مطلب می‌کند.

۲. نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۱۰۸ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۲، صفحه ۲۴۶).

مثالی دیگر برای زندگی دنیا

آیه شریفه ۲۰ سوره حدید، مثالی دیگر برای زندگی دنیا است. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید:

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ
مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ
رِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمْتَاعٌ الْغُرُورِ

بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان
شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش
کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود، به گونه‌ای که آن را
زرد رنگ می‌بینی؛ سپس تبدیل به کاه می‌شود. و در آخرت، عذاب شدید است
یا مغفرت و رضای الهی؛ و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست.

دور نمای بحث

این مثال نیز در مورد زندگی دنیا است؛ ولی تفاوت‌هایی با مثال‌های گذشته، که در

این مورد زده شده، دارد. در این مثال زندگی دنیا به بارانی تشبیه شده است که بر سر زمینی می بارد و آنجا را خرم و سرسبز می کند؛ اما عمر این طراوت و خرمی طولانی نیست و به زودی از بین می رود.

شرح و تفسیر

«إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» - مخاطب این آیه شریفه، فقط مسلمانان نیستند؛ بلکه همه انسان ها مخاطب آیه اند. ای انسان ها! ای مردم سراسر کره زمین، در تمام زمان ها، بدانید که زندگی دنیا از پنج حالت خارج نیست:

۱ - «لَعِبٌ» - حالت اول زندگی دنیا، لعب و بازی است. جمعی از دنیا پرستان سرگرم بازی و سرگرمی های بیگانه هستند، هر چند سن و سال زیادی دارند؛ اما عقل و کارهای آنها کودکانه است.

۲ - «لَهُوَ» - گروهی دیگر خوشگذران هستند؛ در زندگی خود جز به خوشگذرانی فکر نمی کنند. تا قدرت و توان دارند مشغول لهو و خوشگذرانی هستند.

۳ - «زِينَةٌ» - صورت سوم زندگی دنیا، زینت و خود آرایی و آرایش است، برخی دائماً می خواهند خود آرایی کنند، آرایش جدید، لباس جدید، خانه نو و جدید، حرکات تازه و جدید و خلاصه کار این گروه خود آرایی و زینت است.

۴ - «تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ» - فخر فروشی حالت دیگر دنیاست. شاید منظور از فخر فروشی در اینجا فخر به مقام و موقعیت اجتماعی باشد، چنین اشخاصی به دنبال پست و مقام هستند تا به دیگران فخر بفروشند.

۵ - «وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» - «تکاثر» به معنی فزون طلبی است؛ فزون طلبی در اموال و ثروت اندوزی و فزون طلبی در اولاد و نیروی اقتصادی. حالت دیگر دنیا، مال اندوزی و فزون طلبی در مال دنیاست.

خلاصه این که حیات دنیا منحصر در این ۵ حالت است.

سؤال: مراد از این پنج حالت زندگی دنیا چیست؟ آیا منظور این است که مردم دنیا پنج گروه هستند؛ زندگی جمعی سراسر «لعب» و زندگی جمعی دیگر، سراسر «لهو» و زندگی گروه سوم، سراسر «زینت» و زندگی برخی دیگر، سراسر «فخر فروشی» و بالاخره زندگی عده‌ای نیز سراسر «فزون طلبی» است، یا منظور این است که زندگی هر انسانی این پنج مرحله را طی می‌کند؟

پاسخ: برخی از مفسران معتقدند که هر انسانی این پنج مرحله را پشت سر می‌گذراند، تا به سنّ چهل سالگی می‌رسد و پس از آن کامل می‌شود، اینان معتقدند چهل سال اول عمر انسان به پنج قسمت هشت ساله تقسیم می‌شود: آدمی در هشت ساله نخست که مرحله کودکی است، به لعب و بازی مشغول است؛ هشت ساله دوم که دوران نوجوانی است، به لهو و خوشگذرانی طی می‌شود؛ با پا گذاشتن به هشت ساله سوم که دوران جوانی است، آدمی به زینت و خود آرایی روی می‌آورد؛ هشت ساله چهارم به دنبال مقام و فخر فروشی است و بالاخره پس از تکمیل سی و دو سالگی تا چهل سالگی که هشت ساله پنجم را طی می‌کند به زراندوزی و ثروت اندوزی می‌پردازد و با پا نهادن به چهل سالگی شخصیت او کامل می‌شود و ثبات شخصیت می‌یابد.^۱

«كَمَثَلٍ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَأُهُ» - خداوند متعال پس از این که ماهیت دنیا را به خوبی روشن می‌کند و حقیقت آن را کاملاً آشکار می‌کند، مثال زیبایی برای زندگی دنیا می‌زند: مثل دنیا، مثل باران با برکتی است که بر زمین‌های خشک و تشنه نازل می‌شود و بر اثر باران، انواع گیاهان، درختان، گل‌ها و سبزه‌ها می‌روید و به قدری رشد و نمو می‌کند که باعث حیرت و تعجب کشاورز می‌شود.

۱. مرحوم علامه طباطبائی «رضوان الله علیه» در «المیزان» (مترجم، جلد ۳۷، صفحه ۳۴۳). مراحل پنجگانه فوق را به نقل از شیخ بهائی «رحمة الله علیه» بیان کرده است، ولی مدت هر یک از دوره‌های پنجگانه را بیان نکرده است.

«کَفَّار» در این آیه به معنای کشاورزان است؛ «کفر» به معنای پوشانیدن است و کافر را از این جهت کافر می‌گویند که حقیقت و فطرت خود را می‌پوشاند و کشاورز را نیز بدین جهت کافر می‌گویند که دانه را در خاک پنهان می‌کند؛ همان گونه که به «قبر» و «شب» نیز این لفظ اطلاق می‌شود؛ زیرا قبر جسد را در خود پنهان می‌کند و شب تاریک هر چیزی که در آن قرار گیرد. به هر حال، گیاهان و درختان به وجود آمده از باران به قدری زیاد و فراوان و باطراوت و نشاط است که باعث تعجب و حیرت هر کشاورزی می‌شود.

«ثُمَّ يَهِيحُ فِتْرَاهُ مُصْفَرًّا» - اما عمر طراوت و نشاط این گیاهان و درختان، که موجب تحیر و تعجب کشاورزان می‌گردد، زیاد نیست و با آمدن فصل پائیز همه آن طراوت و نشاط از بین می‌رود، کم کم زرد و سپس خشک می‌شود.

«ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا» - سپس این گیاهان خشکیده زرد شده تبدیل به کاه می‌شود و نسیمی آن را متلاشی کرده، هر قسمتی از آن را به گوشه‌ای می‌برد. گیاهی که در زمان طراوت و شادابی در مقابل طوفان مقاوم بود، اکنون نسیم ملایمی، شیرازه زندگی‌اش را از هم می‌پاشد.

آری! زندگی دنیا با آن زینت و پول و مقامش، همانند این مزرعه است؛ اولش زرق و برق و رونق و جذابیّت؛ ولی طولی نمی‌کشد که همه اینها از بین می‌رود و درهم می‌شکند. اگر شک داریم کافی است که نگاهی گذرا به عمر کوتاه و شش ماهه گیاهان از بدو تولّد تالْحِظَةُ مرگ بیندازیم. زندگی این گیاهان دورنمای زندگی مادی ماست. آن ۶ ماه عمر می‌کند و انسان مثلاً ۶۰ سال؛ اما بالاخره همه می‌میرند. انسان همانند گیاهان بقدری ضعیف است که در بدو تولّد؛ حتی قدرت حفظ و کنترل آب دهان خود را ندارد و در انتهای عمر و زمان پیری نیز به همین وضع دچار می‌شود!

«وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ» - انسان‌ها در جهان آخرت یکی از این دو سرنوشت را خواهند داشت: یا مبتلا به عذاب شدید می‌شوند و یا

مغفرت و خشنودی پروردگار نصیب آنها می شود.

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» - زندگی دنیا چیزی جز کالایی فریبنده نیست؛ یعنی ظاهری پر جاذبه و فریبنده دارد، ولی باطنی ندارد.

پیام‌های آیه

۱] دنیا فریبنده، گذرا و ناپایدار است.

پیام آیه شریفه این است که ظاهر دنیا شما را فریب ندهد و از مقصد اصلی باز ندارد، دنیا چیزی نیست که بتوان بر آن اعتماد و تکیه کرد؛ زیرا دنیا فریبنده و گذرا و ناپایدار است.

حضرت علی علیه السلام دنیا را چنین توصیف می کند: «تَعْرُ و تَضُرُّ وَتَمُرُّ» دنیا سه کار می کند:

۱- فریبنده است و انسان‌ها را فریب می دهد.

۲- به بشر ضرر و زیان وارد می کند و او را از جهان آخرت باز می دارد.

۳- گذرا و ناپایدار است.

سپس می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَها ثَوَاباً لِأَوْلِيائِهِ وَلَا عِقَاباً لِأَعْدَائِهِ» - دنیا آن قدر بی ارزش است که خداوند، نه دادن آن را به عنوان پاداش دوستانش پذیرفته و نه گرفتن آن را به عنوان کیفر دشمنانش! سپس مثال زیبایی برای دنیا می زند:

وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكَبٍ بَيْنَنَا هُمْ حُلُّوا إِذْ ضَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَأَرْتَحَلُوا^۱
 اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نیفکنده‌اند، قافله سالار
 فریاد می زند (کوچ کنید) و آنها کوچ می کنند!

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۱۵.

ضمناً در هر تشبیهی سه رکن اساسی وجود دارد؛ «مُشَبَّه»، «مُشَبَّهٌ بِهِ» و «وَجْهٌ شَبَّهَ»؛ مثلاً وقتی انسانی را به شیر تشبیه می‌کنیم، انسان «مُشَبَّه» و شیر «مُشَبَّهٌ بِهِ» و شجاعت «وجه شبه» است؛ یعنی انسان را در شجاعت به شیر تشبیه نموده‌ایم.

در مثال مورد بحث نیز زندگی دنیا «مُشَبَّه» است و باران و گیاهان «مُشَبَّهٌ بِهِ» است؛ اما وجه شبه چیست؟ یعنی دنیا در چه چیزی به گیاهان و گل‌ها تشبیه شده است؟ مفسران در پاسخ این سؤال احتمالات مختلفی داده‌اند:

۱- دنیا از جهت ناپایداری و گذرا بودن به گیاهان تشبیه شده است؛ یعنی همان گونه که طراوت و شادابی و سرسبزی گیاهان ماندگار نیست و در مدت کوتاهی زرد و خشک می‌شود، زندگی دنیا نیز ناپایدار و گذرا می‌باشد و به هیچ کس وفا نمی‌کند.^۱

۲- وجه شبه، تحولات سریع دنیا است. دنیا زود به زود دگرگون می‌شود، پادشاهی ممکن است بر اثر حادثه‌ای، کاسه‌گذاری به دست گیرد و یا پشت میله‌های زندان قرار گیرد. رئیس بلندمرتبه‌ای ممکن است از کار برکنار شود؛ خلاصه، تحولات دنیا زیاد است و نباید به چیزی دل بست. دنیا همانند تار عنکبوت بی اعتبار است. اگر جوانی، به جوانی خویش مغرور مباش! اگر ثروتمندی، ثروتت فریبت ندهد! اگر دارای مقامی فریب آن را مخور!

خلاصه این که، به وضع فعلی خود مغرور مباش که آن وضع ثابت نیست و ممکن است در یک حادثه همه چیز عوض شود.^۲

۳- برخی نیز وجه شبه را فریبندگی دنیا شمرده‌اند؛ همان گونه که این گیاهان جذّاب و فریبنده و پر زرق و برق هستند، دنیا نیز همچون مار خوش خط و خال، فریبنده و پر جاذبه است؛ اما انسان عاقل فقط به آن لحظه طراوت گیاه نمی‌اندیشد، بلکه فصل پائیز و زردی و خشکی آن را هم در نظر دارد و فریب آن را نمی‌خورد،

۱. مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۳۹.

۲. چه زیبا گفته است شاعر شیرین سخن:

در این دنیه که گه که گه که و گه که شود ناگه به امروزت مشو غره ز فردایت نه‌ای آگه!

همان گونه که فریب ظاهر پرجاذبه آن را نمی خورد و به ماهیت تو خالی آن نیز می اندیشد.^۱

۲ هدف از آفرینش

آیا کشاورز بدون هدف دانه می افشانند! آیا کشاورز بدون انگیزه دست به تربیت گل و گیاه و درختان می زند! اگر کشاورز هدفی ندارد، چرا به جای گل خار و به جای گیاهان مفید علف های هرزه نمی کارد!

بدون شک کشاورز هدفی دارد؛ پس چگونه ممکن است، خداوند حکیم که از هر عاقلی عاقلتر و از هر عالمی داناترست، انسان و جهان را بدون هدف آفریده باشد! آیا امکان دارد انسان را خلق کرده باشد و تمام موجودات جهان را نیز به خاطر خدمت به انسان آفریده باشد تا این انسان زندگی را فقط به لهو و لعب و زینت و تفاخر و فزون طلبی بگذارند و پس از چند صباحی به جهان آخرت برود!

ای انسان! باغبان عالم هستی تو را برای هدف مهم تری آفریده است، زندگانی جاویدان تو پس از این دنیا است. این دنیا همانند عالم جنین است که مرگ تو تولد توست. «وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^۲» - برای آن زندگی جاوید سعی و تلاش کن و خود را در گرداب های لهو و لعب و تفاخر و زینت و فزون طلبی گرفتار و غرق نکن!

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

۱. المیزان مترجم، جلد ۳۷، صفحه ۳۴۴.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

یهود

آیات ۱۴ تا ۱۷ سوره حشر مشتمل بر دو مثال قرآنی است؛ خداوند مستعال می فرماید:

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذُاقُوا وَبَالَ أَمْرِهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ

آنها هرگز با شما به صورت گروهی نمی جنگند، جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها. پیکار شان در میان خودشان شدید است (اما در برابر شما ضعیف)؛ آنها را متحد می پنداری، در حالی که دلهایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقل نمی کنند. (کار این گروه از یهود) همانند کسانی است که کمی قبل از آنان بودند، طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذابی دردناک است! کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: "کافر

شو تا مشکلات تو را حل کنم" اما هنگامی که کافر شد گفت: "من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم؛ سرانجام کارشان این شد که هردو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می مانند؛ و این است کیفر ستمکاران!

دور نمای بحث

آیات چهار گانه فوق که حاوی دو مثال زیباست، در مورد طایفه یهود بنی النضیر است که به تحریک منافقان مدینه، قصد جنگ با اسلام و مسلمین را داشتند. این آیات آن ها را از جنگ با مسلمانان و عواقب آن بر حذر می دارد و دو مثال زیبا برای آنان می زند که شرح آن خواهد آمد.

تاریخ یهود در مدینه

برای روشن شدن تفسیر آیات چهار گانه، لازم است سیری گذرا پیرامون یهودیان ساکن مدینه داشته باشیم.

سه طایفه از یهود، بنام های «بنی النضیر»، «بنی قینقاع» و «بنی قریظه» در مدینه زندگی می کردند؛ آنها قلعه های محکمی برای خود ساخته بودند و در وضعیتی مناسب اقتصادی به کار تجارت مشغول بودند. آنها از خارج شبه جزیره عربستان به قصد دیدار پیامبر اسلام ﷺ به مدینه مهاجرت کرده بودند؛ زیرا در کتاب های مذهبی خود خوانده و از علمای خویش شنیده بودند که پیامبری در حجاز ظهور می کند؛ به این جهت برای دیدن آن پیامبر به مدینه آمده بودند. آنها علاوه بر این که خود در انتظار دیدار جمال پیامبر خاتم ﷺ بودند، برای مردم مدینه نیز بشارت ظهور ایشان را بازگو می کردند و به آنها مژده ظهور دین جدید را می دادند.

اما هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ ظهور کرد و دینی جدید و نورانی را در ظلمتکده

شبه جزیره عربستان به ارمغان آورد، یهودیان متعصب چون اسلام را با برخی از منافع نامشروع خود در تضاد دیدند به پیروی از هوی و هوس شیطانی، نغمه مخالفت ساز کردند!

امان از هوای نفس که چه می‌کند! جمعیتی به عشق دیدن پیامبری از شهر و دیار خود هجرت می‌کنند و در محل موعود سُکنی می‌گزینند و مدّتی در انتظار او می‌مانند و لحظات سخت انتظار را سپری می‌کنند؛ اما وقتی که او را می‌یابند، نه تنها از او استقبال نمی‌کنند؛ بلکه نقشه از بین بردن او را می‌کشند و با دشمنان او هم‌پیمان می‌شوند و در یک صف قرار می‌گیرند!

اما اسلام در این مبارزه پیروز شد و قلعه‌های سه گانه به تصرف مسلمانان درآمد و یهودیان تار و مار شدند، عده‌ای کشته شدند و عده‌ای با سرافکندگی و فلاکت مجبور به ترک مدینه شدند.

شان نزول آیات فوق

پس از این که «طایفه بنی قینقاع» در درگیری با مسلمانان نابود گشتند، منافقان مدینه سراغ «طایفه بنی النضیر» آمدند و آنها را جهت جنگ با مسلمانان تحریک کردند، گفتند: برخیزید و تا مسلمانان سازمان و حکومت مستحکمی تشکیل نداده‌اند به کمک همدیگر آنها را از مدینه بیرون نموده و ریشه اسلام را بخشکانیم؛ پس در جنگ با مسلمان درنگ نکنید!

در اینجا آیات را فوق نازل شد و به یهود هشدار داد که با طناب پوسیده منافقان به چاه نروند که بد بخت می‌شوند؛ زیرا منافقان به شما کمک نخواهند کرد و شما هم به تنهایی تاب مقاومت در برابر مسلمانان را ندارید، بنابراین عاقبتان مثل عاقبت «بنی قینقاع» می‌شود. سپس برای آنها دو مثال می‌زند.

شرح و تفسیر

«لَا يُفَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ» - ای مسلمانان! از این یهودیان نترسید. آنها جرأت جنگ و رویارویی با شما را ندارند، آنها در میدان جنگ به مبارزه با شما نمی‌پردازند؛ بلکه یا در قلعه‌های در بسته و از روی پشت بام قلعه به پیکار می‌پردازند و یا از پشت دیوارها به مقابله با شما بر می‌خیزند و این نشانه قوت و قدرت شما و ضعف و ناتوانی آنهاست.

«بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَخَسُّبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى» - آنها در بین خود خوب می‌جنگند و هنگامی که با غیر مسلمانان رو به رو می‌شوند، با شدت و قوت به مبارزه می‌پردازند. به این جهت تصوّر می‌کنید که آنها نیرومند و متحدند؛ در حالی که قلب آنها از هم جداست، اتحادشان ظاهری است و در واقع تخم اختلاف و تفرقه در قلب آنها کاشته شده است.

یهود امروز، اسرائیل، نیز در مقابل دیگران خوب می‌جنگد و ظاهری متحد و یکپارچه دارد؛ اما در مقابل مسلمانان حزب الله لبنان در مانده و بیچاره می‌شود.^۱ و تخم اختلاف در درون آنها کاشته شده است؛ زیرا دنیا پرستان به دنبال منافع شخصی خود هستند، هر جا منافعشان چیز دیگری اقتضا کند، از یکدیگر جدا می‌شوند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» - علت اختلاف آنان، جهل و نادانی است، آنها چون اهل تعقل و تفکر نیستند، اختلاف دارند. عقل، عامل اتحاد و جهل علت اختلاف است؛ پس شما مسلمانان از یهودیان نهراسید!

بعد از بیان اختلاف درونی یهود دو مثال برای آنها بیان می‌کند:

مثال اول: «كَمْثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذَاتُوا وَ بَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» مثل یهود بنی النضیر.

۱. دیدیم که قدرت ایمان و جهاد مردان حزب الله لبنان چگونه ارتش تا دندان مسلح اسرائیل را با ذلت از خاک جنوب لبنان بیرون راند.

مثل کسانی است که قبل از آنها بودند و کفاره اعمالشان را پرداختند و اکنون نیز در عذاب دوزخ به سر می‌برند. خلاصه این که، یهود بنی النضیر را به قومی که قبل از آنها وجود داشتند و به کیفر اعمالشان رسیدند تشبیه می‌کند.

مفسران در این که این قوم چه کسانی بوده‌اند دو احتمال داده‌اند:

۱- منظور همان مشرکان مکه است که در جنگ بدر به کیفر اعمالشان رسیدند. منافقین، مشرکان مکه را تحریک به جنگ کردند، آنها به میدان جنگ بدر آمدند و شکست خوردند و مجبور به عقب نشینی شدند. یهود بنی النضیر نیز به سرنوشت آنها دچار خواهد شد.

۲- منظور طایفه یهود بنی قینقاع است که به تحریک منافقین بر علیه مسلمانان جنگیدند و از مسلمانان شکست خوردند و مجبور شدند مدینه را ترک کنند.

ای یهود بنی النضیر! سرنوشت بنی قینقاع در انتظار شماست.

مثال دوم: «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» - مثال اول برای یهودیانی بود که به تحریک منافقان تحریک می‌شدند؛ و این مثال، برای خود منافقان است که یهود را تحریک می‌کنند؛ به عبارت دیگر، این مثال برای محرک است و مثال قبل برای تحریک شدگان. به هر حال خداوند می‌فرماید: مثل منافقین - که یهودیان را تحریک می‌کنند - مثل شیطان است که انسان را تحریک می‌کند و او را به کفر و بی دینی دعوت می‌کند؛ اما همین که اوضاع را نامناسب می‌بیند، انسان تحریک شده را در وسط میدان رها نموده و فرار می‌کند! شیطان گاهی از اوقات به شکل انسان در می‌آید و او را می‌فریبد^۱ که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

الف: در جنگ بدر شیطان به شکل انسان در آمده بود و مشرکان را تحریک

۱. مرحوم علامه مجلسی بحث مفصلی در این زمینه دارد، علاقه‌مندان به بحار الانوار، جلد ۶۰، صفحه ۲۸۳ به بعد مراجعه کنند.

می‌کرد؛ اما وقتی برتری مسلمانان احساس شد و فرشتگان و ملائکه به کمک آنها آمدند، شیطان عقب نشینی نموده و فرار کرد. وقتی از او پرسیدند: تو که همه را به جنگ تشویق می‌کنی، کجایم روی؟ گفت: من چیزی هایی می‌بینم که شما نمی‌بینید!^۱

ب: در جلسه مشورتی سران قریش برای بررسی راه‌های مبارزه با پیامبر ﷺ، شیطان به شکل پیرمردی از اهل نجد درآمد و گفت: بهترین راه این است که از تک‌تک قبایل عرب یک نماینده انتخاب شود که آنها با هم به خانه محمد ﷺ هجوم آورند و او را بکشند تا خون محمد ﷺ بین تمام قبایل عرب تقسیم شود تا قریش توان انتقام از آنها را نداشته باشد. و همین نظریه تصویب شد.^۲

ج: بعد از رحلت پیامبر اسلام ﷺ و در ماجرای بیعت با ابوبکر نیز می‌گویند که شیطان به صورت پیرمرد سالخورده‌ای در مسجد مجسم شد و به عنوان اولین شخص با ابوبکر بیعت کرد.^۳

به هر حال، خداوند به منافقان مدینه می‌فرماید که: مثل شما، مثل شیطان است که انسان را به کفر تحریک می‌کند؛ ولی هنگام خطر، از او دست بر می‌دارد. به او پیشنهاد کفر و بی‌دینی می‌دهد؛ اما وقتی انسان کافر گردید به او می‌گوید: من از کفار بیزارم و از پروردگار جهانیان می‌ترسم!

هنگامی که شیطان عذاب الهی را در چند قدمی خود می‌بیند، چنین سخنانی می‌گوید و توبه می‌کند و روشن است که توبه به هنگام نزول بلا و عذاب پذیرفته نیست؛ همان‌گونه که توبه در آستانه مرگ و هنگامی که پرده‌ها کنار رفته است، قابل پذیرش نیست.

۱. شیطان دشمن دیرینه انسان، ص ۸۵؛ و تاریخ انبیاء، صفحه ۶۱۷.

۲. «شیطان کیست؟» صفحه ۱۲۳؛ و شیطان دشمن دیرینه انسان، صفحه ۸۳.

۳. شرح این مطلب را به نقل از حضرت علی علیه السلام در کتاب با ارزش «اسرار آل محمد ﷺ» صفحه ۲۱۹ به بعد، مطالعه فرمائید. نمونه‌های دیگری از ممثّل شدن شیطان به صورت انسان وجود دارد که علاقه‌مندان می‌توانند آن را در کتاب «شیطان دشمن دیرینه انسان» صفحه ۸۰ به بعد، مطالعه کنند.

در اینجاست که هر دو گرفتار می‌شوند؛ هم شیطان محرّک و هم انسان تحرّیک شده، هم منافقان محرّک و هم یهودیان تحرّیک شده و عاقبت هر دو، آتش جهنّم است.

این دو مثال برای یهودیان و منافقان صدر اسلام مطرح شده است؛ امّا آیا اختصاص به زمان پیامبر ﷺ دارد؟ انصاف این است که بگوییم: این مثال‌ها در تمام زمان‌ها و مکان‌ها جریان دارد و شامل حال تمام کسانی می‌شود که به تحرّیک منافقان علیه مسلمانان دست به مبارزه می‌زنند و هنگامی که گرفتار می‌شوند، دست از حمایت آنها بر می‌دارند، بلکه گاهی از اوقات به حمایت دشمنان آنان بر می‌خیزند؛ زیرا منافق و شیطان چیزی به نام وفا و عهد و پیمان نمی‌فهمد!

پیام‌های آیه

۱ دشمنان اسلام قدرتمند نیستند!

طبق آنچه از آیه شریفه استفاده شد، دشمنان اسلام آنچنان که ما خیال می‌کنیم متحد و یکپارچه و قوی نیستند؛ آنها هنگام به خطر افتادن منافع خویش با هم پیمانان خود به جنگ و مبارزه بر می‌خیزند، قلب‌هایشان متفرّق است. بهترین دلیل بر تفرقه آنها این که منافع واحدی ندارند، بلکه هر کدام به دنبال منافع خویشند.

۲ سرچشمه اختلاف جهل و نادانی است.

همان گونه که در ذیل آیه مثل آمد، علّت تفرقه و اختلاف کفّار و مشرکان جهل و نادانی آنها ذکر شد (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ)؛ بنابراین، ریشه اختلافات، نادانی و جهل است و هر جا که اتحاد و یکپارچگی و وحدت است، نشانگر عقل و درایت و هوشیاری آن ملت می‌باشد.

یک جامعه آگاه باید به فکر منافع جمعی و مجموعه جامعه باشد و برای سلامت

افراد باید تمام مجموعه سالم باشد.

آیا امروز ما این پیام مهم عقل و وحی را شنیده و درک کرده‌ایم؟ آیا به عنوان پاسخ به ندای عقل و شرع، حاضریم دست از اختلافات و جناح بندی‌ها و حزب بازی‌ها برداریم؟ چه قدر نیروها و توانمندی‌های جامعه در دعاها و منازعات بی حاصل داخلی هدر می‌رود؟ نیروهای مالی، فکری، فرهنگی که باید در راه آبادانی کشور و دین مصرف شود، چگونه در راه ایجاد و رفع اختلافات از بین می‌رود! آری! اتحاد نشانه عقل و اختلاف علامت نادانی است!

۳] تکیه بر منافقان خطاست!

از آیات شریفه مثل آموختیم که با طناب پوسیده منافقان داخلی و خارجی نمی‌توان به چاه رفت! بنابراین طرفداران نظام اسلامی و پیروان مکتب قرآن نباید فریب منافقان را بخورند که آنها تکیه گاه‌های مناسبی نیستند و به هنگام خطر، انسان را تنها می‌گذارند؛ بلکه اگر دشمن، قوی‌تر باشد با او همدست می‌شوند! منافقان همواره برای اسلام و مسلمین خطر جدی بوده و هستند و خواهند بود؛ باید بسیار مواظب آنها بود!

۴] تاریخ گذشتگان چراغ راه آیندگان

اگر می‌خواهید راه صحیحی در زندگی خود انتخاب کنید و به بیراهه نروید، تاریخ گذشتگان را مطالعه کنید و از تجارب آنها کمک بگیرید؛ زیرا تاریخ در حال تکرار شدن است.

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِّهِ بِالْمَاضِينَ؛ روزگار بر باقیمانندگان چنان می‌گذرد که بر پیشینان گذشت!»^۱

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

و این همان تکرار تاریخ است.
با نگاهی به تاریخ گذشته و پی بردن به عوامل پیروزی و شکست آنها، بهتر می‌توان در آینده، گام نهاد.

۵] شیطان و منافقین در یک مسیر حرکت می‌کنند!

از آنجا که قرآن مجید در مثال دوم، منافقین را به شیطان تشبیه کرد، نتیجه می‌گیریم که شیطان و منافقین در یک مسیر حرکت می‌کنند؛ همان گونه که یهود و مشرکان در یک مسیرند؛ زیرا یهودیان به کُفَّار و مشرکان تشبیه شدند.
تنها تفاوت شیطان و منافقین این است که آنها «شیاطین الجن» هستند و اینان «شیاطین الانس» می‌باشند؛ اما هدف و برنامه هر دو یکی است و باید مراقب هر دو بود.
پروردگارا! همواره از شرّ شیطان به تو پناه می‌بریم.
ما را از شرّ شیطان حفظ فرما!

* * *

جاذبه فوق العاده قرآن

خداوند متعال در آیه ۲۱ سوره حشر می فرماید:

لَوْ أَنزَلْنَاهُ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعاً مُّتَصَدِّعاً مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ
وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود
و از خوف خدا می شکافد! اینها مثال هایی است که برای مردم می زنیم، شاید در
آن بیندیشند.

دورنمای بحث

این مثل پیرامون جاذبه فوق العاده قرآن مجید سخن می گوید، خداوند متعال در
این آیه شریفه، نفوذ معنوی قرآن را در انسان بر خشوع و خضوع کوه ها در برابر قرآن
تشبیه کرده است که اگر قرآن بر کوه ها نازل می شد، کوه در برابر قرآن خاشع گشته و از
خوف خدا می شکافت. سپس هدف از امثال القرآن را تعقل و تفکر در آیات الهی بیان
می کند.

جاذبه شگفت‌انگیز قرآن

زندگی پیامبر اسلام ﷺ نشانگر آن است که دشمنان اسلام از جاذبه قوی قرآن مجید می‌هراسیدند. قرآن مجید هراس آنان را در آیه شریفه ۲۶ سوره فصلت چنین بیان می‌کند:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْ فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
کافران گفتند: گوش به این قرآن ندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید،
شاید پیروز شوید!

آری! آنان آن قدر از جاذبه قرآن می‌ترسیدند که هنگام تلاوت آیات حق توسط پیامبر ﷺ شروع به هیاهو و جنجال می‌کردند تا صدای زیبای تلاوت قرآن پیامبر ﷺ به گوش مردم نرسد. اوج هراس کفار و مشرکان از این مسأله، که نشانه جاذبه شگفت‌انگیز قرآن مجید است، آنجا بود که به کسانی که قصد تشرّف به مسجدالحرام و زیارت بیت‌الله الحرام را داشتند، می‌گفتند: در داخل مسجد پنبه‌ای در گوش‌های خود فرو کنید تا صدای پیامبر اسلام ﷺ را نشنوید؛ مبادا مسحور شوید!^۱ متأسفانه امروز هم این شیوه جلوگیری از رسیدن صدای حق به مردم، به روش‌های مدرن انجام می‌شود!

برخی از اتهام‌ها و برچسب‌ها و تهمت‌هایی که مشرکان به حضرت رسول ﷺ نسبت می‌دادند نیز نشانگر همین معنی است. یکی از این اتهامات، نسبت سحر و جادوگری است؛ در آیه دوم سوره یونس می‌خوانیم:

قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ

کافران گفتند: این مرد (حضرت رسول اکرم ﷺ) ساحر (و جادوگری) آشکار است.

۱. داستانهای جالبی در این زمینه وجود دارد که به برخی از آنها در جلد اول این کتاب اشاره شد.

شرح و تفسیر

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ

اگر این قرآن را بر کوهها نازل می کردیم، کوهها در مقابل جاذبه قوی قرآن سر تعظیم فرود می آوردند و از خشیت و ترس خداوند متلاشی می شدند!

آری! اگر قرآن بر کوهها نازل می شد، کوهها را متلاشی می کرد اما این انسان ناآگاه که از دولب مبارک پیامبر ﷺ تلاوت قرآن را می شنود، و به آوای روحبخش وحی الهی نه یک بار و دو بار، بلکه بیست و سه سال گوش می کند؛ ولی در قلب سخت تر از سنگ او اثر نمی کند!

در تفسیر این آیه شریفه، دو نظریه وجود دارد:

۱- نخست این که اگر کوهها عقل و هوش داشتند و قابلیت درک و فهم می داشتند آنگاه قرآن را بر آنها نازل می کردیم، در مقابل قرآن خاشع می شدند؛ بنابراین، آیه مذکور یک قضیه شرطیه برای تنبّه و بیداری انسان است، مبنی بر این که تو که عقل و هوش داری، چرا در مقابل قرآن سر تعظیم فرود نمی آوری!

۲- دیگر این که آیه شریفه قضیه شرطیه نیست بلکه یک حقیقت است؛ زیرا تمام موجودات عالم (هر موجودی به تناسب ظرفیت خویش) درک و احساس دارد.^۲ این معنی در آیات متعددی از قرآن مجید، از جمله آیه اول سوره تغابن، آمده است؛ خداوند در این آیه شریفه می فرماید:

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

آنچه در آسمانها و زمین است، برای خدا تسبیح می گویند؛ مالکیت و حکومت از آن اوست و ستایش از آن او و او بر همه چیز تواناست!

اگر موجودات، عقل و درک متناسب خودشان نداشته باشند که تسبیح خدا معنی

۱ و ۲. مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۶۶.

ندارد. به قول شاعر:

ما سمیعیم و بصیر و باهشیم با شما نامحرمان ما خامشیم
پس آنها درک و شعور دارند و تسبیح و تقدیس می‌کنند؛ ولی ما تسبیح آنها را
نمی‌فهمیم، به این جهت کسانی که حالت شهود عالم باطن را دارند، صدای زمزمه
موجودات را می‌فهمند!
طبق تفسیر اوّل، آیه، جزء امثال القرآن محسوب می‌شود؛ ولی طبق تفسیر دوم،
مثل به معنای توصیف است و از محلّ بحث خارج است.
آیه ۳۱ سوره رعد، که در مورد تأثیر عجیب قرآن مجید است، شاهد بر تفسیر اوّل
است. خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُفِّرَتْ بِهِ السَّمَوَاتُ
بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا

اگر به وسیله قرآن، کوه‌ها به حرکت در آیند یا زمین‌ها قطعه قطعه شوند یا به
وسیله آن با مردگان سخن گفته شود، (بازهم ایمان نخواهند آورد) ولی همه
کارها در اختیار خداست.

در مورد شأن نزول این آیه، بعضی از مفسران بزرگ گفته‌اند که در پاسخ جمعی از
مشرکان مکه نازل شده است که در پشت خانه کعبه نشسته بودند و به دنبال
پیامبر ﷺ فرستادند، پیامبر ﷺ (به امید هدایت آنها) نزد آنها آمد؛ عرض کردند:
اگر دوست داری از تو پیروی کنیم این کوه‌های مکه را به وسیله قرآنت عقب بران تا
کمی این زمین تنگ و محدود ما گسترش یابد! و زمین را بشکاف و چشمه‌ها و
نهرهایی در اینجا پدید آور تا درختان غرس کنیم و زراعت نمائیم! تو به گمان خود
کمتر از داوود نیستی که خداوند کوه‌ها را برای او مسخّر کرده بود که با او همصدا

شده، تسبیح خدا می گفتند؛^۱ یا این که باد را مسخر ما گردان که بر آن سوار شویم و به شام رویم و مشکلات خود را حل کنیم و مایحتاج را تهیه نمائیم و همان روز بازگردیم - همان گونه که مسخر سلیمان بود؛ تو به گمان خود از سلیمان کمتر نیستی! و نیز جدت «قصی» (جد طایفه قریش) یا هر کس دیگر از مردگان ما را می خواهی زنده کن تا از او سؤال کنیم آیا آنچه تو می گوئی حق است یا باطل زیرا عیسی علیه السلام مردگان را زنده می کرد و تو کمتر از عیسی نیستی!

در این هنگام این آیه نازل شد و به آنها گوشزد کرد که همه آنچه را می گوئید از سر لجاجت است نه برای ایمان آوردن، وگرنه معجزه کافی برای ایمان آوردن ارائه شده است!^۲

پیام آیه

هیبت و عظمت قرآن

هیبت و عظمت قرآن آن گونه است که، طبق آیه بالا، اگر بر کوهها نازل می شد آنها را تکان می داد و از هم می شکافت، حال چگونه است حال کسانی که قرآن پیوسته بر آنها خوانده می شود و کمترین تغییری در روح و جان آنها پیدا نمی شود، قلب آنها به راستی از سنگ خارا سخت تر است! پروردگارا! روز به روز ما را با قرآن آشناتر بگردان و آیه آیه آن را سبب فزونی ایمانمان قرار ده!

* * *

۱. این مطلب در آیه ۷۹ سوره انبیا آمده است؛ در این آیه می خوانیم: «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ» کوهها و پرندگان را با داوود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می گفتند، و ما این کار را انجام دادیم. - مطلب فوق در آیه ۱۸ و ۱۹ سوره «ص» نیز آمده است.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۱۰، صفحه ۲۲۰.

عالمان بی عمل

آیه پنجم سوره جمعه، مثالی دیگر از مثال های زیبای قرآن مجید است. خداوند متعال در این آیه شریفه می فرماید:

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا
بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْظَّالِمِينَ

کسانی که مکلف به تورات شدند، ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتاب هایی حمل می کند (آن را بر دوش می کشد، اما چیزی از آن نمی فهمد). گروهی که آیات خدا را انکار کردند، مثال بدی دارند و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

دور نمای بحث

این آیه شریفه، پیرامون یهودیانی سخن می گوید که علی رغم تصریح کتاب آسمانی خودشان به نبوت پیامبر اسلام ﷺ، به اسلام ایمان نیاوردند و این بشارت تورات را نادیده انگاشتند و به تعبیر دقیق تر، آیه مثل، مثالی برای همه عالمان بی عمل

می‌زند و کسانی که از اندوخته‌های خویش بهره نمی‌گیرند را به «حماری» تشبیه می‌کند که نمی‌تواند از کتاب‌هایی که بار او کرده‌اند استفاده کند.

شان نزول

هنگامی که آیه دوم سوره جمعه نازل شد و خداوند از پیامبر اسلام ﷺ به عنوان پیامبری که در میان جمعیتی درس نخوانده مبعوث شده، از آن حضرت یاد کرد؛ یهودیان لجاجت کردند و گفتند: این که ما ایمان نمی‌آوریم و مسلمان نمی‌شویم، به خاطر این است که اسلام دین جهانی و همگانی نیست و طبق این [آیه شریفه] و به اعتراف خودتان اختصاص به همان منطقه حجاز، که مردمی بی سواد هستند، دارد.^۱ معمولاً افراد لجوج، ماجراجو، خود خواه و مانند آن، همواره به دنبال بهانه هستند و یهودیان لجوج نیز از این قاعده مستثنی نیستند. آیه شریفه در واقع پاسخی است به این بهانه یهودیان.

شرح و تفسیر

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» - مثل یهودیانی که کتاب آسمانی تورات به آنها داده شد و این موهبت بزرگ الهی و نعمت بی‌بدیل خداوندی بدون اختیار، در اختیار آنها قرار داده شد؛ ولی حق این کتاب آسمانی را ادا نکردند، به گونه‌ای که گویا موهبتی به آنها نشده است؛ مثل چنین کسانی، مثل الاغی است که کتاب‌هایی بر پشت او بار کنند، در حالی که از محتوی و مضمون آن کتاب‌ها، هیچ بهره‌ای نبرد؛ یعنی ای گروه یهود! مگر در کتاب آسمانی شما - تورات - بشارت ظهور حضرت رسول اکرم ﷺ نیامده است؟! مگر به تعبیر قرآن مجید ویژگی‌ها و صفات و علائم آن حضرت در کتاب آسمانی شما به گونه‌ای دقیق مطرح

۱. تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۱۰۶.

نشده که همانند فرزندانِتان پیامبر آخر الزمان را می شناسید؟!^۱ مگر شما به عشق زیارت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از خانه و کاشانه خود به سوی سر زمین حجاز کوچ نکرده اید و در مدینه در انتظار ظهور اسلام و سپس تشرّف به آن نیستید؟! پس چه شد که علی رغم همه این مسائل به بشارت های تورات پشت پا زدید و اسلام را نپذیرفتید؛ بلکه با آن به جنگ برخواستید!

مثل شما عالمان بی عمل، مثل درازگوشی است که هیچ بهره ای از بار کتاب خود نمی برد و تنها سنگینی آن را بر دوش خود احساس می نماید.

«يُسْئِلُ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» - مثال عالمان بی عمل که آیات الهی را تکذیب کنند مسلماً مثال بدی است.

چگونه این یهودیان لجوج و عنود به «حمار حامل اسفار» تشبیه نشوند در حالی که نه تنها با عمل که با زبان نیز آیات الهی را انکار کردند! این موضع گیری زشت یهودیان لجوج مخصوص یهودیان صدر اسلام نبوده است؛ بلکه طبق آیه شریفه ۸۷ سوره بقره آنها هر زمان پیامبری برخلاف هوای نفسشان می آمد، در برابر او تکبر می کردند. گروهی را تکذیب می نمودند و گروهی را به قتل می رساندند!

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» - درست است که هدایت کار خداست و همه هدایت ها از ذات بی همتای او سرچشمه می گیرد؛ اما قابلیت انسان ها نیز شرط است. خداوند تنها کسانی را که زمینه هدایت دارند، هدایت می کند و هدایتش شامل کسانی که با لجاجت و عناد بر خویشتن ظلم و ستم می کنند، نمی شود.

پیام های آیه

۱ «حُمِّلُوا... ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوا» ضرب المثلی عام و فراگیر!

معنای این جمله - همان گونه که گذشت - این است که خداوند به یهود، بدون

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۶ - و سوره انعام، آیه ۲۰.

اختیار آنها، نعمتی بزرگ به نام تورات داد؛ ولی آنها بهره‌ای از آن نگرفتند. این مطلب اختصاصی به یهود ندارد؛ بلکه شامل هر نعمتی که خداوند در اختیار انسان قرار دهد و انسان از آن بهره نگیرد می‌شود.

«عقل» - نعمت بی بدیل غیر اختیاری است که در اختیار هر انسانی قرار داده شده است؛ اما بسیاری از انسان‌ها از این نعمت بزرگ، بهره برداری صحیح و شایسته‌ای نکرده‌اند.

«سلامتی» - نعمت بزرگ و ناشناخته‌ای است^۱ که بی اختیار در اختیار ما نهاده شده است، آیا به طور شایسته از آن استفاده کرده‌ایم، یا مصداق «حُمِّلُوا... وَلَمْ يَحْمِلُوا» می‌باشد؟

آیا توانسته‌ایم از معارف دینی، پیامبر گرامی اسلام ﷺ، قرآن مجید، ائمه بزرگوار دین، علماء و مراجع و دیگر نعمت‌هایی که خداوند بی اختیار به ما انسان‌ها ارزانی داشته است برای هدایت خود و جامعه بهره برداری کنیم؟!

۲ چرا «حمار»؟

حیوانات بارکش فراوانند؛ اما چرا خداوند متعال در این آیه شریفه، عالمان بی عمل و یهودیان لجوج را به «دراز گوش» تشبیه کرده است؟

پاسخ: ظاهراً علت آن این است که «دراز گوش» شهرت فراوانی در حماقت و نادانی دارد به این جهت، هر گاه می‌خواهند ضرب المثلی برای حماقت شخصی بزنند، او را به «حمار» تشبیه می‌کنند؛ در حماقت «الاغ» همین بس که اگر ده بار از جاده‌ای خطرناک عبور کند و با خطرات زیادی روبه‌رو شود، باز هم از آن مسیر می‌رود و مسیر خود را عوض نمی‌کند!

۱. در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: «الصَّحَّةُ وَالْإِمَانُ نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ لَا يَعْرِفُهُمَا إِلَّا مَنْ فَقَدَهُمَا؛ سلامتی و امنیت دو نعمت ناشناخته هستند، کسی قدر این دو نعمت (بزرگ) را می‌داند که آنها را از دست داده باشد.» (مسندالرضا، صفحه ۱۲۰).

خداوند متعال برای این که نهایت حماقت عالمان بی عمل و یهودیان لجوج را نشان دهد، آنها را به «حماری» تشبیه می کند که بهره اش از یک بار کتاب، تنها احساس سنگینی و خستگی است. آیا حماقتی بالاتر از این تصوّر می شود که انسانی در تمام مدّت عمر خود علومی را با خود حمل کند و هرگز از آن استفاده نکند!

۳ نکته تعبیر به «اسفار» نه «کتاب»

«اسفار» از مادّة «سفر» به معنای کتاب است. «سفر» به معنای پرده برداری از چیزی است. عرب ها به زن های بی حجاب به این جهت «نساء سافرات» می گویند که حجاب خود را کنار نهاده اند؛ همان گونه که «سَفَر» را بدین علّت سفر می گویند که انسان در بیابان ها به هنگام سفر آشکار و هوید است؛ بر خلاف زمانی که در شهر و دیار خود می باشد که در لابه لای کوچه ها و خیابان ها و ساختمان ها و اتومبیل ها و دیگر اشیاء پنهان است.

کتاب را نیز به این جهت «اسفار» گفته اند که پرده از روی حقایق بر می دارد و واقعیّت ها و حقایق و معارف را برای انسان ها روشن می کند.

کتاب آسمانی که باید باعث هدایت انسانها به سوی حقیقت شود و واقعیّت را برای آنها نمایان کند، چه بسیارند کسانی که تنها زحمت حمل و نقل آن را می کشند و بهره ای از آن نمی برند.

۴ هدایت، قابلیت لازم دارد.

همان گونه که قبلاً ذکر شد، همواره انوار هدایت از ناحیه خداوند است؛ امّا قابلیت ها را ما خود باید به وجود آوریم. باران در طبع لطیفش خلاف نیست، امّا چنین نیست که بر هر زمینی ببارد، گل بروید؛ بلکه بستگی به نوع زمین دارد. اگر زمین شوره زار باشد، جز خس و خار نمی روید؛ ولی اگر زمین آماده ای باشد، قطعاً گل می روید.

بدین جهت یک انسان نیز که بعد از هزار واندی سال، یک جمله از پیامبر اسلام ﷺ می شنود و هدایت می گردد و به قلّه کمال می رسد، در واقع قابلیت هدایت را داشته است؛ اما اشخاصی همانند ابوسفیان و ابوجهل که عمری را در کنار حضرت رسول ﷺ سپری می کنند و آیات فراوانی از قرآن را می شنوند و موعظه های متعدد پیامبر ﷺ به آنها می رسد، چون زمینه هدایت ندارند نه تنها یک گام به سوی انسانیت بر نمی دارند؛ بلکه روز به روز از انسانیت فاصله می گیرند و همانند چهار پایان، بلکه گمراه تر از آنها می شوند.^۱

۵] آیه مثل شامل هر عالم بی عملی می گردد!

همان گونه که قبلاً اشاره شده آیه شریفه هر چند در مورد یهودیان نازل شده است، ولی بدون شک شامل هر عالمی که به اندوخته های علمی خود عمل نکند می شود. مرحوم علامه طبرسی مفسر بزرگ قرآن در ذیل آیه فوق می گوید: از ابن عباس چنین نقل شده است: کسانی که کتاب هدایت را انکار کنند نیز در حکم حماری هستند که کتابهایی بر دوش گرفته اند؛ بنابراین کسی که قرآن مجید تلاوت می کند و معنای آن را درک نمی کند و از قرآن همچون کسی که نیازی بدان ندارد اعراض کرده است مشمول این مثل می شود^۲ و مثل چنین فردی نیز مثل آن دراز گوش است؛ بنابراین آیه شریفه هشدار می دهد که همه مسلمانان که مراقب باشند سرنوشتی همچون یهود پیدا نکنند، این فضل عظیم الهی که شامل حال آنها شده و این قرآن مجید که بر آنها نازل گردیده، برای این نیست که تنها در خانه ها خاک بخورد، و یابه عنوان «تعویذ چشم زخم» حمایل کنند، و یا ضمیمه «آئینه» و «شمعدان» مهریه عروسان نمایند و یا مخصوص مجالس فاتحه و اموات گردد و تا این حد آن را تنزل دهند و یا آخرین همّت آنها تلاش و

۱. سورة فرقان، آیه ۴۴.

۲. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۲۸۵.

کوشش برای تجوید و تلاوت زیبا و ترتیل و حفظ آن باشد، ولی در زندگی فردی و اجتماعی کمترین انعکاس نداشته باشد و در عقیده و عمل از آن اثری به چشم نخورد!

ترسیم چهره عالمان بی عمل در روایات

«علم» و «عالم» در فرهنگ اسلامی ارزش فراوانی دارد، به گونه‌ای که در روایات از علم به «سرچشمه فضائل»، «بهترین میراث»، «چراغ عقل»، «گمشده مؤمن»، «بهترین گنج»، «بهترین دلیل»، «برترین هدایت»، «زیبایی آشکار»، «بهترین انیس»، «بالاترین شرف»^۱ و مانند آن یاد شده است؛ همان گونه که از «دانشمند» و «عالم» به «وارث پیامبران»، «چراغ‌های روی زمین»، «جانشینان انبیاء»^۲ و مانند آن تعبیر شده است. روشن است که تمام این فضائل و ارزش‌ها برای علمی است که عملی گردد و عالمی را شامل می‌گردد که به علمش عمل کند و گر نه چنین علمی نه تنها مایه هدایت نخواهد بود و چراغی فراسوی دیگران نمی‌شود؛ بلکه حتی خود آن عالم را نیز هدایت نمی‌کند.

در روایت تکاندهنده‌ای از وجود مبارک رسول اکرم ﷺ آمده است:

مَنْ ارْزَادَ عِلْمًاو لَمْ يَزِدْهُ هُدًى، لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا^۳

عالمی که هر روز بر علم و دانش خود می‌افزاید، ولی (بر اثر عمل نکردن به علم و دانش خویش) چیزی بر هدایتش افزوده نمی‌شود، دوری‌اش از خداوند زیادتر می‌شود!

نکته قابل تأمل این که آن حضرت ﷺ نمی‌فرماید: عالم بی عمل، متوقف می‌شود و در جا می‌زند؛ بلکه می‌گوید چنین انسانی عقب‌گرد می‌کند! چون تا زمانی که

۱. تعابیر دهگانه فوق در روایات مختلف آمده است؛ به میزان الحکمة، باب ۲۸۳۰ مراجعه کنید.

۲. تعبیرهای سه گانه در میزان الحکمة، باب ۲۸۳۸ آمده است.

۳. محجة البیضاء، جلد اول، صفحه ۱۲۶.

نمی دانست و عذر مقبولی در ندانستن داشت، خداوند عذرش را می پذیرد؛ اما وقتی که دانست و آگاه شد و به علم خود عمل نکرد، عقب گرد شروع می شود. نتیجه این که، باید هم به سراغ علم و دانش برویم و سختی ها و مشکلات تحصیل دانش را تحمل کنیم و هم به علم خود عمل کنیم و آن را وسیله هدایت خود و دیگران قرار دهیم تا مشمول روایت فوق و آیه مثل قرار نگیریم.

* * *

ویژگی های منافقان

در آیه چهارم سوره منافقون آمده است:

وَإِذْ رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خُشْبٌ
مُسْتَنْدَءٌ يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنْزِلُ
يُؤْفَكُونَ

هنگامی که آنها را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می دهی؛ اما گویی چوب های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند! هر فریادی از هر جابلند شود، بر ضد خود می پندارند؛ آنها دشمنان واقعی تو هستند؛ پس، از آنان بر حذر باش! خداوند آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند!

دور نمای بحث

از آنجا که منافقین خطرناکترین دشمنان اسلام و مسلمانان هستند، شناسایی و افشاء چهره واقعی آنها لازم و ضروری است؛ بدین جهت قرآن مجید در آیات مختلفی، از جمله آیه فوق، به بررسی ویژگی های آنان پرداخته است. در آیه مورد بحث، به

سه ویژگی منافقان اشاره شده است که بخوبی چهره واقعی آنان را برملا می‌کند.

اوصاف منافقین

برای شناخت انسان‌های دو چهره و مبارزه با آنها، آشنایی با صفات و ویژگی‌های آنان لازم است. بدین منظور قرآن مجید در آیات مختلف به معرفی این دشمنان خطرناک و بیان خصوصیات و صفات آنان پرداخته است. در سوره منافقین، ده ویژگی ممتاز آنان بیان شده است^۱ که سه ویژگی آن در آیه مثل آمده است. در اینجا به بحث و بررسی همین سه صفت اکتفاء می‌کنیم، امید است که از روی این آثار و نشانه‌ها، چهره واقعی منافقان را بشناسیم؛ همانگونه که یک طبیب آگاه از روی علائم و نشانه‌های ظاهری به وجود بیماری‌های مزمن و خطرناک پی می‌برد.

شرح و تفسیر

۱ - «وَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ» - اولین ویژگی منافقان - که در این آیه مطرح شده است - این است که آنها ظاهری جذاب و فریبنده دارند. منافقان چون ضعف درونی دارند و شخصیت ثابتی ندارند، به ظاهرشان رسیدگی زیادی می‌کنند؛ ظاهری

۱. در سوره منافقون ده ویژگی آنان بیان شده که سه ویژگی آن در آیه مثل آمده است. نشانه‌های دهگانه منافقین که در این سوره مطرح شده به شرح زیر است: ۱ - دروغگوئی صریح و آشکار (وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اَنَّ الْمَنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ) ۲ - استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم (اتَّخَذُوا اِيْمَانَهُمْ جُنَّةً) ۳ - عدم درک واقعیات بر اثر رها کردن آئین حق بعد از شناخت آن (لَا يَفْقَهُونَ) ۴ - داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب، علیرغم تهی بودن درون و باطن (وَ اِذَا رَايْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ) ۵ - بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق همچون یک قطعه چوب خشک (كَانَهُمْ خَشَبٌ مَّسْنُودٌ) ۶ - بدگمانی و ترس و وحشت از حادثه و هر چیز به خاطر خائن بودن (يَحْسِبُونَ كُلَّ صِيْحَةٍ عَلَيْهِمْ) ۷ - حق را به باد سخزیه و استهزاء گرفتن (لَوْ اَرَوْهُمْ سَهْمًا) ۸ - فسق و گناه (اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) ۹ - خود را مالک همه چیز دانستن و دیگران را محتاج به خود پنداشتن (هُمُ الَّذِيْنَ يَقُولُوْنَ لَا تَنْفِقُوْا عَلٰى مَنْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ حَتّٰى يَنْفَضُوْا) ۱۰ - خود را عزیز و دیگران را ذلیل تصور کردن (لِيُخْرِجَنَّ الْاَعْرَضَ مِنْهَا الْاِذْلَ). (تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۱۶۴).

قوی، زیبا، آراسته و منظم دارند؛ اما حقیقت و واقعیت آنها چیزی دیگر است! آری! ای پیامبر! هنگامی که آنها را می بینی، ظاهرشان تو را در شگفتی فرو نبرد. بر خلاف منافقان، ممکن است یک مؤمن ظاهری بسیار ساده داشته باشد و اهمیتی به سرو وضع خود ندهد؛ اما شخصیت ثابت و حقیقی داشته باشد. به هر حال، اولین ویژگی منافقین آراستگی جالب و فریبنده و اعجاب آور ظاهری آنهاست.

بعضی از مفسران روایت کرده اند که «عبدالله بن اُبی» سرکرده منافقان، مردی درشت اندام، خوش قیافه، فصیح و چرب زبان بود. هنگامی که با گروهی از یارانش وارد مجلس رسول خدا ﷺ می شد، اصحاب از ظاهر آنها تعجب می کردند و به سخنانشان گوش فرا می دادند؛ ولی آنها (به خاطر غرور و تکبر و نخوتی که داشتند) کنار دیوار رفته و به آن تکیه کرده و مجلس را تحت تأثیر قیافه و سخنان خود قرار می دادند.^۱

۲ - «وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدٌ» - در دومین ویژگی مطرح شده در این آیه، خداوند منافقان را به چوب های خشک که بر دیگری تکیه می زند، تشبیه می کند. «خُشْبٌ» جمع «خَشَبٌ» به معنای چوب خشک است و «مُسْنَدٌ» به معنای چوب خشکی است که روی پای خودش نمی ایستد و همواره بر دیگری تکیه می زند.^۲ در این تشبیه، نکات مختلفی وجود دارد و به تعبیر دیگر، از جهات مختلف، منافقان به چوب های خشکیده تشبیه شده اند:

الف: همان گونه که گذشت، «مُسْنَدٌ» چوب های خشک بی ریشه هستند. منافقان نیز ریشه و اساسی ندارند و همواره وابسته به دیگران هستند. آنها هیچ گاه روی پای

۱. کشاف، جلد ۴، صفحه ۵۴۰ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۱۵۳).

۲. گاهی درختی که دارای ریشه است، خشک می شود؛ این درخت خشکیده متکی بر دیگری نیست، بلکه بر ریشه های خود استوار است؛ قطعه چوب خشکیده ای را که ریشه ای ندارد تصور کنیم که همواره نیازمند است و باید به چیزی دیگری تکیه کند. «مُسْنَدٌ» چوب خشک قسم دوم است.

خویش نمی‌ایستند؛ بلکه نمی‌توانند بایستند و هیچ استقلالی ندارند. آنها همیشه وابسته به بیگانگان و کفار هستند، همان‌گونه که تاریخ صدر اسلام نیز این مسأله را تصدیق می‌کند؛ مثلاً در داستان مسجد ضرار - که شرح آن در جلد اول این کتاب، صفحه ۲۳۵ به بعد گذشت - سردهسته منافقان ابو عامر نصرانی بود که با رومیان زد و بندهایی داشت و به تحریک آنان و با تکیه و اتکاء بر مسیحیان روم قصد توطئه داشتند. با توجه به این تشبیه ویژگی دیگر منافقان که همان تکیه بر بیگانگان و ایجاد آشوب در دل مسلمانان می‌باشد نیز روشن می‌گردد.

ب: ویژگی دیگر چوب خشک این است که معمولاً فایده‌ای جز سوختن ندارد، نه میوه‌ای دارد، نه برگی، نه سایه‌ای منافقین هم به همین اندازه بی‌خاصیت هستند.

ج: چوب خشک قابل انعطاف نیست. منافق هم متعصب، لجوج، یک دنده و غیر قابل انعطاف است، اگر بهترین دلیل‌ها و متین‌ترین برهان‌ها و روشن‌ترین استدلال‌ها را بشنود، باز هم به راه خود ادامه می‌دهد و انعطافی در مقابل آن نشان نمی‌دهد. بر خلاف مؤمنین که انعطاف پذیرند و بدین جهت، بهتر طوفان‌ها را پشت سر می‌گذارند.

به روایت زیبایی که از وجود مبارک پیامبر اسلام ﷺ در این زمینه نقل شده است، توجه کنید:

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الزَّرْعِ؛ لَا تَزَالُ الرِّيحُ تُقَيِّئُهُ وَلَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُصِيبُهُ بَلَاءٌ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ مَثَلُ الشَّجَرَةِ الْأَرِزَةِ لَا تَهْتَرُ حَتَّى تُسْتَحْصَدَ^۱» - مثل مؤمن، مثل گیاه است، در مقابل باد خم می‌شود، ولی نمی‌شکند و دوباره بلند می‌شود. مؤمن گرفتار بلا می‌شود؛ اما در مقابل بلا، شکست نمی‌خورد و دوباره راست قامت برمی‌خیزد. گیاه ممکن است در مقابل حمله سیلاب موقتاً شکل ظاهری‌اش تغییر کند ولی دوباره روی پا می‌ایستد، سیلاب که از سر او گذشت دوباره برمی‌خیزد؛ ولی مثل منافق مثل

۱. میزان الحکمه، باب ۳۶۰۸، حدیث ۱۸۴۶۸.

درخت صنوبر است که ظاهری آراسته و قامتی بلند و جالب دارد؛ اما همچون چوب خشک غیر قابل انعطاف است. اگر باد شدیدی بوزد مقاومتی در مقابل آن ندارد و می شکند. آری! منافق همچون «خشب مسنده» غیر قابل انعطاف است.

خلاصه این که، منافقان دو چهره همانند چوب های خشک بی ریشه، همواره متکی به بیگانگانند و هیچ فایده و ثمره ای برای جامعه ندارند و به هیچ وجه قابل انعطاف نمی باشند.

۳ - «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ» - ویژگی سوم منافقین طبق این آیه شریفه این است که آنها نسبت به همه سوء ظن دارند. هر سرو صدا و فریادی، از هر کسی و از هر کجا برخیزد، تصور می کنند که بر ضد آنهاست. آنها در واقع مصداق ضرب المثل معروف «الْخَائِنُ خَائِفٌ!» خیانتکار همواره ترسان است.» می باشند.

دزد هر نگاهی را نگاه معنی دار تلقی می کند و با خود می گوید: «نکند او متوجه سرقت من شده است!»، «مبادا مرا لو دهد!»، «نکند او یک مأمور مخفی پلیس است که با لباس شخصی مرا تعقیب می کند!» و مانند این تصورات. در حالی که ممکن است نگاه کننده برای اولین بار او را دیده باشد، ولی چون او خائن است و به دیگران خیانت کرده، همواره ترسان و لرزان و مضطرب است؛ اما انسانی که خیانت نکرده و حسابش پاک است، از محاسبه او را چه باک است. اگر هزاران چشم به او نگاه کنند، ذره ای اضطراب او را فرا نمی گیرد. اگر در مرکز ساختمان پلیس قرار گیرد، هرگز نمی ترسد؛ بلکه مطمئن تر می شود و در کنار مأموران احساس امنیت بیشتری می کند.

خلاصه این که، سوء ظن^۲ از دیگر ویژگی های منافقین است.

۱. این جمله که به شکل ضرب المثلی معروف درآمده از امام حسین علیه السلام است. «حلوانی، متوفای قرن پنجم» در «نزهة الناظر»، صفحه ۸۴، حدیث شماره ۱۳، جمله فوق را به عنوان روایتی از امام سوم نقل می کند.

۲. «سوء ظن» از صفات بسیار زشت اخلاقی است که نتایج شوم و ناگواری دارد. در مثال چهل و هفتم پیرامون این رذیله قبیح اخلاقی مطالبی مطرح شد.

«هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ» - منافقان با ویژگی‌هایی که گفته شد، دشمنان اصلی شما هستند؛ هر چند شما دشمنان دیگری نیز دارید، ولی خطر آنها به اندازه خطر منافقین نیست. پس بیشتر مواظب اعمال و رفتار و کردار آنها باشید و از آنها اجتناب کنید.

جمله فوق به شکل دیگری در کلام پیامبر اسلام ﷺ نیز منعکس شده است: «إِنِّي لَا أَتَخَوَّفُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَحْجِرُهُ إِيْمَانُهُ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ كُفْرُهُ، وَلَكِنْ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ مُنَافِقًا عَالِمَ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَيَعْمَلُ مَا تُتَكَبَّرُونَ^۱؛ من (رسول الله) نسبت به سرنوشت امت (مسلمانان) از انسان‌های مؤمن و مشرک بیم ندارم؛ زیرا ایمان مؤمن مانع می‌شود که ضربه‌ای بر اسلام و مسلمین وارد سازد و مشرک (که همه او را به شرک و کفر می‌شناسند به همین جهت) شرک و کفر علنی‌اش او را رسوا و ذلیل می‌کند. (به این جهت مسلمانان نسبت به آنها حواسشان جمع است؛ آنها را در مجالس و مراکز حساس راه نمی‌دهند)؛ ولی از انسان‌های منافق چرب زبان و خوش سخن می‌ترسم؛ منافقینی که در سخن هماهنگ با ارزش‌های اسلامی هستند، ولی در عمل بر خلاف ارزش‌های اسلامی گام برمی‌دارند.»

با توجه به حدیث فوق بخوبی روشن شد که چرا منافقان طبق بیان صریح قرآن، دشمنان اصلی هستند.

«قَاتِلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» - خداوند پس از این که صفات سه گانه منافقان را در آیه مثل بیان می‌کند و سپس به خطرفوق‌العاده آنان اشاره می‌کند و آنها را دشمن اصلی مسلمانان معرفی می‌نماید، آنها را به این شکل نفرین می‌کند: خداوند آنها (منافقین) را بکشد، آنها چگونه از حق منحرف می‌شوند (و دیگران را نیز گمراه می‌کنند)؟!^۲

۱. میزان الحکمه، باب ۳۹۳۴، حدیث ۲۰۲۹۵؛ شبیه این روایت را نیز حضرت علی علیه السلام در نامه ۲۷ نهج‌البلاغه از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل می‌کند.

۲. قابل توجه این که این تعبیر تند «قَاتِلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» تنها در دو جای قرآن مجید آمده است. یک مورد همین سوره منافقین است و مورد دیگر در آیه شریفه ۳۰ سوره توبه است. در این جا منافقین مورد لعن خداوند و نفرین حضرت حق قرار گرفته‌اند و در آنجا یهود و نصاری مشمول این تعبیر تند شده‌اند. راستی چه رابطه‌ای بین منافقین مسلمان و یهودیان و مسیحیان منحرف است؟!

خلاصه این که، باید منافقین را با استفاده از نشانه ها و علائمی که در آیه فوق و دیگر آیات قرآن آمده است، شناخت و از آنها اجتناب کرد. مخصوصاً در عصر و زمان ماکه خطر آنها بیشتر و فعالیت آنها گسترده تر و پیچیده تر شده است.

پیام آیه

معیار سنجش نفاق

اگر می بینم شنیدن آیات قرآن قلب مرا تکان نمی دهد.
اگر می بینم بررسی آیات ثواب و عقاب الهی در من سبب حرکت به سوی خوبیها و گریز از بدیها نمی شود.
و اگر می بینم حرف حق در من اثر نمی گذارد و همچنان به راه باطل ادامه می دهم؛
باید بدانم رگه های نفاق در قلب من نفوذ کرده و در مسیر منافقان قرار گرفته ام!
آری! آنها همچون «خشب مسنّده» (چوبهای خشک...) هستند و هرکس شباهتی به آنان یابد در طریق آنان گام بر می دارد.

مباحث تکمیلی

۱ منافق کیست؟

منافقین دارای دو چهره و گاهی دو شخصیت هستند؛ ظاهر آنها چیزی، و باطنشان چیزی دیگر است؛ در ظاهر ادّعای ایمان می کنند و در صف مؤمنان قرار می گیرند و شکل ظاهری عبادات را انجام می دهند، ولی در قلب و درون، ایمانی ندارند و یا ایمان درست و صحیحی ندارند.^۱

۱. البته نفاق، همانند ایمان، درجاتی دارد. در بعضی مراتب بسیار شدید و برای همگان قابل تشخیص است؛ ولی بعضی درجات آن خفیف است، به گونه ای که خود شخص هم شاید متوجّه آن نشود. روایات

این معنی در روایات اسلامی نیز آمده است؛ در روایتی آمده است که خداوند به عیسی بن مریم علیه السلام فرمود:

يَا عِيسَى لَيْكُنْ لِسَانَكَ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ لِسَانًا وَاحِدًا وَكَذَلِكَ قَلْبُكَ،
إِنِّي أُحَذِّرُكَ نَفْسَكَ، وَكَفَى بِي خَبِيرًا، لَا يَصْلُحُ لِسَانَانِ فِي فَمٍ وَاحِدٍ، وَلَا
سَيْفَانِ فِي غَمَدٍ وَاحِدٍ وَلَا قَلْبَانِ فِي صَدْرٍ وَاحِدٍ^۱

ای عیسی! زبان و قلب تو در سر و آشکار باید یکی باشد؛ (نه این که در رو به روی اشخاص به گونه‌ای سخن بگویی و در غیاب آنها به گونه‌ای دیگر.) تو را (از دوچهره بودن) بر حذر می‌دارم و همین که من از همه احوالات تو آگاهم، کافی است (هر چند مردم، آگاه به باطن تو نباشند) شایسته نیست دو زبان در یک دهان باشد؛ همان گونه که شایسته نیست دوشمشیر در یک غلاف و دو قلب در یک سینه باشد!

به هر حال، نفاق به معنای دو چهره‌ای و تضاد ظاهر و باطن انسان است و زمانی انسان بطور کامل از نفاق مبری و پاک می‌شود که بتواند درونش را دقیقاً با ظاهرش یکسان و یکنواخت کند.

خداوندا ما را در این امر بسیار مهم یاری فرما!

→ مختلفی در این زمینه وجود دارد که به دو نمونه آن قناعت می‌کنیم:

الف: در روایت تکان دهنده‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «من خالفت سریرته علانیه فهو منافق کائناً من کان؛ هر کسی، در هر مرحله‌ای از ایمان باشد؛ ولی ظاهرش با درونش مخالفت داشته باشد منافق است» (میزان الحکمة، باب ۳۹۳۲، حدیث ۲۰۲۹۰) عمومیت این روایت که شامل هر انسانی می‌شود، قابل تأمل است.

ب: در روایت تکان دهنده دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که: «اشد الناس نفاقاً من امر بالطاعة ولم يعمل بها ونهی عن المعصية ولم يمتنع عنها؛ منافق‌ترین مردم کسی است که دیگران را دعوت به اطاعت و بندگی کند؛ ولی خود بنده نباشد و دیگران را از گناه برحذر دارد، اما خود مرتکب آن شود. (میزان الحکمة، باب ۳۹۳۳، حدیث ۲۰۲۹۴) این روایت، مخصوصاً برای گویندگان و نویسندگان و

متولیان تبلیغات اسلامی هشدار بزرگی است!

۱. میزان الحکمة، باب ۳۹۳۶، حدیث ۲۰۲۹۹.

۲ | خطرات منافقین

خطر منافقین در هر جامعه‌ای، از هر دشمنی بیشتر است. دشمنانی که علناً اعلان جنگ می‌دهند و به اصطلاح شمشیر را از رو می‌کشند، خطر آنها به مراتب کمتر از اهل نفاق و دو چهرگان است؛ زیرا هنگامی که انسان دشمن را بشناسد، خود را در مقابل او آماده می‌کند و با تجهیزات کامل و آمادگی تمام به استقبال او می‌رود؛ ولی دشمنان ناشناخته، دشمنان دوست نما، دشمنانی که در لابه‌لای دوستان پنهان شده و سنگر گرفته‌اند، ناگهان انسان را غافلگیر می‌کنند؛ در حالی که آمادگی مقابله به هیچ وجه نیست. به این جهت، همواره منافقین در هر جامعه‌ای خطرناکترین دشمنان آن جامعه بوده‌اند. اگر تاریخ اسلام را ورق بزنیم و بررسی مختصری بنمایم، خواهیم دید که اسلام بیشترین ضربه‌ها را از منافقین تحمّل کرده است. در تاریخ اسلام حوادث دردناک فراوانی یافت می‌شود که منشأ آن منافقان بوده‌اند و اگر همه آنها جمع آوری گردد، کتاب آموزنده خوبی خواهد شد. در اینجا به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

الف : داستان اِفک!

از مجموع آیات یازدهم تا شانزدهم سوره نور استفاده می‌شود که در زمان پیامبر اسلام ﷺ زن بی گناهی که از اهمیت ویژه‌ای در جامعه آن روز برخوردار بود توسط یکی از منافقان مورد اتهام عمل منافی عفت قرار گرفت و این شایعه به منظور لکه دار کردن حیثیت پیامبر اسلام ﷺ، توسط سایر منافقین در جامعه پخش شد. گروهی از منافقان به ظاهر مسلمان، قصد داشتند از این حادثه بهره برداری غرض آلودی به نفع خویش و ضرر جامعه اسلامی کنند که آیات فوق نازل شد و توطئه آنها را افشا کرد.^۱

۱. در مورد این که زن مورد اتهام چه کسی بود و تهمت از سوی کدامیک از منافقین بود؟ مباحث مختلفی مطرح شده است که نمی‌توان دقیقاً نام شخص خاصی را مطرح کرد. توضیح بیشتر را در تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۳۸۷ تا ۳۹۴ مطالعه فرمائید.

ب: کار شکنی منافقین در حدیبیه

پیامبر اسلام ﷺ در سال ششم هجرت تصمیم گرفت که به اتفاق مهاجرین و انصار و سایر مسلمانان به عنوان مراسم «عمره»^۱ به سوی مکه حرکت کند. حضرت رسول ﷺ به مسلمانان اطلاع داده بود که من در خواب دیده‌ام که همراه یارانم وارد «مسجد الحرام» شده‌ایم و مشغول مناسک عمره هستیم. مسلمانان به سوی مکه حرکت کرده و در «ذوالحلیفه»^۲ نزدیک مدینه احرام بستند و با تعداد زیادی شتر برای قربانی حرکت کردند.^۳ وضع حرکت پیامبر ﷺ بخوبی نشان می‌داد که هدفی جز انجام این عبادت بزرگ ندارند. به این جهت اسلحه‌ای جز شمشیر، که سلاح هر مسافری بود، همراه نداشتند. مسلمانان حرکت خود را ادامه دادند تا این که وارد سر زمین حدیبیه شدند.^۴

قریش از حرکت مسلمانان به سوی مکه با خبر شد و راه را بر پیامبر ﷺ بست و مانع انجام مناسک عمره مسلمانان شد. پس از حوادث مختلفی، صلح حدیبیه بین پیامبر ﷺ و قریش بسته شد.

در هنگام تنظیم قرار داد «سهیل بن عمرو» نماینده قریش با نوشتن

۱. مراسم «عمره مفرده» را در هر ماهی از سال می‌توان انجام داد؛ برخلاف «حج تمتع» که فقط در ماه ذی‌الحجه انجام می‌شود. شرح بیشتر پیرامون عمره مفرده را در مناسک حج حضرت آیه‌الله العظمی مکارم شیرازی، مسئله ۳۵۳ به بعد مطالعه فرمائید.

۲. «ذوالحلیفه» به دو مکان از سر زمین حجاز گفته می‌شود:

الف: روستایی نزدیک مدینه که مسجد شجره در آن قرار دارد و آن میقات کسانی است که از مدینه منوره عازم حج هستند.

ب: نام مکانی بین «حاذه» و «ذات عرق» از اراضی «تهامه» نیز می‌باشد؛ ولی منظور از آن، در اینجا همان مکان اول است. (مجمع البحرین، جلد ۵، صفحه ۴۰)

۳. یکی از اعمال واجب حج تمتع قربانی است که بهتر از همه شتر و متوسط آن گاو و کمترین آن گوسفند است. شرح بیشتر را در مناسک حج حضرت آیه‌الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظله) مسئله ۲۸۷ به بعد مطالعه فرمائید.

۴. حدیبیه در عصر و زمان ما حدود ۱۷ کیلومتر با مکه فاصله دارد و دورترین حد حرم است.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» در ابتدای قرار داد مخالفت کرد. این مسائل باعث نغمه های شومی از سوی منافقین شد. آنها با این بهانه شروع به جنجال آفرینی کردند؛ مثلاً گفتند: یا رسول الله! این چه خوابی بود که شما دیدید! این چه زیارتی بود که به ما وعده دادید! این چه امتیازی است که به کفار می دهید! این اعتراضات و غوغاها و جنجال ها به جایی رسید که حتی به کلام الهی که از صلح حدیبیه به فتح المبین تعبیر کرده است^۱ اعتراض شد. یکی از اصحاب خطاب به پیامبر ﷺ عرض کرد: «این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا باز داشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند!»^۲ تا جایی که بعضی از منافقین گفتند: هیچ روزی به اندازه امروز در پیامبری پیامبر اسلام ﷺ شک نکردیم! در حالی که صلح حدیبیه یکی از بزرگترین پیروزی های مسلمانان بود و آثار مثبت فراوانی به دنبال داشت.^۳

ج: ترور نافرجام پیامبر اسلام ﷺ توسط منافقان!

در راه بازگشت پیامبر اسلام ﷺ از تبوک به سوی مدینه، تعدادی از منافقان تصمیم گرفتند که شتر پیامبر ﷺ را از فراز گردنه ای که در میان راه مدینه و شام قرار داشت، رم دهند و حضرت را در دل درّه ای بیفکنند. هنگامی که سپاه اسلام به نخستین نقطه گردنه رسید، پیامبر ﷺ فرمود: هر کسی مایل است، می تواند مسیر خود را از وسط بیابان قرار دهد؛ زیرا بیابان وسیع است، ولی خود پیامبر ﷺ در حالی که «حذیفه» شتر او را می راند، و «عمار» مهار آن را می کشید، از گردنه بالا رفت. هنوز پیامبر ﷺ مقدار زیادی از گردنه بالا نرفته بود که به

۱. این تعبیر در اولین آیه سورة فتح (سورة ۴۸) دیده می شود.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۲۲، صفحه ۱۶.

۳. مشروح این داستان و آثار و پیامدهای آن را در تفسیر نمونه، جلد ۲۲، صفحه ۹ به بعد مطالعه فرمائید.

پشت سر خود نگاه کرد. در نیمه شب مهتابی، سوارانی را دید که از پشت سر، او را تعقیب می‌کنند و برای این که شناخته نشوند، صورت خود را پوشانیده و آهسته آهسته مشغول سخن گفتن هستند، پیامبر ﷺ عصبانی شد، نهیبی بر آنها زد و به «حذیفه» دستور داد با عصای خود شتران آنها را بر گرداند.

نهیب رسول خدا ﷺ رعب شدیدی در دل آنها افکند و فهمیدند که پیامبر از نقشه آنها با خبر شده است، به این جهت فوراً از راهی که آمده بودند، بازگشتند و بدینسان توطئه آنها ناکام ماند.^۱

د: اجتماع منافقان در سقیفه!

خبر رحلت پیامبر اسلام ﷺ قلب مسلمانان را جریحه دار و دیدگانشان را اشکبار کرد. هنوز مراسم تکفین و تدفین و نماز بر جسد پاک و مطهر برترین پیامبران الهی انجام نشده بود که عده‌ای از فریب خوردگان دنیا و منافقان دو چهره، علی‌رغم تصریح حضرت رسول ﷺ بر وصایت حضرت علی علیه السلام، در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و در پاسخ به ندای شیطان، توطئه خطرناکی برای انحراف اسلام و مسلمین چیدند و متأسفانه این بار موفق شدند و بزرگترین ضربه را بر پیکره اسلام وارد کردند.^۲ اَللّٰهُمَّ اَعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اٰخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلٰى ذٰلِكَ.

کار شکنی‌ها و توطئه‌ها و ضربات منافقان، بیش از آن است که قابل شمارش باشد. همین منافقین معاویه‌ها را بر سر کار آوردند و آن همه جنایات را توسط امثال او آفریدند! همین منافقین امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام را خانه نشین کردند! منافقین فاجعه کربلا را آفریدند و بهترین انسان‌ها را در کربلا به مسلخ بردند. و... خلاصه این که منافقان برای هر جامعه‌ای و از جمله اسلام، خطرناکترین دشمن

۱. فروغ ابدیت، جلد دوم، صفحه ۴۰۴.

۲. مشروح این ماجرای غم‌انگیز را در کتاب «اسرار آل محمد» مطالعه فرمایید.

محسوب می‌شوند؛ به همین جهت، در آیات قرآن مجید، بیشترین حملات به این دو چهره‌گان شده است و خداوند متعال در سوره‌های مختلف از جمله سوره منافقین، توبه، بقره، احزاب و برخی سوره‌های دیگر قرآن به افشای چهره واقعی آنها پرداخته است.

پروردگارا! اسلام و مسلمانان را از شر منافقان حفظ فرما و آنان را رسواگردان!

* * *

میزان، ضابطه است نه رابطه!

خداوند متعال در آیه شریفه ۱۰ سوره تحریم، می فرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاسِخِينَ

خداوند برای کسانی که کافر شده اند، به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند؛ ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان در برابر عذاب الهی نداشت، و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند!

دور نمای بحث

بدون شک هر چیزی برای خود معیاری دارد؛ معیار و میزان نجات انسان در دنیای دیگر چیست؟ آیا ملاک رابطه های خویشاوندی با پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام و اولیای دین است یا ملاک اصلی ایمان و تقوی و عمل صالح است؟ در این آیه شریفه پیرامون این مسأله سخن گفته خواهد شد.

بررسی اجمالی سوره تحریم

برای روشن شدن ارتباط آیه مثل با کلّ سوره، لازم است سیری اجمالی و کوتاه در سراسر آیات این سوره داشته باشیم.

این سوره، که یک سوره مدنی و دارای دوازده آیه است، همان گونه که از اسمش نمایان است اشاره به چیزی دارد که پیامبر اسلام ﷺ بر خویش حرام کرد. و نیز اشاره به جریانی دارد که منتهی به تحریم شیء مورد نظر توسط پیامبر اکرم ﷺ بر خویشان شد.

خداوند در این سوره هم پیامبر ﷺ را از کاری که کرده است باز داشته و به او دستور می دهد که «تحریم» را بر خودش بشکند و هم توطئه کنندگان را شدیداً تهدید می کند و به آنها وعده مجازات الهی (در صورت عدم توبه) می دهد؛ سپس برای روشن تر شدن مطلب و این که «رابطه» به تنهایی باعث نجات انسان نمی شود و همسران پیامبر ﷺ بدون انجام اعمال صالح، خود را به این گونه نسبت ها دلخوش نکنند، دو مثال زیبا می زند مبنی بر این که همسر حضرت نوح علیّه السلام و همسر لوط علیّه السلام نیز همسران پیامبر خدا بودند؛ ولی چون عمل صالحی نداشتند، رابطه همسری نفعی برای آنها نداشت و سرانجام همراه سایر جهنّیان وارد جهنّم شدند.

داستان تحریم

در مورد قصّه تحریم، اقوال مختلفی ذکر شده است؛ ولی مناسب ترین آنها به شرح زیر است:

پیامبر اکرم ﷺ همسران متعدّدی داشت؛ یکی از آنها «زینب بنت جحش» بود که علاقه زیادی به پیامبر ﷺ داشت، به این جهت مقداری عسل ذخیره کرده بود، تا هر زمان حضرت به خانه او می آید، آن عسل را خدمت حضرت بیاورد تا حضرت از آن تناول کند.

«عایشه» دختر ابوبکر، همسر دیگر پیامبر ﷺ، از این جریان و محبت زینب به پیامبر اسلام ﷺ با خبر شد و حس حسادت او تحریک شد که مبادا زینب با این کارش در دل پیامبر ﷺ جای بیشتری باز کند و محبت حضرتش به او بیشتر شود؛ بدین جهت تصمیم گرفت کاری کند که دیگر پیامبر از آن غسل نخورد؛ تصمیم زشت خود را با «حفصه»، دختر عمر، همسر دیگر پیامبر، در میان گذاشت. قرار شد هنگامی که پیامبر ﷺ به منزل آنان می‌رود، بگویند: از دهان شما بوی بدی می‌آید؟! نکند غذای نامناسبی خورده‌اید، سپس بوی بد را به غسل ارتباط بدهند تا حضرت از آن غسل نخورد.

پیامبر ﷺ روزی به منزل حفصه وارد شد. طبق نقشه قبلی، جلوی بینی خود را گرفت و گفت: یا رسول الله! چه بوی بدی از بدن شما به مشام می‌رسد! چه خورده‌ای؟ پیامبر ﷺ فرمود: در منزل زینب مقداری غسل خورده‌ام! حفصه عرض کرد: شاید این بوی بد از همان غسل است و ممکن است زنبور غسل بر روی «معافیر»^۱ نشسته و این بوی بد از معافیر به غسل منتقل شده است! پیامبر ﷺ، که به بوی خوش اهمیت فراوانی می‌داد و قسمتی از درآمد خود را صرف بوی خوش و عطرها می‌کرد^۲ در پاسخ فرمود: بسیار خوب، من دیگر از آن غسل نمی‌خورم و آن را بر خود حرام می‌کنم. ولی شما این مسأله را در همین جا خاتمه دهید و در بین دیگران از این مطلب سخن نگویند. این راز و سرّ همین جا دفن شود! آنها که به مقصود خود رسیده بودند، متعهد شدند با کسی در این باره سخن نگویند.

آنها به این تعهد خود وفا نکردند و راز پیامبر ﷺ را فاش کردند و آن خبر را در بین مردم پخش نمودند. خداوند به وسیله جبرئیل پیمان شکنی آنها را به پیامبر ﷺ اطلاع داد و آنها را تهدید به مجازات نمود و به پیامبر ﷺ فرمود که آنچه را بر خود حرام

۱. «معافیر» صمغ و شیرۀ یکی از درختان حجاز به نام «عَرْفُط» است که بوی نامناسبی دارد، به گونه‌ای که اگر زنبور غسل از آن بخورد، بوی بد آن به غسل نیز منتقل می‌گردد.

۲. استعمال عطر و معطر بودن امری پسندیده‌ای است که برای رهبر یک جامعه بسیار پسندیده است.

کرده‌ای حلال است و می‌توانی از آن استفاده کنی!
 «عایشه» و «حفصه»، در این داستان مرتکب سه گناه زشت شدند:
 یکی حسادت به محبت فراوان زینب به پیامبر ﷺ.
 دیگری گفتن دروغ به پیامبر ﷺ که از بدن شما بوی ناخوشایند می‌آید.
 سوم افشاء راز پیامبرگرامی اسلام ﷺ که هر سه از گناهان بزرگ است.^۱

شرح و تفسیر

پس از روشن شدن ارتباط آیه مثل با بقیه آیات سوره تحریم به شرح آیه مثل می‌پردازیم:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ» - هر چند مثالی که در این آیه شریفه زده شد است مربوط به دو زن است که سبب طرح این مثال بوده‌اند؛ ولی خداوند آن را برای همه مطرح کرده است. به این جهت تعبیر به «الذین» شده است. خداوند به همسر نوح پیامبر ﷺ و همسر لوط پیامبر ﷺ مثال زده است که این دو انسان کافر چون عمل صالحی نداشتند، نسبت آنها با پیامبران خداوند سودی به حال آنها نداشت.

برخی از مفسران، اسم همسر حضرت نوح را «والهة» و نام همسر حضرت لوط را «والعة» بیان کرده‌اند^۲ و بعضی عکس این را نوشته‌اند؛ یعنی نام همسر نوح پیامبر را «والعة» و اسم همسر لوط پیامبر را «والهة» یا «واهلة» گفته‌اند.^۳

«كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا» - این دوزن کافر تحت سرپرستی دو بنده صالح ما، یعنی حضرت نوح و حضرت لوط ﷺ قرار داشتند که نه تنها از این

۱. تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۲۷۱. جالب این که اصل این حدیث را «بخاری» در جلد ششم «صحیح» خود، صفحه ۱۹۴، نقل کرده است.

۲. قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۶۸۰ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۳۰۱).

۳. روح المعانی، جلد ۲۸، صفحه ۱۴۲ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۳۰۱).

نعمت بزرگ استفاده نکردند و از نور چراغ نبوت و اعمال صالح آن بندگان صالح خداوند پرتو نگرفتند و هدایت نشدند؛ بلکه مانع هدایت دیگران نیز گشتند و به همسران خود خیانت ورزیدند.

البته لازم به ذکر است که خیانت آنها انحراف از جاذبه عفت نبود؛ زیرا همسر هیچ پیامبری آلوده به بی عفتی نشده است. همان گونه که در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَا بَعَثْتُ امْرَأَةً نَبِيٍّ قَطُّ؛^۱ همسر هیچ پیامبری آلوده عمل منافی عفت نشده است» - بنابراین، خیانت آنها انحرافات جنسی نبوده، بلکه انحرافشان، افشاء اسرار شوهرانشان بوده است.

همسر نوح می دید افرادی مخفیانه به حضرت نوح علیه السلام ایمان آورده و به دور از چشم بت پرستان به صف موحدان می پیوندند، راز آنها را برملا می کرد و این خبر را به بت پرستان می رساند و بدین شکل باعث آزار نوح و ایمان آوردندگان می شد.

همسر حضرت لوط نیز هنگامی که فرستادگان خداوند را در شکل جوانان زیبایی در خانه خود دید، مردم منحرف همجنس باز را خبر داد که عده ای از جوانان زیبا در خانه شوهرش، حضرت لوط، به سر می برند و بدین شکل آنها را تحریک به همجنس بازی می کرد. به هر حال خیانت این دوزن، افشاء اسرار منزل بود. و این مسأله مایه مشکلات بزرگی برای آن پیامبران بزرگوار بود.

اگر همسری که باید در خانه، محرم اسرار شوهر خویش باشد و به تعبیر قرآن مجید، مایه آرامش شوهر^۲، اسرار همسرش را فاش کند و به این وسیله آرامش شوهر خود را بر هم زند، حقیقتاً تحمّل چنین زنی بسیار مشکل است!

«فَلَمْ يُغْنِهَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدّٰٰخِلِيْنَ» - از آنجا که معیار نجات انسان همان گونه که گذشت عمل صالح است، نه ارتباط های فامیلی و

۱. در المثنور، جلد ۶، صفحه ۲۴۵.

۲. در آیه ۲۱ سوره روم مسأله همسری از آیات الهی شمرده شده و هدف از آن سکون و آرامش هریک از دو همسر به وسیله دیگری بیان شده است.

خانوادگی؛ ارتباط این دوزن بی ایمان با آن دو پیامبر بزرگ الهی سودی به حالشان، در برابر عذاب الهی نداشت؛ به این جهت به آنها گفته شد که همراه بقیّه جهنّمیان، که ارتباطی با پیامبران نداشتند، داخل آتش جهنّم شوید تا همگان بدانند که تنها و تنها اعمال صالح و شایسته موجب رستگاری انسان می شود؛ نه چیز دیگر.

پیام آیه

معیار نجات، عمل صالح است.

همان گونه که گذشت ملاک اصلی نجات انسان در روز قیامت، تنها اعمال و کردارهای خود اوست، نه روابط قومی و قبیله‌ای و فامیلی؛ پس اگر انسانی فاقد طاعات و عبادات و اعمال صالح باشد؛ حتی اگر همسر یا فرزند پیامبر خدا باشد اهل نجات نخواهد بود و به قهر الهی در دنیا و آخرت گرفتار می شود.

همسر و فرزند حضرت نوح، شیخ الانبیاء، نمونه کامل این مطلب است. حضرت نوح علیه السلام هنگامی که کشتی اش آماده حرکت شد و فرزندش در آستانه غرق شدن قرار گرفت، خطاب به پروردگار عرض کرد:

«رَبِّ اِنَّ اِبْنِي مِنْ اَهْلِيْ وَ اِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَاَنْتَ اَحْكَمُ الْحَاكِمِيْنَ»؛ پروردگارا! پسر من از خاندان من است، و وعده تو (در مورد نجات خاندانم که در آیه ۴۰ سوره هود آمده است) حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری!

خداوند در آیه ۴۶ سوره هود در جواب حضرت نوح با اشاره به همین معیار و بی اثر بودن روابط نسبی می فرماید:

«قَالَ يٰ نُوحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنِّيْ اَعْطُكَ اَنْ تَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ»؛ ای نوح! او از اهل تو نیست، او عمل غیر صالحی است [فرد ناشایستی است]؛ پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه، من به تو

اندرز می دهم که از جاهلان نباشی! - آری! رابطه و نسبت هرچقدر که قوی باشد، حتی اگر فرزند پیامبر باشد، ولی ناصالح باشد، هیچ سودی برایش نخواهد داشت بدین جهت فرزند نوح علیه السلام عاقبت همراه بقیه کفار غرق شد.

داستان امام سجّاد و طاووس الفقیه نیز در این رابطه عبرت آمیز است: می گوید: امام سجّاد علیه السلام را مشاهده کردم در حالی که از هنگام عشاء تا سحر مشغول طواف خانه خدا و عبادت و راز و نیاز بود و با اشعار جالب و مناجات های زیبا که همراه اشک و آه و ناله بود، با پروردگار خویش زمزمه های جانسوزی داشت. مناجات آن حضرت بقدری طول کشید که از حال رفت و بر روی زمین افتاد. نزدیک حضرتش رفتم و سرش را بر دامن گرفتم؛ از حال او گریه ام گرفت و اشک چشمانم بر صورتش ریخت، حضرت به هوش آمد و فرمود: چه کسی مرا از مناجات با پروردگارم باز داشته است؟

خود را معرفی کردم و گفتم: ای فرزند پیامبر! این همه جزع و فزع شما برای چیست؟ ما انسانهای گناهکار، سزاوارتر برای این جزع و فزع هستیم. شما که پدری چون حسین ابن علی علیه السلام و مادری چون فاطمه زهرا علیهما السلام و جدی چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دارید، نباید این قدر ناراحت باشید؟

حضرت فرمود: طاووس، این سخنان را رها کن! خداوند بهشت را برای اطاعت کنندگان و نیکان آفریده است؛ هرچند برده ای حبشی باشد و هیچ نسبتی با پیامبر و آلش نداشته باشد و جهنم را برای عاصیان و گنهکاران خلق نموده است؛ هر چند از قبیله قریش (و از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) باشد.^۱

۱. سؤال: در روایات مختلفی از بی حرمتی به فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سادات نهی شده است؛ حتی نسبت به ساداتی که خدای ناکرده مرتکب گناهان کبیره، مثل گناه زشت شربخواری، شده اند. که نمونه آن را مرحوم حاج شیخ عباسی قمی رحمه الله علیه در جلد دوم منتهی الآمال صفحه ۷۰۸، در ذیل شرح زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام آورده است. این گروه از روایات با آنچه در متن آمده است چگونه سازگار است؟

طاووس! مگر این آیه شریفه را نشنیده‌ای: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»^۱ هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست!)» به خدا قسم فردای قیامت هیچ چیزی به تو سود نمی‌رساند؛ مگر عمل صالحی که پیش فرستاده‌ای!^۲

حقیقتاً اگر عمل صالح نباشد، هیچ چیزی فردای قیامت باعث نجات انسان نمی‌شود؛ زیرا به تعبیر قرآن مجید قیامت روزی است که: «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^۳؛ در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.

نتیجه این که حسادت‌ها، دروغ‌گویی‌ها، افشاء اسرار دیگران، باعث دوری از خداوند است و تنها معیار و ملاک برای نجات انسان در آن روز اعمال صالح اوست؛ نه روابط فامیلی.



→ پاسخ: این دو هیچ منافاتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا یکی مربوط به دنیاست و دیگری مربوط به جهان آخرت. به عبارت دیگر احترام پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﷺ و فرزندان و فرزندانزادگان آن حضرت در بین مسلمانان باید محفوظ بماند. برای رعایت این مطلب لازم است که استثنائی وجود نداشته باشد تا افراد بی ایمان و منافق نتوانند با سوء استفاده از استثناءها، اصل این قانون را خدشه‌دار کنند؛ ولی این، بدین معنی نیست که این نسبت در جهان آخرت نیز به تنهایی کافی است، بلکه همان طور که در متن آمد، در آخرت تنها و تنها اعمال صالح و کردارهای نیک باعث نجات انسان می‌شود و حتی شفاعت شفاعت کنندگان، شامل کسانی می‌شود که مقداری عمل صالح داشته باشند تا کمبود آن را با شفاعت جبران کنند و گر نه کسی که هیچ عمل صالحی در طول مدّت عمر خود انجام نداده است، مشمول شفاعت هم نخواهد شد.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱.

۲. بحار الانور، جلد ۴۶، صفحه ۸۱.

۳. سوره شعراء، آیه ۸۸ و ۸۹.

استقامت همسر فرعون

خداوند متعال در آیه یازدهم سوره تحریم، می فرماید:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي
عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ الْفَقْومِ
الظَّالِمِينَ

و خداوند برای مؤمنان، همسر فرعون را مثل زده است؛ در آن هنگام که گفت:
پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او
نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!

دور نمای بحث

همان گونه که در مثال قبل گذشت، سوره تحریم پیرامون زندگی پیامبر ﷺ و مشکلات آن حضرت سخن می گوید. در این سوره اشاراتی به فشارهای مختلف دشمنان بر پیامبر ﷺ دیده می شود. دشمن بقدری بر پیامبر ﷺ فشار آورد که حتی در خانه خویش امنیت کافی نداشت و از سوی دوتن از همسرانش توطئه ای علیه او طرح شد که منجر به افشاء اسرار آن حضرت گردید.

توطئه برخی از همسران پیامبر ﷺ و سپس افشاء اسرار حضرتش، سبب نزول این سوره گشت. سپس برای این که هم همسران پیامبر ﷺ و هم سایر مردم بدانند که رابطه تنها ملاک عمل نیست و آنچه باعث نجات انسان می باشد عمل صالح و ایمان است، دو مثال مطرح شد؛ در یکی، از زنان بدی که رابطه آنها با پیامبران خدا سودی به حال آنها نداشت سخن گفت و در مثال دیگر، زن با ایمانی را مطرح کرد که رابطه او با ستمگری چون فرعون، اثر منفی بر درجات او نگذاشت.

شرح و تفسیر

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ» - خداوند برای مؤمنان و اهل ایمان مثلی به همسر فرعون زده است. او که در دستگاه یکی از ستمکارترین پادشاهان جهان بود و در آن کاخ سر به فلک کشیده، در میان ناز و نعمت زندگی می کرد؛ ناگهان خود را بر سر دو راهی دنیا و آخرت دید؛ از یک طرف زندگی مرفه غرق در شادی و ناز و نعمت، و از سوی دیگر آسودگی در جهان آخرت با قرار گرفتن در قرب الهی و وارد شدن در بهشت.

او بالاخره قرب الهی را انتخاب کرد و خداوند هم او را در بهترین جاهای بهشت در نزد خودش جای داد و زندگی او را به عنوان یک مثل و الگو برای همه زنان؛ بلکه مردان با ایمان، معرفی کرد.

«آسیه بنت مزاحم»، هر چند همسر فرعون ستمگر بود و با او رابطه داشت؛ اما ضابطه اش ایمان به پروردگار بود. به این جهت همسر مرد جبّاری چون فرعون بودن او را بد بخت نکرد؛ همان گونه که همسر بهترین انسان ها بودن، برای همسر حضرت نوح ﷺ و حضرت لوط ﷺ، اثر و فایده ای نداشت و باعث نجات آنها نشد؛ بلکه یکی از آنها همچون فرزندش در آب غرق شد و دیگری در زیر سنگباران الهی مدفون گشت؛ زیرا رابطه ها در پیشگاه خداوند مقدّم بر ضوابط نیستند. آنچه حاکم بر

دستگاه حکمت است ضابطه هاست.

«إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» - هر چند زندگی آسیه پس از ایمان آوردن به خدای موسی، سراسر الگوست؛ ولی در این آیه شریفه به لحظات سخت و طاقتفرسای زندگی آن بزرگ زن؛ یعنی، همان زمانی که در زیر شدیدترین شکنجه‌ها به سر می‌برد، مثال زده شده است. آسیه؛ این اسطوره صبر و مقاومت، به هنگام شدیدترین شکنجه‌ها و آزارها و در آخرین لحظات زندگی اش دست به دعا بر می‌دارد و از خداوند سه حاجت می‌طلبد:

۱ - «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ» - اولین خواهش و دعای قهرمان صبر و مقاومت، وصول به «قرب الهی» است: «خدایا نزد خودت خانه‌ای بهشتی برایم مهیا کن!»

او، اول قرب الهی را می‌طلبد و سپس بهشت؛ یعنی آنچه از بهشت بالاتر و والاتر است، قرب الهی است؛ زیرا نزدیکی به ساحت مقدس پروردگار قابل مقایسه با بهشت نیست.

این تعبیر در مورد شهداء نیز به کار رفته است: «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ در جوار قرب الهی روزی داده می‌شوند» بدین جهت آسیه در آستانه شهادت همان چیزی را می‌طلبد که شایسته شهادت است.

۲ - «نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ» - پروردگارا! آنچه آسیه را آزار می‌دهد، این شکنجه‌ها و آزار و اذیت‌ها نیست؛ چون در راه رضای توسست؛ بلکه آنچه که مرا می‌آزارد، افکار و عقاید و اعمال و کردار فرعون است، من تحمل این عقاید پست و کوتاه را ندارم. به همین خاطر در کنار فرعون بودن، برایم شیرین نیست؛ پس مرا از فرعون و عقایدش نجات بده!

آسیه با این دعا، بیزاری خود را، حتی در سخت‌ترین لحظات شکنجه و درد، هم از

فرعون و هم از مظالم و جنایاتش اعلام می‌دارد.

۳ - «وَنَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ» - سومین خواسته این انسان صالح، نجات از محیط و جامعه فاسد است؛ یعنی او نه تنها تسلیم محیط فاسد نمی‌شود و خود را همرنگ جماعت نمی‌کند؛ بلکه معتقد است که همرنگ جماعت شدنش رسوایی است! به این جهت بیزاری و بیگانگی خویش را در گفتار و کردار از این اجتماع آلوده، به معرض نمایش می‌گذارد.

جملات و دعاهاى سه گانه این زن با معرفت و ایثارگر در واپسین لحظه‌های زندگی، جملاتی بسیار حساب شده و دقیق است. جمله‌هایی که می‌تواند برای همه زنان و مردان مؤمن جهان الهامبخش باشد؛ جمله‌هایی که بهانه‌های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط یا همسر را مجوز برای ترک اطاعت خدا و تقوا می‌شمارند، می‌گیرد.

پیام‌های آیه

۱ استقلال فکری

چرا آسیه در قلب کفر و شرک و در کنار بزرگترین دشمن حضرت موسی علیه السلام به خدای موسی ایمان آورد؟ چگونه این زن صبور و انقلابی همه حجاب‌ها را درید و به آئین حق دست یافت؟

رمز موفقیت او این بود که استقلال فکری داشت و نگذاشت که عوارض و مسائل حاشیه‌ای، فکر او را منحرف سازد و قدرت تفکر را از او سلب کند. وقتی به روشنی معجزه حضرت موسی علیه السلام و تسلیم شدن جادوگران و اضطراب و ترس فرعون - که مدّعی خدایی بود - را می‌بیند؛ نور ایمان در قلب و جان او روشن می‌شود و با تفکر و اندیشه و تأثیر نپذیرفتن از محیط و خانواده و جامعه، شعله ایمانش را روز به روز

شعله‌ورتر می‌کند.^۱

۲ چرا آسیه تقیه نکرد؟

تقیّه، در واقع تغییر شکل مبارزه است و در صورتی واجب است که بدون فایده مهمّی، اظهار عقیده جان انسان را به خطر بیندازد؛ ولی چرا همسر مؤمن و ایثارگر فرعون در مقابل این جبار ستمگر، تقیه نکرد و جان خود را حفظ ننمود و شکل مبارزه‌اش را عوض نکرد؟

پاسخ: اوّل این که «تقیّه» در جایی است که انسان قدرت و طاقت کتمان و پنهان کردن عقیده خویش را داشته باشد؛ ولی گاهی عشق انسان به خداوند چنان شعله‌ور می‌شود که رفتار و کردار و حرکات و سکنت او به روشنی نشانگر آن است، هر چند در گفتار آن را پنهان کند.

عشق به خداوند چنان در قلب پاک آسیه شعله‌ور گردیده و سودای رسیدن به حق به گونه‌ای در جان و دل او شور افکنده که هیچ چیز نمی‌توانست آن را پنهان کند؛ به این جهت «آسیه» در مقابل شوهرش تقیه نمی‌کند و ایمان خویش را آشکارا اعلام می‌کند و تا پای جای در برابر آن می‌ایستد.

دوم این که گاهی اظهار ایمان و سپس شهادت در راه آن از زنده ماندن و کتمان ایمان، آثار بیشتری دارد. اظهار ایمان «آسیه» و نقل و پخش این خبر، در سرزمین مصر و سپس افشاء شکنجه‌های فرعون برای پشیمان کردن آسیه از هدف و ایمانش و پایداری او تا مرز شهادت چنین است. علاوه بر این که این مسأله خود سند محکمی بر حقانیت موسی علیه السلام و باطل بودن ادّعای فرعون و باعث دلگرمی و روشن شدن چراغ امید در قلب و جان مؤمنان است که ایمان به خدای یگانه حتّی در قلب دشمن

۱. اینجاست که راز اهمّیت فراوان تفکّر و اندیشه در قرآن مجید و روایات اسلامی روشن می‌شود و برآستی می‌توان ادیان الهی که دستخوش تحریف نشده‌اند را آئین تفکّر و تعقل دانست.

امکان‌پذیر است و هیچ عذر و بهانه‌ای برای ترک یکتاپرستی قابل قبول نیست. در طول تاریخ نیز علما و دانشمندانی را می‌بینم که با ترک تقیه، چراغ امید را در دل رهروان زنده نگاه داشتند.^۱

۳] شکنجه عامل تکامل یا وسیله شکست!

جباران و ستمکاران برای جلوگیری از حقیقت‌طلبی و حق‌پرستی به ابزارهای مختلفی متوسل می‌شوند که یکی از شایع‌ترین این ابزار، شکنجه است. فرعون «آسیه» را به روش‌های مختلف و بسیار جانکاه شکنجه کرد تا عزم آهنین و اراده پولادین او را شکست داده و او را از آئین الهی باز دارد؛ همان‌گونه که برخی از سست‌ایمان‌ها با شکنجه‌ای مختصر تسلیم می‌شوند؛ اما این زن به ظاهر ضعیف تا آخرین لحظه صبر کرد و در مقابل تمام ترفندهای فرعون مقاومت کرد و هرگز تسلیم او نشد! قطعاً زرق و برق و جلال و جبروتی بر تراز دستگاه فرعون وجود نداشت؛ همان‌گونه که فشار و شکنجه‌ای فراتر از شکنجه‌های فرعون جنایتکار نبود؛ ولی نه زرق و برق، و نه فشار و شکنجه هیچ کدام نتوانست آن زن مؤمن را به زانو درآورد و او با این صبر و استقامت، شکنجه‌ای که ابزار شکست محسوب می‌شود را وسیله تکامل خود قرار داد و جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد.

قصه ایمان آوردن آسیه

«آسیه» ملکه مصر به همراه همسرش فرعون برای تماشای سحر ساحران و معجزه حضرت موسی علیه السلام به میدان شهر آمده بود. ساحران طناب‌ها و عصاهایی که درون آن خالی شده بود و جیوه در درون آن ریخته شده بود را در میدان بر روی هم انباشته کرده بودند تا بر اثر حرارت خورشید جیوه‌ها تبخیر شود و به این وسیله

۱. شرح مسائل مربوط به تقیه را در کتاب «تقیه سپری برای مبارزه عمیق‌تر» مطالعه فرمایید.

طناب‌ها و عصاها به حرکت درآید، آفتاب بالا آمد و همان گونه که جادوگران پیش‌بینی می‌کردند طناب‌ها و عصاها همانند مار و اژدها به حرکت در آمد به گونه‌ای که به تعبیر قرآن مجید مردم خیال کردند که این‌ها مارهای واقعی است^۱، خوشحال شدند و شروع به زدن کف و سوت کردند و به نفع فرعون و فرعونیان شعار دادند!

اما این خوشحالی و گمراه کردن مردم طولی نکشید؛ نوبت به حضرت موسی علیه السلام رسید؛ او به دستور الهی عصای خویش را بر زمین افکند؛ عصا به فرمان پروردگار - در میان حیرت و تعجب مردم - به شکل مار عظیمی درآمد و تمامی طناب‌ها و عصاهای ساحران را بلعید و سپس به سمت فرعون به حرکت خود ادامه داد.

با دیدن این نمایش قدرت، از سوی حضرت موسی علیه السلام، صحنه عوض شد و تمام آن شادی‌ها و هلهله‌ها و کف و سوت‌ها تبدیل به غم و اندوه و ناراحتی شد. رعب و وحشت تا استخوان‌های فرعون نفوذ کرد! دهان‌ها از تعجب باز ماند، حدقه چشم‌ها از حرکت ایستاد، نفس‌ها در سینه حبس شد و خاموشی عجیبی تمام جمعیت را فراگرفت!

فرعون باخود می‌گفت: «نکند این مار مرا بلعد!» این تفکر و اضطراب در چهره او ظاهر شد. و با افتادن تاج از سرش کاملاً نمایان گشت. جادوگران همه تسلیم شدند و در مقابل خداوند به سجده افتادند و تهدیدهای فرعون هیچ تأثیری در عزم و اراده آنها نگذاشت.

آسیه تمام این صحنه‌ها را دید و به فکر فرو رفت و بالاخره بر اثر تفکر و اندیشه، نور ایمان در قلب و جانش روشن شد. به مرور زمان و با تفکر بیشتر شعله ایمانش شعله‌ورتر گردید تا جایی که تمام وجودش را فراگرفت؛ بلکه شعاع آن به خارج از وجودش نیز پرتو افشانی کرد.

آسیه در تنهایی به راز و نیاز با خدای خویش پرداخت و به انجام اعمال صالح

۱. این مطلب در آیه ۶۶ سوره طه آمده است.

مبادرت نمود؛ اما فرعون که آثار ایمان را در همسرش مشاهده کرد؛ حقیقت را جویا شد. آسیه که عشق به معبود سراسر وجودش را فرا گرفته بود نتوانست این عشق مقدس و شیرین را کتمان کند و به همسرش دروغ بگوید؛ بناچار حقیقت را بر ملا ساخت.

فرعون جبّار سخت عصبانی شد و او را تهدید کرد؛ اما تهدیدها در او هیچ اثری نداشت. به تعبیر حضرت صادق (علیه السلام): «مؤمن از کوه محکم تر و پیر صلابت تر است.^۱» که نه تنها بادها او را حرکت نمی دهند، بلکه او مسیر حرکت بادها را تغییر می دهد. اطرافیان شروع به نصیحت و سرزنش آسیه کردند: آسیه تو را چه می شود؟! تو ملکه مصر هستی! غرق در ناز و نعمت می باشی! این همه کنیز و نوکر و کلفت داری! بهترین و زیباترین زندگی را در اختیار داری! چرا به همه اینها پشت پا می زنی؟! اما جواب آسیه در مقابل همه این سرزنش ها و اعتراض ها و نصیحت ها یک چیز بود و آن این که: «دست از ایمان به خدا بر نمی دارم.»

فرعون نمی توانست تحمل کند که موسی در درون خانه اش نفوذ کرده و شریک زندگی اش را نیز از آئین فرعونی برگردانده است! اگر آسیه بر اعتقاد جدید خود باقی بماند، آبروی فرعون می رود؛ به این جهت دستور نابودی آسیه را صادر کرد. بدین منظور آسیه را به وسط بیابان خشک و سوزانی بردند، دست و پاهایش را با میخ بر زمین کوبیدند؛ سنگ سنگینی بر روی سینه اش نهادند. از آب و غذا محروم شدند تا به آئین فرعون برگردد و یا جان ببازد! ولی آن بانوی قهرمان راه دوم را انتخاب نمود.

هنگامی که نفس هایش به شمارش افتاد و آخرین لحظات عمرش را سپری می کرد، دست به دعا برداشت: «پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از دست فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده!»

۱. کافی، جلد ۵، صفحه ۳۳۶. (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، ص ۱۶۹)

خداوند، دعایش را اجابت نمود و نه تنها تقاضاهای سه گانه‌اش را انجام داد؛ بلکه او را به عنوان الگوی زنان و مردان با ایمان معرفی کرد و در کنار برترین زنان جهان قرار داد. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ آمده است:

أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ

برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند: «خدیجه» دختر خویلد - همسر پیامبر اسلام ﷺ - و «فاطمه» دختر پیامبر اسلام ﷺ و «مریم» دختر عمران - مادر حضرت عیسیٰ ﷺ - و «آسیه» دختر مزاحم و همسر فرعون.^۱

نکته جالب توجه این که همسر فرعون با تقاضاهای سه گانه خویش به هنگام شهادت، کاخ عظیم فرعون را تحقیر کرد و آن را در برابر خانه‌ای در جوار رحمت خدا، هیچ شمرد و به این وسیله به آنها که او را نصیحت می‌کردند که این همه امکانات چشمگیری که از طریق «ملکه مصر بودن» در اختیار توست، با ایمان به مرد شبانی همانند موسی از دست نده! پاسخ می‌گوید و این درس عبرتی است برای همه! پروردگارا! توفیق تحصیل و حفظ ایمان را تا لحظه آخر به همه ما عنایت فرما! خدایا! ما در برابر وسوسه‌های شیطان ضعیفیم و اگر کمک‌های تو نباشد، ناتوان، ما را همواره یاری فرما! آمین یا رب العالمین.

* * *

۱. درالمنثور، جلد ۶ صفحه ۲۴۶ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۳۰۳)

مریم بنت عمران

خداوند متعال در آیه ۱۲ سوره تحریم، می فرماید:

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا
وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهَا مِنَ الْغَنَاتِ حَقٌّ

و همچنین (خداوند برای مؤمنان مثال زده است) به مریم دختر عمران که دامن
خود را پاک نگه داشت و ما از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و
کتاب هایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود!

دور نمای بحث

این مثال - در راستای دو مثال گذشته - تأکید می کند که معیار اساسی و اصلی قرب
الهی و بار یافتن به ضیافت پروردگار، تنها و تنها اعمال صالح و شایسته و حفظ
ضوابط الهی است و بدون آن، رابطه ها - هر چند قوی و در سطح عالی باشد - هیچ
تأثیری نخواهد داشت.

البته این مثال تفاوت هایی با دو مثال گذشته دارد که به آن اشاره خواهیم کرد.

شرح و تفسیر

«وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» - خداوند به حضرت مریم دختر عمران مثال زده است؛ اما آن چیزی که از مریم مثال زده شده، غیر از چیزی است که از زندگی آسیه مثال زده شده است. در آنجا «صبر و استقامت آسیه» مورد مثال بود و در اینجا «عفت و پاکدامنی مریم».

خداوند متعال در این مثال سه امتیاز برای حضرت مریم بیان می‌کند:

الف: امتیاز نخست، همان عفت و پاکدامنی است. مریم آن قدر پاکدامن بود که حتی وقتی در خلوتگاه مشغول شست و شوی بدن خویش بود و ناگهان جبرئیل را در شکل یک جوان زیبا دید، سخت ترسید و گفت:

«إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا؛» من از شر تو، به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری! - وحشت فراوان مریم در این صحنه که با جوانی تنها می‌شود، نشانگر عفت بالا و پاکدامنی فوق العاده او می‌باشد، به گونه‌ای که حتی وقتی جبرئیل خود را معرفی کرد و گفت: «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا؛» من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم! - باز هم اضطراب او از بین نرفت و در جواب گفت: «أَتَنِي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا؛» چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام! همه این‌ها نشانگر پاکدامنی و عفت مثال زدنی حضرت مریم علیها السلام است.

ب: «وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ» - دومین امتیازی که برای حضرت مریم - در این آیه شریفه - بیان شده است عبودیت و بندگی اوست که تسلیم مطلق و محض پروردگار خویش بود.

۱. سوره مریم، آیه ۱۸.

۲. سوره مریم، آیه ۱۹.

۳. سوره مریم، آیه ۲۰.

مریم هم کتب آسمانی را تصدیق کرد و هم کلمات پروردگارش را بر دیده منت نهاد.

در این که «کُتِبَ» عطف تفسیری بر «بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا» است، یا معنای دیگری دارد، اختلاف است؛ ولی به اعتقاد ما، در قرآن عطف تفسیری، یا نیست و یا کمتر به چشم می خورد؛ بنابراین، منظور از «کُتِبَ» کتاب های آسمانی، مانند «تورات» و «انجیل» و «قرآن» است و مقصود از کلمات پروردگار، احادیث قدسی است، که از سخنان پروردگار است؛ ولی در کتب آسمانی نیامده است.^۱

ج: «وَكَاَنَتْ مِنَ الْقَاتِبِينَ» - امتیاز سوم حضرت مریم - که در این آیه شریفه بدان اشاره شده است - «قنوت» آن حضرت است؛ «قنوت» به معنای عبادت و اطاعت است و از آنجا که این جمله مطلق است، معنایش این است که او سرشار از عبادت و اطاعت بود و سرتاپا مطیع پروردگار عالم بود.

اطاعت بی قید و شرط و تسلیم محض بودن کار آسانی نیست. بسیاری از بندگان خدا، گزینشی عمل می کنند و از دین، آنچه را که به نفعشان است، می پذیرند؛ در حالی که بندگان خاص و خالص خداوند، آنچه را که جانان بیسندد می پسندند و بس! نتیجه آن عفت و پاکدامنی مثال زدنی و آن ایمان و اعتقاد راسخ به تمام «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» و آن اطاعت و عبادت بی نظیر، این شد که خداوند از روح خویش در او دمید و فرزند پاکیزه ای همانند حضرت عیسی علیه السلام به او عنایت کرد.

تفاوت این مثال با مثال های قبل

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، هر چند مثال های سه گانه مطرح شده در سوره تحریم، یک هدف کلی را دنبال می کند، و آن بیان این نکته است که معیار اصلی نجات انسان، ضابطه های الهی است، نه صرفاً رابطه با اولیاء خداوند؛ ولی تفاوت هایی نیز با

۱. تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۳۰۵.

یکدیگر دارند که به آنها اشاره می‌شود:

در مثال اوّل، سخن از دو زن مشرک و کافر است که چون ضابطه‌های الهی را نادیده گرفتند، همراه سایر جهنّمی‌ها، وارد دوزخ شدند و رابطه قوی آنها با دو پیامبر بزرگ خداوند سودی برایشان نداشت. این مثال برای افراد ضعیف‌الایمانی است که دل به رابطه‌ها خوش کرده‌اند و خداوند به این وسیله به آنها هشدار می‌دهد.

در مثال دوم؛ سخن از زن با ایمان و صبور و مقاومی است که ضابطه‌های الهی را مدّ نظر دارد و به چیزی جز رضایت پروردگار نمی‌اندیشد؛ ولی رابطه‌ای با اولیاء الله ندارد، بلکه با طاغوتیان رابطه دارد؛ زیرا همسر ستمکارترین و ظالم‌ترین انسان‌هاست؛ ولی این رابطه به او هیچ ضرری نمی‌زند و با عزم و اراده و تصمیم قاطع علی‌رغم تمام موانع، ایمان خود را حفظ می‌کند.

این مثال برای افرادی است که در خانواده‌ها و محیط‌های نامناسبی قرار دارند و موانع بی‌شماری بر سر راه ایمان آنها قرار دارد؛ پیام این مثال به آنها این است که با تصمیم و اراده می‌توان همه موانع را پشت سر گذاشت و پیروز شد و اینها نمی‌تواند عذر و بهانه باشد.

در مثال سوم؛ سخن از زن عفیف و پاکدامنی است که هم از امتیاز رابطه والا برخوردار است و هم ضوابط الهی را در سر حدّ کمال محترم می‌شمارد و به این جهت، به عنوان الگو معرفی می‌شود.

توضیح بیشتر: محیط زندگی آسیه از هر نظر نامساعد بود؛ دربار فرعون که جایگاه ظلم و ستم و مرکز کفر و عناد و شرک و بت پرستی بود و هیچ صدای توحیدی به گوش نمی‌رسید، تا جایی که فرعون خود را خدای برتر و خدای خدایان معرفی می‌کند! ^۱ ولی کانون زندگی مریم علیها السلام کانونی پاک و سراسر ایمان بود؛ از زمانی که در عالم جنین است، زمزمه خدا خدا می‌شنود.

۱. سورة نازعات، آیه ۲۴

قرآن مجید گفت و گوی مادر مریم با خدای خویش را در آیه ۳۵ آل عمران چنین نقل می‌کند:

رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛
خداوند! آنچه را در رحم دارم برای تو نذر کردم، که محرّر (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر که تو شنوا و دانا هستی!

پس از تولّد نیز در محیطی سالم و پاک زندگی کرد. او هر چند پدر خود را از دست داده بود؛ ولی کفالت او را طیّ ماجرای جالبی، پیامبر زمانش، حضرت زکریّا علیه السلام، به عهده گرفت قداست او باعث شد که وارد بیت المقدّس شود و در مسجد الاقصی به عبادت خداوند بپردازد. عوامل تقرب او به حدّی رسید که حتّیّ غذایش نیز از سوی خداوند فرستاده می‌شد. در آیه ۳۷ آل عمران آمده است:

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

خداوند، او [= مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته‌ای، (نهاد) وجود او را رویانید (و پرورش داد) و کفالت او را به «زکریّا» سپرده هر زمان زکریّا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آن جا می‌دید. از او پرسید. «ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟!» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هرکس بخواهد بی حساب روزی می‌دهد.»

خلاصه این که مریم علیه السلام بر عکس آسیه در محیطی بسیار مناسب و سالم زندگی می‌کرد؛ ولی در نهایت، مریم و آسیه هر دو به کمال رسیدند.

در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «كَمُلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا أَرْبَعٌ، أَسِيَّةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ إِمْرَأَةٌ فِرْعَوْنِ، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؛ بسیاری از مردان به قلّه کمال صعود کردند، ولی از بین زنان

جهان، تنها چهار نفر به کمال رسیدند: ۱- آسیه، دختر مزاحم، همسر فرعون ۲- مریم، دختر عمران ۳- خدیجه، دختر خویلد ۴- فاطمه، دختر محمد ﷺ پیامبر اسلام^۱»

این مطلب که مریم و آسیه در دو محیط کاملاً متضاد، زندگی می‌کنند؛ ولی در نهایت هر دو به کمال می‌رسند، درس بزرگی برای همگان است که معیار اصلی، اراده و تصمیم انسان است. عذر فساد خانواده، فساد جامعه و محیط و مانند آن، عذر محسوب نمی‌شود. اینها هرچند رسیدن به مقصود را سخت و دشوار می‌کند؛ ولی آن را غیر ممکن نمی‌نماید و می‌توان با تصمیم محکمی همانند تصمیم «آسیه» بر تمام این موانع غلبه کرد و آرزوی جای گرفتن در جوار قرب الهی را نمود؛ بنابراین، اراده، عزم، تصمیم، خواست و گوهر ذاتی خود انسان است که تعیین کننده اصلی است.

پیام‌های آیه

۱ عفت سرمایه‌ای بس بزرگ

آیه شریفه مثل بر صفت فضیلت عفت حضرت مریم تکیه دارد. صفتی که هرکس - چه زن و چه مرد - داشته باشد، همه چیز دارد و اگر فاقد آن باشد هیچ چیز نخواهد داشت. اگر یک زن عفت داشته باشد تمام عوامل و زمینه‌های گناه نمی‌تواند او را به گناه بکشاند، همچنان که آسیه علی رغم فراهم بودن تمام زمینه‌ها، آلوده به گناه نشد. و اگر وجود نداشته باشد؛ انسان، حتی در کنار بهترین انسان‌ها امکان آلودگی به گناه را دارد!

عفت، نقطه مقابل شکم پرستی و شهوت پرستی است و از مهم‌ترین فضایل انسانی محسوب می‌شود. علمای اخلاق آن را صفتی بین شهوت پرستی و خمودی دانسته‌اند. در آیات قرآن و روایات اسلامی، مباحث مهم و مختلفی در این زمینه مطرح شده است.^۲

۱. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۰ (به نقل از میزان الحکمة، جلد ۸، باب ۳۵۳۵، حدیث ۱۷۶۷۴).

۲. شرح این مطلب را در کتاب اخلاق در قرآن، جلد دوم، صفحه ۳۰۷ به بعد مطالعه فرمائید.

۲] اراده، عامل اصلی افعال و کردار!

بدون شک عوامل و زمینه‌هایی، مثل خانواده، جامعه و محیط، نوع حکومت‌ها و فراهم بودن زمینه‌های اطاعت یا گناه، همه در سعادت یا شقاوت انسان نقش دارند؛ اما هیچ یک از عوامل مذکور انسان را مجبور به انتخاب راهی برخلاف اراده‌اش نمی‌کند. از مثال‌های سه گانه‌ای که در این سوره آمده است - مخصوصاً مثال مربوط به حضرت آسیه و مریم علیهما السلام - می‌فهمیم که اراده عامل اصلی افعال و کردار و اعتقادات است.

آسیه ثابت کرد که اگر انسان در سخت‌ترین شرایط و نامساعدترین زمینه‌ها قرار گیرد؛ ولی اراده‌اش بر تقوا و ایمان به خداوند محکم باشد، موفق خواهد شد؛ همان گونه که از سرگذشت همسر حضرت لوط و نوح علیهما السلام نیز فهمیدیم که اگر انسان اراده‌ای محکم و استوار نداشته باشد، با بهترین و مناسب‌ترین زمینه‌ها نیز عاقبت به خیر نمی‌شود.

بنابراین، آیات فوق جواب محکمی است به کسانی که معتقد به جبر هستند و به روشنی دلالت دارد بر این که علّت اصلی و نهایی تمامی سعادت‌ها و شقاوت‌ها، اراده خود انسان است.

* * *

تصویری از مؤمنان و کافران

خداوند متعال در آیه شریفه ۲۲ سوره ملک می‌فرماید:

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

آیا کسی که به روفتاده (و به صورت سینه خیز همچون خزندگان) حرکت می‌کند، به هدایت نزدیک‌تر است یا کسی که راست قامت، در صراط مستقیم گام بر می‌دارد؟!

دور نمای بحث

این آیه شریفه - به قرینه آیات قبل و بعد از آن - تصویری از حال مؤمنان و کافران ارائه می‌دهد^۱ و مثالی زیبا برای این قافله که از نقطه عدم حرکت کرده و سپس جامه وجود پوشیده و از آنجا به سوی نقطه بی پایان هستی؛ یعنی، ذات پروردگار در

۱. همان گونه که شاگرد توانمند حضرت علی علیه السلام یعنی ابن عباس نیز همین برداشت را از این آیه داشته و ضمن اینکه آیه فوق را از مثال‌های قرآن شمرده، آن را در توصیف مؤمنان و کفار دانسته است. توضیح بیشتر را در «التبیان، جلد ۱۰، صفحه ۶۸» مطالعه فرمایید.

حرکت است، بیان می‌کند. قافله‌ای که برخی از آنها در ابتدا یا وسط راه منحرف می‌شوند و به جایی نمی‌رسند و برخی در راه راست حرکت می‌کنند.

رهر و منزل حقیم زسر حدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

نگاهی به آیات قبل از آیه مثل

آیات اولیّه این سوره پیرامون «مبدأ» و صفات خداوند متعال سخن می‌گوید و انسان را به تفکّر و اندیشه پیرامون صفات و آیات الهی تشویق می‌کند؛ سپس به بیان حال کفّار و مؤمنان می‌پردازد و در مرحله سوم برخی از آیات الهی را گوشزد می‌کند. آیاتی همانند نظام شگفت‌انگیز خلقت، مخصوصاً آفرینش آسمان‌ها و ستارگان، آفرینش زمین و مواهب آن و آفرینش پرندگان.

در اینجا یکی از این آیات الهی که مربوط به آیه مثل می‌شود، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ؛ آیا نگاه نمی‌کردند به پرندگانی که بالای سر آنها در حرکت است.»

خلقت پرندگان و پرواز آنها بر فراز آسمان و انواع پرواز این بال‌زندگان از آیات و نشانه‌های خداوند منان محسوب می‌شود. انسان بادقّت در آفرینش حیرت‌آور پرندگان و پرواز اعجاب‌آور آنان، به خالق توانا و قدرتمندی پی می‌برد که تمام قدرت‌های جهان هستی، در برابر آن هیچ است و می‌توان به عنوان بهترین تکیه‌گاه بر آن تکیه کرد و با تأمل در ظرائف خلقت پرندگان، انسان می‌تواند قدرت پرواز پیدا کند و ابزار و وسایلی اختراع کند که آسمان‌ها را فتح نموده؛ بلکه به نقاطی از آسمان پرواز کند که حتی پرندگان نیز نمی‌توانند.

دانشمندان هر مقدار بیشتر روی پرندگان مطالعه کردند، بهتر توانستند کاستی‌ها و نقص‌های هواپیماها را برطرف کنند؛ به عنوان نمونه، در ابتدای اختراع هواپیماها،

چرخ‌های آن باز بود و این، مشکلاتی را در پرواز ایجاد می‌کرد؛ اما با دقت در پرواز پرندگان مشاهده کردند که آنها به هنگام پرواز، پاهای خود جمع می‌کنند و به این جهت، بهتر پرواز می‌کنند؛ دانشمندان نیز هواپیماهای بعدی را به گونه‌ای ساختند که پس از برخاستن از زمین چرخهای آن جمع شود. حقیقتاً باید در برابر چنین خالق‌ی سر بر خاک سایید!

«صَاقَاتٍ وَ يَفْبُضْنَ» - خداوند متعال با این دو جمله کوتاه، به شرح دو نوع از پرواز پرندگان می‌پردازد. ابتدا نوع مرموزی از پرواز آنها را شرح می‌دهد؛ به این شکل که آنها بر فراز آسمانها غالباً بدون بال زدن و با بال‌های صاف، پرواز می‌کنند. نوع دیگر، پرواز آنها غالباً با حرکت بال‌هاست، پروازی که بیشتر با آن آشنا هستیم.

قسم سوم پرواز را مخلوطی از دو نوع بالا می‌بینیم؛ یعنی، مقداری بال می‌زنند و پرواز می‌کنند و مقداری هم با بال‌های صاف و بدون حرکت بال‌ها به پرواز خود ادامه می‌دهند.

گروه چهارمی از پرندگان، مدتی بال می‌زنند و سپس بال‌های خود را جمع می‌کنند و به صورت شیرجه در هوا حرکت می‌کنند (مانند گنجشک‌ها). خلاصه این که همه پرندگان در اصل پرواز مشترکند؛ ولی هر گروهی به تناسب اندام و جسمشان و به مقتضای فضایی که در آن پرواز می‌کنند، به نوع خاصی در آسمان حرکت می‌کنند که توجه در انواع پروازها، ایمان انسان را به خداوند قادر متعال بیشتر می‌کند.

«مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» - با توجه به نیروی قوی جاذبه زمین که حتی گرد و غبار بسیار سبک را به سوی خود جذب می‌کند، چه کسی این پرندگان را از چنگال جاذبه زمین خارج می‌کند و مانع سقوط آنها به زمین می‌شود؟ راستی، چه قدرت عظیمی به این پرندگان زیبا کمک می‌کند که در سراسر روز

پرواز کنند و بر نیروی جاذبه غلبه کنند؟! پرندگان مهاجری را می‌شناسیم که در سال ۱۸۰۰۰ کیلومتر پرواز می‌کنند! چه کسی در این پرواز طولانی و اعجاب آور، آنها را از اسارت در جاذبه زمین حفظ می‌کند؟ چگونه در این سفر بزرگ، غذای خود را تهیه می‌کنند؟ چگونه مسیر خود را می‌یابند؟^۱ آیا هیچ قدرتی جز قدرت بی‌نظیر پروردگار عالم که به همه چیز آگاه است، قادر بر این کار می‌باشد؟

اینک با توجه و نگاهی که به آیات قبل از آیه مثل - مخصوصاً مطالعه در آفرینش پرندگان - داشتیم، به آیه مثل باز می‌گردیم و به شرح و تفسیر آن می‌پردازیم.

شرح و تفسیر

«أَقَمْنَ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ» - موجوداتی که بر روی زمین حرکت می‌کنند به سه شکل راه می‌روند؛ برخی همانند انسان به صورت راست قامت، روی دو پا حرکت می‌کنند؛ برخی دیگر همانند چهار پایان با چهار دست و پا حرکت می‌کنند و گروه سوم، یعنی خزندگان، روی سینه، به صورت سینه خیز حرکت می‌نمایند. در این آیه شریفه، خداوند کفار و افراد بی‌ایمان را به خزندگان تشبیه کرده است که روی سینه حرکت می‌کنند.

«أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» - افراد با ایمان و مؤمن را به انسان‌های راست قامت که با سری بالا و قدی افراشته و روی دو پا حرکت می‌کنند، تشبیه می‌کند و سپس به مقایسه این دو می‌پردازد.

آیا کسانی که همانند خزندگان، روی سینه حرکت می‌کنند، هدایت یافته ترند یا کسانی که روی دو پا و با قدی افراشته و در راه راست حرکت می‌کنند؟

برای یافتن پاسخ این سؤال - که خداوند قضاوت آن را به مخاطبان قرآن واگذار

۱. شگفتی‌های جهان پرندگان و عجائب مسأله پرواز آنها را در جلد یازدهم تفسیر نمونه، صفحات ۳۳۸ تا ۳۴۱، ذیل آیه ۷۹ سورة نحل مطالعه فرمایید.

کرده - باید تفاوت‌های این دو نوع حرکت، روشن شود.

مشکلات و معایب حرکت خزندگان

راه رفتن به صورت سینه خیز و به شکل خزندگان، مشکلات متعددی دارد:

۱- چنین شخصی قدرت دید کافی ندارد و خطر از این جهت هر لحظه در کمین او است. چنین شخصی کاملاً ممکن است از راه منحرف شود و یا در درّه و گودال‌ها سقوط کند؛ زیرا بموقع نمی‌تواند لغزشگاه‌ها را تشخیص دهد.

۲- سرعت چنین حرکتی بسیار کند است. اگر مقایسه‌ای بین حرکت سینه خیز با حرکت معمولی یک انسان نماییم، شاید از نظر پیمودن مسافت در یک زمان مشخص ده برابر تفاوت داشته باشد.

۳- شخصی که به این صورت حرکت می‌کند، زود خسته می‌شود و از ادامه حرکت باز می‌ماند و متوقف می‌گردد؛ یعنی بر فرض که در مسیر حرکت خود با مانعی برخورد نکند و از راه منحرف نشود و در پرتگاهی سقوط نکند؛ نوع حرکت به گونه‌ای است که بزودی وامانده می‌شود و قدرت ادامه حرکت را از دست می‌دهد.

بنابراین، خطای در تشخیص؛ عدم دید کافی؛ کندی سرعت؛ خستگی زودرس و بالاخره بازماندن از ادامه مسیر، از معایب و مشکلات این نوع حرکت و راه رفتن است؛ اما کسی که روی دو پا حرکت می‌کند و همانند دیده بانی، همه اطراف را می‌بیند - مخصوصاً که قسمت اعظم حواس انسان در قسمت سر اوست - خطر را به موقع تشخیص می‌دهد و تصمیم لازم را برای گذر از کنار خطرات می‌گیرد؛ نه از مسیر اصلی منحرف می‌شود و نه در پرتگاه‌ها سقوط می‌کند؛ بلکه راه مستقیم را در پیش می‌گیرد و به حرکت خود ادامه می‌دهد؛ علاوه بر این که سرعت مناسبی دارد و زود خسته نمی‌گردد و هرگز متوقف نمی‌شود.

آیا این دو مساویند؟ هرگز! قطعاً اشخاصی که به گونه انسان‌ها حرکت می‌کنند،

هدایت یافته‌تر از کسانی هستند که همانند خزندگان روی سینه حرکت می‌نمایند. بنابراین، مؤمنی که در این آیه شریفه به انسان راست قامت تشبیه شده است و در مسیر مستقیم حرکت می‌کند و نور ایمان او همانند چراغی پر نور، فراسوی او را روشن می‌کند، هدایت یافته‌تر از شخص کافری است که بسان خزندگان روی سینه حرکت می‌کند که نه نوری دارد و نه حرکت سریعی و نه لغزشگاه‌ها را تشخیص می‌دهد و نه توان حرکت طولانی دارد.

علاوه بر همه این‌ها، شخصی که روی سینه حرکت می‌کند، قدرت دیدن آیات و نشانه‌های پروردگار - که در آیات قبل به آن اشاره شد، مخصوصاً آیات الهی که در خلقت آسمان و مخلوقات فراوان، به ویژه خلقت عجیب پرندگان، که شرح آن گذشت - را ندارد؛ اما کسی که بسان انسان راست قامت حرکت می‌کند، تمام این آیات الهی را بخوبی می‌بیند و در آنها تفکر و تأمل و تدبّر و اندیشه می‌کند و به عظمت هرچه بیشتر خالق قادر و توانمند آن پی می‌برد و در طی کردن مسیر هدایت و صراط مستقیم گام‌هایش را محکم‌تر و استوارتر بر می‌دارد.

پیام آیه

ایمان سرچشمه همه خوبی‌ها

همان گونه که گذشت، آیه شریفه در توصیف مؤمنان و کفّار نازل شده است. در مثال‌های گذشته نیز آیاتی در توصیف این دو گروه وجود داشت، آیات و روایات دیگری نیز در این زمینه به چشم می‌خورد.

چرا این قدر از «ایمان» و نقطه مقابل آن «کفر» سخن گفته و بر آن تأکید می‌شود؟ حقیقت این است که ایمان و تقوا سرچشمه همه خیرات و برکات است و بدون اغراق و مبالغه باید گفت که همه چیز در سایه «ایمان» و «تقوا» است.

مؤمن کیست؟

حال که ایمان قلّه‌ای چنین رفیع است و فتح آن، منشأ تمام خوبی‌هاست؛ باید دید که چه کسانی شایسته پوشیدن این لباس با ارزش و صعود به این قلّه پر افتخارند؟ در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، «مؤمن» را در سه جمله کوتاه - اما بسیار پر معنی - چنین توصیف می‌کند: «الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ فَطِنٌ حَذِرٌ^۱» - مؤمن باهوش و زیرک است و با استفاده از همین هوش و زکاوت، از موانع و خطرات آگاه می‌شود و خویش را از خطرات بر حذر می‌دارد؛ اما انسان بی‌ایمان، همچون کسی که بسان خزندگان حرکت می‌کند، از هوش و زکاوت بی‌بهره است و به راحتی در دام حوادث و بلاها گرفتار می‌شود؛ چنین انسانی خیال می‌کند باهوش است؛ ولی با پیمودن راه کفر و بی‌ایمانی، تیشه بر ریشه خویش می‌زند و سرمایه بزرگ عمر خویش را از دست می‌دهد و در نهایت هم به جایی نمی‌رسد و هلاک می‌شود.

مراتب ایمان!

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول الله! می‌ترسم، در صف مؤمنان نباشم! امام فرمودند: چرا؟ آن شخص گفت: زیرا هنگامی که بر سر دوراهی انتخاب برادر مؤمن و پول و ثروت قرار می‌گیرم، منافع شخصی خود را ترجیح می‌دهم. امام فرمود: شما مؤمن هستید؛ ولی ایمان شما کامل نیست!... به خدا قسم در اطراف و اکناف زمین مؤمنینی وجود دارند که تمام دنیا در نظر آنها به اندازهٔ بال مگس ارزش ندارد!^۲

آری! مؤمنانی که مراحل تکامل ایمان را پیموده‌اند، و به قلّه ایمان رسیده‌اند، به گونه‌ای که امام صادق علیه السلام در روایتی آرزوی دیدار آنها را می‌کند و به کسانی که توفیق

۱. میزان الحکمة، جلد اول، صفحه ۳۳۶ (باب ۲۹۱، حدیث ۱۴۵۰).

۲. سفینه البحار، جلد اول، صفحه ۱۴۷.

درک آنها را پیدا می‌کنند سفارش می‌کند که از نور آنها استفاده نمایند، تمام دنیای حرام برای چنین مؤمنانی به اندازهٔ بال مگس نمی‌ارزد. هر چند از حلال دنیا استفاده می‌کنند و این مطلب نباید اشتباه شود!

خداوندا! ما را در پیمودن مدارج ایمان و رسیدن به اوج قلّهٔ این کوه با عظمت موفق بدار!

پروردگارا! هوش و زکاوت و زیرکی مؤمنان واقعی را به ما عنایت فرما تا بتوانیم موانع ترقّی و صعود به بالاترین پله‌های ایمان را به راحتی از سر راه برداریم.

* * *

افراد بخیل

خداوند متعال در آیات ۱۷ تا ۳۳ سوره قلم می فرماید:

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرُنَّ مِنْهُمْ مُصْرِحِينَ *
وَلَا يَسْتَشِيرُونَ * فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ * فَأَصْبَحَتْ
كَالْصَّرِيمِ * فَتَنَّا دُؤَالِ مُصْرِحِينَ * أَنْ أَغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
صَارِمِينَ * فَأَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ * أَنْ لَا يَدْخُلْنَاهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ
مُسْكِينٌ * وَغَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَدِيرِينَ * فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ *
بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ * قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ * قَالُوا
سُبِّحْنَ رَبُّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوُمُونَ *
قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ * عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى
رَبِّنَا رَاغِبُونَ * كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْمَلُونَ

ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که
سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان)
بچینند. و هیچ از آن استثنا نکنند؛ اما عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ
آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند، و آن باغ سرسبز همچون شب

سیاه و ظلمانی شد! صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند، که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید! اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید! آنها حرکت کردند در حالی که آهسته باهم می‌گفتند: «مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود!» (آری) آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند. هنگامی که (وارد باغ شدند و) آن را دیدند گفتند: «حقاً ما گمراهیم!» (آری، همه چیز از دست ما رفته) «بلکه ما محرومیم!» یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت: «آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی‌گویید؟! گفتند: «منزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم بودیم!» سپس رو به یکدیگر کرده به ملامت هم پرداختند * (و فریادشان بلند شد) گفتند: «وای بر ما که طغیانگر بودیم!» * «امیدواریم پروردگارمان (ما را ببخشد و) بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه‌مندیم!» این گونه است عذاب (خداوند در دنیا)، و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می‌دانستند!

دور نمای بحث

مثال‌هایی که در قرآن مجید، برای مجسم ساختن حقایق تربیتی بسیار مهم بیان شده گاه فقط یک تشبیه است و گاه بیان یک داستان و حقیقتی است که در خارج رخ داده که قرآن مجید آن داستان را به منظور تربیت و تعلیم در قالب یک مثال بیان می‌کند؛ آیات هفده‌گانه فوق از قبیل قسم دوم است.

شرح و تفسیر

در آیات قبل سخن از «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ^۱» به میان آمده است. و به دنبال آن، داستان «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ؛ صاحبان باغ» در قالب یک مثال زیبای قرآنی مطرح می‌شود.

۱. این‌ها (مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ) کسانی هستند که نه تنها بخیل هستند و از اموال خود به نیازمندان کمک نمی‌کنند؛ بلکه مانع اتفاق و کمک‌های دیگران نیز می‌شوند!

از تعبیرات این آیات شاید بتوان استفاده کرد که این داستان، بطور اجمالی، قبل از نزول قرآن در میان عرب مشهور بوده است - البته نه با این شرح و تفصیل - و قرآن مجید بابیان برخی از ظرایف و نکته‌های ریز این قصه، سرنوشت و عاقبت افراد بخیل و «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ» را بیان می‌کند.

داستان «صاحبان باغ» در قرآن به این شکل آمده است:

«إِنَّا بَلَوْنَا هُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ» - ای پیامبر ما! ما افراد امت تو را آزمایش می‌کنیم، همان گونه که اصحاب الجنة^۱ و صاحبان باغ را در بوتۀ آزمایش قرار دادیم. در امت‌های گذشته پدری خیر خواه و نیکوکار بود که باغ بسیار وسیع و گسترده و خرّم و سرسبزی داشت. این انسان سخاوتمند به هنگام چیدن میوه‌های باغش فقراء و مستمندان را خبر می‌کرد تا به باغ او بیایند و از آن استفاده کنند و سهم خود را ببرند. به واسطۀ همین نیکوکاری، باغ مذکور سال به سال آبادتر و پر ثمرتر می‌شد.

پدر سخاوتمند از دار دنیا رفت فرزندان به جای مانده از پدر - برخلاف او - انسان‌های بخیل و کوتاه نظری بودند؛ آنها معتقد بودند که تمام باغ و میوه‌های آن حقّ خود آنهاست و هیچ کس در آن سهمی ندارد. زبان حال این جوان‌های ناپخته دنیاطلب این بود که راه و روش پدر ما اشتباه بوده است! چرا نیازمندان که هیچ زحمتی برای به ثمر نشستن این محصولات نکشیده‌اند و هیچ سرمایه‌ای برای این باغ هزینه نکرده‌اند، از میوه‌های باغ ما استفاده کنند؟!

آیا آنها از ما طلبی دارند؟! آیا ارث پدرشان را از ما می‌طلبند؟! ما باید راهی را در پیش بگیریم که حق را به صاحب حق - که همانا خودمان هستیم - برسانیم! اصلاً به ما چه ربطی دارد که عدۀ‌ای نیازمند و گرسنه‌اند! چرا انسان‌های نیازمند زنده‌اند؛ بروند و بمیرند!

۱. در مورد این که این باغ کجا بوده، در میان مفسران اختلاف است؛ برخی محلّ آن را «یمن» می‌دانند؛ عدۀ‌ای شهر بزرگ «صنعا» را احتمال داده‌اند؛ گروه سوم، محلّ آن را «حبشه» معرفی کرده‌اند و گروه چهارم «شام» را انتخاب کرده‌اند و پنجمین نظریه «طائف» را برگزیده است؛ ولی مشهور همان احتمال اوّل است. (تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۳۹۳)

آنها برای تحقق بخشیدن به این افکار شیطانی، نقشه‌ای کشیدند:

«إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَثْنُونَ» - نقشه شیطانی آنها این بود که با یکدیگر هم قسم شدند که صبح هنگام، زمانی که همه مردم در خوابند؛ یعنی قبل از طلوع آفتاب و اول طلوع فجر، به همراه کارگران و غلامان خود به باغ بروند و بدون استثناء تمام میوه‌های باغ را^۱ بچینند و بسته بندی کنند تا وقتی که فقراء و مستمندان خبردار می‌شوند و برای گرفتن کمک به باغ می‌آیند، کار تمام شده باشد و آنها بی نصیب شوند! این نقشه را کشیدند و به امید اجرای آن در صبحدم فردا به خواب فرو رفتند.

«فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ» - «طائف» به معنای طواف کننده است، طواف کنندگان خانه خدا را به همین جهت «طائف» می‌گویند. در ادبیات عرب این لفظ بر «بلای شبانه» نیز اطلاق می‌شود. یکی از بلاهای شبانه، سرقت‌ها و دزدی هاست که معمولاً در شب رخ می‌دهد و به این جهت به آن طائف گفته می‌شود که دزد به هنگام شب در اطراف خانه مورد نظر می‌چرخد و طواف می‌کند تا نقطه آسیب‌پذیر را بیابد و از آنجا وارد شود. به هر حال، «طائف» در اینجا به معنای بلای شبانه است. صاحبان باغ به خواب فرو رفتند. آه مظلومان دامن آنها را گرفت و شبانگاه بلای الهی بر باغ محبوب آنها نازل شد و تمام هستی آنها را نابود کرد.

«فَاصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ» - صبح هنگام از آن همه میوه و طراوت و زیبایی و گل و بوته، هیچ خبری نبود و بر اثر بلای شبانه الهی، تمام آن باغ، همانند قطعه‌ای ذغال شده بود. راستی چه بلایی نازل شده بود؟ شاید صاعقه بود. صاعقه‌ای از آسمان مأموریت

۱. این تصمیم آنها نشانگر آن است که کار آنها ناشی از نیاز نبود؛ بلکه ناشی از بخل و ضعف ایمان بود؛ زیرا انسان هر مقدار نیاز داشته باشد، می‌تواند مقدار کمی از محصول یک باغ پر در آمد را به نیازمندان اختصاص دهد. البته برخی از مفسرین جمله «وَلَا يَسْتَثْنُونَ» را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرده‌اند و آن اینکه «اصحاب الجنة» به هنگام این تصمیم «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» و به تعبیر فارسی امروز «ان شاء الله» نگفتند، یعنی آنقدر مغرور بودند که خود را از گفتن این جمله بی‌نیاز دیدند؛ ولی تفسیر اول صحیح‌تر است؛ زیرا با اصل ماجرا تناسب بهتری دارد. (تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۳۹۴)

پیدا می‌کند که در یک لحظه آن باغ سرسبز را باتمام میوه هایش تبدیل به خاک و خاکستر کند و این کار را انجام داد.

صد درجه حرارت برای از بین بردن آن باغ کافی بود؛ ولی صاعقه‌ای با پانزده هزار درجه حرارت چه می‌کند! این مقدار حرارت هر فلزی را ذوب نموده و آن را از بین می‌برد تا چه رسد به درخت و میوه و مانند آن!

«فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ أَنْ اَعْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ» - صاحبان باغ، صبح هنگام بی خبر از بلای نازل شده شب گذشته از خواب برخاستند و یکدیگر را صدا کردند که: اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید، «عجله کنید!»، «زودتر بیدار شوید!» برخیزید و به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید. به هر حال همگی از خواب برخاستند و با تمام امکانات و لوازم از خانه خارج شدند.

«فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ وَ غَدُوا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ» - آنها با سرو صدا یکدیگر را از خواب بیدار کردند و هنگام خروج از منزل، بسیار آهسته با یکدیگر سخن می‌گفتند. سخنان آهسته و درگوشی آنها به یکدیگر این بود که: «مواظب باشید، امروز نباید حتی یک فقیر و نیازمند با خبر شود!»

آری! آنها تصمیم داشتند که صبحگاهان با قدرت از آمدن مستمندان جلوگیری کنند و شاید چند نفر قدرتمند را هم مأمور کردند که اگر فقری علی رغم همه احتیاط‌هایی که آنها کرده بودند، خبر دار شود و به سوی باغ آنها آید، جلوی او را بگیرند و مانع از ورودش به باغ شوند.

«فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» - آنها با کمال احتیاط به حرکت خود به سوی باغ ادامه دادند و همه چیز را مطابق نقشه خود اجرا شده می‌دیدند؛ ولی هنگامی که نزدیک باغ شدند، با کمال تعجب و حیرت، اثری از آن طراوت و سرسبزی ندیدند! نه نسیمی می‌وزید! نه مرغی صدا می‌کرد! نه صدای جویباری می‌آمد! نه میوه‌ای وجود داشت! نه از درختان خبری بود! خلاصه از آن باغ سرسبز،

جز مشتی ذغال و خاکستر اثری نبود! اینجا بود که به اشتباه خود اعتراف کردند و خود را گمراه نامیدند و راه و روش پدر را تأیید کردند.

«قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ» - ظاهراً یکی از برادران، که عاقل‌تر از بقیه بود، از ابتدا با این تصمیم و حرکت مخالف بود و اصرار داشت که بر طبق سنت پدر عمل شود؛ ولی چون در اقلیت بود، کسی به حرفش گوش نداد. به این جهت وقتی که این صحنه وحشتناک و عبرت‌آمیز را مشاهده کرد، به آنها گفت:

«مگر به شما نگفته بودم که چرا خدا را تسبیح نمی‌کنید و از قدرت و عظمت خداوند غافلید، جلوی این نیازمندان را نگیرید، این کار صحیحی نیست، آه آنها خرمن زندگی شمارا آتش می‌زند.»

«قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ» - آنها که همه چیز را از دست رفته دیدند و سخنان برادر نیز همانند شلاق بر وجدان به خواب رفته آنان فرود آمد؛ ناگهان از خواب غفلت بیدار شدند و به گناه خود اعتراف کردند؛ هم زبان به تقدیس و تسبیح پروردگار گشودند و هم اعتراف به ظالم بودن خود کردند. آنها هم بر خویشتن ظلم نمودند و هم بر فقراء و نیازمندان ستم کردند. سپس به ملامت و سرزنش یکدیگر پرداختند و هر کدام سعی می‌کرد گناه را بر گردن دیگری بیندازد؛ همان گونه که این عمل، راه و رسم همه گناهکاران است که گناه خود را به دیگری نسبت می‌دهند.

آری! آنان که در ابتدای صبح همدیگر را با صدای بلند از خواب بیدار می‌کردند و به هنگام حرکت به سوی باغ یکدیگر را سفارش به احتیاط و سکوت می‌نمودند؛ اکنون یکدیگر را متهم می‌کنند!

نکته جالب آیه «قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» این است که بلا و عذاب نازل شده را ظلمی از ناحیه خداوند تلقی نکردند؛ بلکه خداوند را از هر گونه ظلم و تعدی

مبری دانستند و خود را عامل این عذاب معرفی نمودند. آنها با این جمله اعلان کردند که چون ظلم به دیگران کردند، مستحقّ این عذاب بودند و از ناحیه خداوند هیچ ظلمی بر آنها نشده است و کار خداوند عین عدالت و حکمت بود؛ بلکه نوعی لطف در حقّ آنها محسوب می‌شد. زیرا با این عذاب، وجدان خفته آنها بیدار شد و به سوی خدا بازگشتند.

«قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ؛ (و فریادشان بلند شد) گفتند: وای بر ما که طغیانگر بودیم!» خدایا! نعمت‌های تو، ما انسان‌های کم ظرفیت را مست کرد! و این مستی و غفلت از صاحب نعمت باعث شد که از راه تو منحرف شویم! خدایا ما نمی دانستیم که آنچه به ما لطف کرده‌ای همه‌اش مال مانیست؛ بلکه ما امانتدار توایم و سهم نیازمندان در اموال ما تأمین شده است و این خود یک آزمایش الهی است. پس از این توبه و ندامت و پذیرش گناه و اقرار به آن، دست به دعا برداشتند و چنین گفتند:

«عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ» - اصحاب الجنة که بر اثر سیلی عذاب الهی از خواب غفلت بیدار شده بودند و از آنچه اتفاق افتاده بود، عبرت گرفتند؛ پس از توبه و بازگشت به خدا چنین گفتند: «امید داریم پروردگارمان (مارا ببخشد و) بهتر از آن (باغی که گرفتار عذاب الهی شد) به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه‌مندیم!» ما تصمیم می‌گیریم از این پس بخیل نباشیم و سهمی برای فقرا و نیازمندان در اموال خود قرار دهیم.

آنها با این توبه و دعا، عزمشان را جزم کردند و با جدّیت مشغول کار بر روی زمینی شدند. طبق روایتی، ابن مسعود نقل کرده است زمانی نگذشت که به لطف خداوند باغی بهتر و سرسبزتر از باغ قبلی نصیب آنها شد.^۱ البته برخی از مفسران هم معتقدند که چون شرائط توبه جمع نبود، توبه آنها پذیرفته نشد.^۲

۱. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۲۳۷.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۴۰۳.

«كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُونَ» - در این آیه شریفه که به عنوان نتیجه گیری کلی از این داستان است و در واقع هشدار است به تمام کسانی که به نوعی قصه زندگی آنها مشابه داستان «اصحاب الجنة» می باشد، می فرماید: «این گونه است عذاب (خداوند در دنیا)، و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است، اگر می دانستند!»؛ یعنی، هر کسی که دارای امکانات و اموال و ثروتی است و به شکلی می تواند به نیازمندان کمک کند؛ ولی بخل بورزد و نه خود قدمی در این راه بردارد و نه اجازه دهد دیگران چنین کارهای خدا پسندانه ای انجام دهند، مطمئن باشند که عذاب دنیا و آخرت در انتظار آنهاست؛ البته لازم نیست همواره صاعقه آسمانی، هستی بخیلان را بر باد دهد؛ بلکه خداوند در هر زمانی مأموران و یژه ای برای این کار در نظر می گیرد؛ آفت ها، جنگ ها، سیلاب ها، بیماری های لاعلاج، خشکسالی ها، بی برکت شدن ها و مانند آن، همه مأموران الهی در این زمینه اند.

پیام های آیات فوق

۱ انحصار طلبی بلایی خطرناک!

هرگاه علاقه به مال و ثروت دنیا در مسیر اعتدال و به عنوان یک وسیله و پلی برای رسیدن به مقصود مطرح باشد، چیز مذمومی نخواهد بود؛ اما اگر به عنوان یک هدف باشد، بدون شک مورد مذمت است، همان گونه که علاقه افراطی به مال دنیا - که میوه های شوم و زشتی چون انحصار طلبی تولید می کند - بسیار زشت و ناپسند است. به این جهت، اسلام، نه تنها حقوق واجب مالی را وضع می کند و مسلمانان را مکلف به پرداخت آن می نماید، بلکه به انفاق های مستحب نیز سفارش می کند تا بدین وسیله از تولد یا رشد درخت زشت «انحصار طلبی» جلوگیری کند.

خطر «انحصار طلبی» آن گاه روشن ترمی شود که دریابیم که دود آن فقط به چشم «انحصار طلبان» نمی رود؛ بلکه مانند برخی دیگر از گناهان، کل جامعه را در بر

می گیرد؛ زیرا گاه آه مظلومان و نیازمندان و مساکین تبدیل به طوفانی می شود و سراسر جامعه را فرا می گیرد.

بنابراین باید خود را از این صفت زشت پاک کنیم و قسمتی از اموالمان را - در حدّ وسیع و امکانات - در اختیار نیازمندان و محرومان جامعه قرار دهیم و در این امور به پیشوایان بزرگوارمان، امامان معصوم علیهم السلام اقتدا کنیم.

در حالات امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت باغی داشتند، که هنگام رسیدن میوه ها، دستور می داد که از چهار طرف باغ، دیوارها را سوراخ کنند تا فقرا و نیازمندان براحتی از میوه های آن باغ استفاده کنند. ظاهراً علت این عمل امام آن بود که گرچه باغ در داشته، ولی کسانی که از قسمتی از باغ عبور می کردند که در باغ آنجا نبود، لازم نباشد دور بزنند و از در باغ وارد شوند؛ بلکه از همان قسمت، جایی که دیوار خراب شده بود، وارد شوند و از میوه ها استفاده کنند.^۱

۲ هدف از بلاها و عذابها

بلاها، عذاب ها، گرفتاری ها، بیماری ها، مشکلات اجتماعی و فردی، گرانی ها، تورّم و مانند آن، همیشه به منظور مجازات نیست؛ بلکه گاهی همانند شوکی که طبیب برای به هوش آوردن مریض خود بر او وارد می کند، برای بیداری و تربیت انسان های غافل است.

عذابی که بر «اصحاب الجنّه» وارد شد - طبق نظریه کسانی که معتقدند سرانجام آنها توبه کردند - به همین منظور بود و بدین جهت آنها از کرده خود پشیمان شدند و به درگاه الهی باز گشتند و توبه کردند و خداوند هم توبه آنها را پذیرفت و باغی بهتر از آنچه داشتند به آنها عنایت کرد تا همانند پدرشان به کمک نیازمندان و فقرا بشتابند.

۱. وسائل الشّیعه، جلد ۶، ابواب زکات الغلات، باب ۱۸، حدیث ۲.

۳ رابطة «گناه» و «قطع روزی»

«گناه»، «عصیان»، «نافرمانی» و «تخلف از دستورات الهی» نه تنها در جهان آخرت گریبانگیر انسان می شود و او را بیچاره می کند، بلکه آثار آن در دنیا نیز مشهود است. این بحث شیرین - که نشانگر دو بعدی بودن دین می باشد؛ نه تک بعدی بودن آن - در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام انعکاس گسترده ای دارد.^۱

آیات فوق نیز اشاره به همین مطلب دارد که «بُخِلَ» و بدتر از آن «جلوگیری از انفاق دیگران»، نه تنها باعث زیادتر شدن ثروت و اموال انسان نمی شود؛ بلکه همانند آتشی است که خرمن دارایی انسان را تهدید می کند و چه بسا آن را به آتش بکشد و انسان را در همین دنیا بیچاره کند!

در روایتی از امام باقر علیه السلام - که نمونه ای از روایات فراوانی است که در این زمینه وارد شده - آمده است: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَدْرَأُ عَنْهُ الرِّزْقُ وَتَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: إِذَا قَسَمُوا لِيَصْرَمُهَا مُصْبِحِينَ...» - گاه انسان گناهی می کند که سبب قطع روزی او می شود. امام سپس به آیات مورد بحث استدلال کردند.^۲

از ابن عباس نقل شده که: رابطة گناه و قطع روزی از آفتاب هم روشن تر است؛ همان گونه که خداوند آن را در سورة «ن والقلم» بیان فرموده است.^۳ نتیجه این که «گناه» رابطة روشنی با «قطع روزی» دارد و اگر کسی طالب دنیاهم باشد، باید گناه را ترک کند.

۴ لجاجت یا بازگشت؟

معمولاً وقتی انسان ها نتیجه اعمال زشت خود را در این دنیا مشاهده می کنند، دوره در پیش دارند؛ «لجاجت» یا «بازگشت». برخی که این حوادث همانند زنگ

۱. این بحث را بصورت مشروح در کتاب «تحقیقی پیرامون نماز باران» آورده ایم.

۲. تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۹۵. (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۴۰۶)

۳. تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۳۷. (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۴۰۶)

خطر، آنها را از خواب غفلت بیدار می‌کند، این بلاها را لطفی از ناحیه پروردگار تلقی می‌کنند و از خطاها و اشتباهات گذشته شرم‌منده و خجل می‌شوند و به درگاه خداوند باز می‌گردند و توبه می‌کنند و خداوند هم بدون شک الطافش را شامل چنین انسان‌هایی خواهد کرد.

عده‌ای دیگر که خواب آنها بسیار عمیق است و هیچ چیز جز مرگ آنها را از این خواب غفلت بیدار نمی‌کند؛ نه تنها این حوادث آنها را بیدار نمی‌کند و در ادامه راه خطا و اشتباه خود متوقف نمی‌شوند، بلکه بر سرعت خود در راه معصیت الهی می‌افزایند و راه لجاجت را می‌پیمایند، اینها در حقیقت با سعادت خود لجاجت نموده و هر چه به پیش می‌روند، امید به نجات آنها کمتر می‌شود و از رحمت حق دورتر می‌شوند.

لجاجت، ناشی از رذائل اخلاقی است که سرچشمه اصلی آن جهل و نادانی انسان است و ثمرات شوم و نامیمونی را در طول تاریخ برای افراد و جوامع به بار آورده است.^۱

طبق برخی از روایات، «اصحاب الجنّه» راه اول را انتخاب کردند و دست به دامان لطف الهی زده و از گذشته خود توبه کردند و خداوند هم به آنها الطاف فراوانی کرد. افرادی مانند ابولهب‌ها، ابوسفیان‌ها و معاویه‌ها، راه لجاجت را در پیش گرفتند و ملعون تمام خوبان تا روز قیامت گشتند.

۵ رابطه «تسبیح» و «توبه»

در آیات فوق، هنگامی که «اصحاب الجنّه» متوجه اشتباه و گناه خود می‌شوند و به درگاه الهی باز می‌گردند، توبه خود را با تسبیح خداوند آغاز می‌کنند: «قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»

۱. شرح مباحث مربوط به «لجاجت» را در کتاب «اخلاق در قرآن»، جلد دوم، صفحه ۲۱۱ به بعد مطالعه فرمائید.

در داستان حضرت یونس علیه السلام - در آیه ۸۷ سوره انبیاء - نیز همین معنی به چشم می خورد. آن حضرت پس از این که متوجه ترک اولی از جانب خودش شد، در مقام توبه به خداوند عرض کرد: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» - در این آیه شریفه نیز ابتدا تسبیح خداوند سبحان مطرح شده است و سپس توبه. در داستان حضرت موسی علیه السلام، در آیه ۱۴۳ سوره اعراف نیز همین مطلب آمده است.

سؤال: راستی رابطه بین «تسبیح» پروردگار و «توبه و ندامت» چیست؟

پاسخ: شخصی که مرتکب گناه و اشتباه می شود، در حقیقت برخی از صفات خداوند را که به این عمل او ارتباط دارد، به خوبی نشناخته و یا در عمل انکار کرده است؛ مثلاً شخصی که دست به دزدی می زند، صفت رازقیّت خداوند را نشناخته و یا در عمل انکار کرده است، و هنگامی که به اشتباه خود پی می برد، اول اعتقاد خویش را اصلاح و پروردگار را تسبیح و تنزیه نموده و او را از هر عیب و نقصی مبری می کند و سپس به اصلاح کردار اشتباه خود می پردازد و با توبه و اعمال شایسته، گذشته خویش را جبران می نماید.

نتیجه این که گناه از دو عامل نشأت می گیرد؛ نخست عامل اعتقادی و دیگر عامل رفتاری و کرداری. بنابراین توبه هم باید هم اعتقادی باشد و هم رفتاری.

اکنون^۱ مابه بلاهای مختلفی گرفتار شده ایم که نتیجه اعمال و کردار و اعتقادات خود ماست؛ از یک سو خشکسالی بیداد می کند و در همه جا ملموس و محسوس است؛ حتی در برخی شهرستان ها، مانند اصفهان که در کنار زاینده رود قرار دارد، آب جیره بندی شده است و در آبادان که در محاصره دو رودخانه خروشان کارون و اروندرود قرار دارد، تهیه آب آشامیدنی مشکل ساز می شود؛ سایر مناطق نیز وضعیّت مناسبی ندارند؛ از سوی دیگر «جنگ مطبوعات» و تهمت ها و افتراها و شایعات آنها

۱. منظور تابستان سال ۱۳۷۹ می باشد.

پایانی ندارد و برخی از آنها با جسارت تمام مقدسات را نشانه گرفته‌اند که قلم از ذکر نمونه‌های آن شرم می‌کند.^۱

از سویی، توطئه‌های دشمن روز به روز گسترده‌تر، پیچیده‌تر و خطرناک‌تر می‌شود و بدتر از همه، اختلافات و درگیری‌های لفظی گروه‌ها و احزاب سیاسی، مشکلات مردم را به فراموش سپرده است و...

آیا این بلاها نباید مارا وادار به بازگشت به سوی خداوند کند؟ آیا این مشکلات و گرفتاری‌ها نباید مارا به سمت تسبیح و تنزیه پروردگار و سپس توبه و انابه به درگاه پرفیض و رحمت بی‌انتهایش سوق دهد؟

پروردگارا! بلاها و عذاب‌هایی که خود موجب آن هستیم را مایه بیداری ما قرار ده.

بار الها! راه توبه و انابه و بازگشت به سوی خودت را به ما نشان ده و توفیق توبه را به ما ارزانی فرما.

* * *

۱. قسمتی از این هججه‌ها در نامه اعتراضیه‌ای که جمعی از فضلا و مدرّسین حوزه علمیه قم به وزارت ارشاد نوشته‌اند در شماره ۳۵۶۱ روزنامه وزین قدس، به تاریخ ۱۳۷۹/۲/۱۷ درج شده است. و قسمتی دیگر از آن، در مقاله‌ای تحت عنوان «کاملاً پهلوی به پهلوی» در کیهان روز ۷۹/۴/۱۸ به چاپ رسیده است. کتاب «آزادی یا توطئه!» نیز بطور جامع و مفصل کارنامه مطبوعات شبهه افکن را به نقد کشیده است. پروردگارا! ما از این گونه سخنان و تفکرات بیزار می‌جوئیم، جامعه ما را از اثرات آن حفظ فرما!

موضع‌گیری در مقابل سخن حق

خداوند در آیات ۴۹، ۵۰ و ۵۱ سوره مدثر می‌فرماید:

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ * كَانَتْهُمْ حُمْرُ مُسْتَنْفِرَةٍ * فَارَتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ؛

چرا آنها از تذکر روگردانند؟! همانند گورخرانی که از (مقابل) شیری رمیده و فرار کرده‌اند!

دورنمای بحث

خداوند در این آیات سه گانه - که در بحث ما آخرین مثال از مثال‌های شیرین و زیبای قرآن مجید را تشکیل می‌دهد - جمعیت متعصب و لجوج بت پرستان را، که از تذکرات پیامبر اسلام ﷺ و آیات قرآن فرار می‌کنند، به گورخرانی رمیده تشبیه کرده است که از صدای شیر فرار می‌کنند.

شرح و تفسیر

«فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ» - قرآن مجید پس از نقل گفت وگوی بهشتیان و

جهنمیان، این سؤال را مطرح می‌نماید که چرا جهنمیان (در دنیا) از تذکر و یاد آوری رویگردانند؟

کلمه «تذکره»، که در این آیه شریفه آمده است، نه بار در قرآن مجید تکرار شده است و اتفاقاً در تمام این موارد نه گانه، منظور از آن «قرآن مجید» است. کلمه «ذکر» که هم خانواده این کلمه است، پنجاه مورد در قرآن آمده است و در بسیاری از موارد، مراد از آن «قرآن مجید» است؛ مثلاً در آیه ۶ سورة حجر آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» که منظور از نزول ذکر بر پیامبر اسلام ﷺ همان نزول قرآن است.

به این جهت به پیامبر اسلام ﷺ که آورنده «تذکره»، «ذکر» و «قرآن مجید» است، «مُذَكَّر» اطلاق شده است. در آیات ۲۱ و ۲۲ سورة غاشیه آمده است: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ؛ پس (ای پیامبر ما! شما) تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده‌ای. تو سلطه گر (و مسلط) بر آنها نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی!»

بنابراین، قرآن مجید «ذکر» است و پیامبر اسلام ﷺ «مذکر» و یادآوری کننده. ولی افسوس که برخی از انسان‌های لجوج حاضر نیستند حتی به تذکرها و یادآوری‌ها گوش بدهند، بلکه از آن فرار می‌کنند.

«كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفَرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» - «حُمْر» جمع «حمار» است و چون مطلق است و قیدی ندارد شامل همه اقسام درازگوش می‌شود؛ ولی منظور از «حمار» در اینجا «دراز گوش اهلی» تربیت یافته انسان نمی‌باشد؛ بلکه مراد «حمار وحشی» یا «گورخر» است^۱، زیرا اولاً گورخر نسبت به «دراز گوش اهلی» فراری‌تر است؛ بنابراین از قید «مستنفرة» (رمیده) که برای «حُمْر» آورده شده، معلوم می‌شود گورخر مراد است.

۱. «گورخر» مرکب از «گور» به معنی «صحرا» و «خر» است و لذا به آن، خر وحشی و «خر صحرایی» نیز می‌گویند. (تفسیر نمونه، جلد ۲۵، صفحه ۲۶۳)

ثانیاً: در آیه شریفه سخن از «حمار» و «شیر» است^۱ و روشن است که «گورخر» با «شیر درنده» مناسب‌تر از «حمار اهلی» است؛ مخصوصاً که شیر علاقه خاصی به شکار گورخر دارد و گورخرها در مقابل شیر خیلی وحشت می‌کنند، به گونه‌ای که هرگاه از دور صدای شیر را بشنوند گیج می‌شوند و عنان و اختیار از کف می‌دهند و حتی اگر به صورت یک گله هم باشند، پراکنده شده و فرار می‌کنند.

حقیقتاً قرآن همه چیز را در سطح عالی بیان می‌کند؛ مثال‌های قرآن هم در سطح بسیار بالایی است؛ یعنی کامل‌ترین نوع فرار در این مثال زیبا ترسیم شده است و این از شاخه‌های فصاحت قرآن مجید است.

راستی چرا بت پرستان از تذکرات انبیاء فرار می‌کنند؟ چرا از درهای باز شده بهشت، که به سوی آن خوانده شده‌اند، به سوی جهنم فرار می‌کنند؟ چرا از نور به طرف ظلمت می‌روند؟ چرا از مکان امن و امان به سمت پرتگاه‌ها و لغزشگاه‌ها می‌روند؟

وقتی انسان به این آیات و امثال آن فکر می‌کند و برخی روایاتی را که در این زمینه آمده است مورد مطالعه قرار می‌دهد، اعجابش افزون‌تر می‌شود.

بت پرستان لجوج به شکل‌های مختلف و بهانه‌های گوناگون از ندای حق فرار می‌کردند؛ برخی از آنها برای جلوگیری از ندای حق پنبه در گوش خود فرو می‌کردند. در یکی از روزهایی که «اسعد بن زرارة» - یکی از کفار مدینه - برای تهیه ساز و برگ جنگی و سایر مایحتاج خود، به مکه آمده بود، عزم زیارت کعبه نمود، هنگام ورود در کنار در مسجد الحرام یکی از کفار مکه را مشاهده نمود که با کیسه‌ای پر از پنبه آنجا نشسته و به هرکس وارد مسجد می‌شود سفارش می‌کند که از این پنبه‌ها در گوش خود فرو کند!

۱. «قسوره» از ماده «قسر» (به معنی قهر و غلبه) گرفته شده و یکی از نامهای «شیر» است و بعضی آن را به معنی «تیر انداز» و یا «صیاد» نیز تفسیر کرده‌اند؛ ولی معنی اول در اینجا مناسبتر است. (تفسیر نمونه، جلد ۲۵، صفحه ۲۶۳)

«اسعد» علت این کار را جویا می‌شود، به او می‌گویند: در کنار خانه خدا «ساحر» و جادوگری به نام «محمد» نشسته که با سخنانش مردم را جادو می‌کند. برای جلوگیری از تأثیر سخنان او باید پنبه در گوش خود بنهید تا سخنانش را نشنوید و...^۱ عده‌ای دیگر به هنگام شنیدن سخنان منادیان حق انگشتان خویش را در گوش فرو می‌کردند تا مبادا سخنان جذّاب پیامبران خداوند را بشنوند؛ بلکه گاهی به این هم اکتفاء نمی‌کردند و لباس‌هایشان را نیز بر سر می‌کشیدند تا به هیچ وجه سخن حق را نشنوند. حضرت نوح پیامبر علیه السلام در این مورد خطاب به خداوند چنین می‌گوید:

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا^۲

و من هر زمان آنها (مشرکان و بت پرستان) را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند.

عده‌ای دیگر به هنگام تلاوت قرآن به ایادی خود دستور می‌دادند که جنجال آفرینی کنند و با سوت و کف و داد و فریاد مانع شنیدن نوای زیبای قرآن شوند. خداوند کریم در آیه ۲۶ سورة فصلت در این باره می‌فرماید:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلُونَ
کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید؛ و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید، شاید پیروز شوید!

خلاصه این که بت پرستان و مشرکان به روش‌های گوناگون مردم را از شنیدن صدای حق فراری می‌دادند و مانع رسیدن ندای منادیان حق به گوش آنها می‌شدند.

۱. مشروح داستان «اسعدین زرارة» را در جلد اول این کتاب، صفحه ۲۳، مطالعه فرمائید.

۲. سورة نوح، آیه ۷.

دوباره می‌پرسیم:

چرا اینها از تذکرات پیام آوران الهی فرار می‌کردند؟

چرا دشمن نجات و هدایت و سعادت خویش بودند؟

جواب همه این سؤالات چهار جمله است: «لجاجت»، «حماقت»، «تعصّب بیجا» و «جهالت».

آری! این امور است که مانع شنیدن سخن حق و باعث فرار انسان از حق می‌شود.

خداوندا! به ماتوفیق ترک این رذائل چهارگانه را عنایت فرما تا بتوانیم ندای حق

را بادل و جان پذیرا باشیم!

پیامهای آیه

۱ قرآن «ذکر» و پیامبر «تذکر دهنده» است

سؤال: چرا از قرآن به «ذکر» و «تذکره» و از پیامبر اسلام ﷺ به «مذکر» تعبیر شده

است؟ چه رازی در این تعبیر است؟

پاسخ: دو نکته بسیار مهم، که سرچشمه معارف بلندی است، در این تعبیرات به

چشم می‌خورد:

۱- از آیه مورد بحث و برخی دیگر از آیات و روایات می‌توان استفاده کرد که

وظیفه پیامبران «یادآوری» است؛ یعنی در ذات و فطرت پاک بشر، روح ایمان و

حقیقت تعلیمات انبیاء به مقتضای «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» وجود دارد؛ نه

تنها اصول دین، بلکه فروع دین نیز در اعماق فطرت بشر ریشه دارد.

بنابراین، کار انبیاء و اولیاء یادآوری مسائل فطری است، تا فطرت فراموش شده

هر انسان را بیدار نموده و توحید و یکتا پرستی و معاد و جهان پس از مرگ را که در

اعماق جان انسان شناخته شده است دوباره برای بشر بشناساند. روح عدالت خواهی و تقوا را که در درون جان انسان است به خاطر او بیاورند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه این وظیفه انبیاء را بسیار زیبا توضیح داده است. آن حضرت در پاسخ این سؤال که چرا خداوند پیامبران را برانگیخت؟ می فرماید:

«لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيَذْكُرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ، وَ يُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ...» - بعثت پیامبران اهداف مختلفی دارد. از جمله:

۱- پیمان فطرت را از مردم بخواهند تا ادا کنند. از این جمله معلوم می شود که خداوند در درون جان انسان پیمانی را با بندگانش بسته است که انسان موظف است آن را ادا کند. و شاید پیمان «الست» که در آیه ۱۷۲ سوره اعراف به آن اشاره شده است، همین پیمان فطرت باشد.

۲- نعمت های فراموش شده را به یاد انسان آورند. این هم نوعی تذکر و یاد آوری است که انسان اگر اعماق وجودش را بکاود، این نعمت ها را در درون جان خود می یابد، ولی آنها را فراموش نموده است؛ زیرا غرق در مادیات شده و خاصیت عالم ماده غفلت است. آری! دنیا غافل کننده است.

۳- از طریق استدلالات عقلی (علاوه بر مسائل فطری) بر آنها اتمام حجت کنند و تعلیمات آسمانی و فرمان های الهی را به بشر برسانند.

۴- چهارمین هدف از بعثت پیامبران این است که زمینه ها و گوهر های درون فطرت و عقل انسان ها را کشف و استخراج کنند.

پیامبران همانند باغبانانی هستند که دانه ها را خلق نمی کنند، بلکه آنها را در زمین آماده قلب و جان انسان پرورش می دهند تا بخوبی برویند و رشد کنند. انبیاء «مذکر» هستند، یعنی معلومات درون جان انسان را به او یاد آوری می کنند. این مطلب را شاعر چه زیبا به شعر در آورده است:

گوهر خود را هویدا کن، کمال این است وبس!

خویش را در خویش پیدا کن، کمال این است وبس!

و در آیات و روایات نیز شواهدی دارد؛ از جمله در روایتی از وجود مقدس پیامبر اسلام ﷺ آمده است: «الْإِنْسَانُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»^۱ یعنی مردم با تمام تفاوت‌هایی که دارند، همه دارای وجود با ارزشی هستند یعنی وجود آنها همچون معادل گرانبهاست که باید زیر نظر معدن شناس استخراج شود.

بنابراین، اولین نکته این تعبیرات این است که اصول دین و اصول فروع دین در فطرت ما ریشه دارد و کار انبیاء یادآوری همان فطرت انسان است.

نکته دوم، مطلبی است که در آیه ۲۶ سوره غاشیه آمده است. مبنی بر این که وظیفه پیامبر فقط تذکر و یادآوری است و هیچ‌گونه تسلط و سلطه‌ای بر آنها ندارد؛ یعنی دین اجباری نیست بلکه پیامبر فقط معارف را به مردم یادآوری می‌کند، ولی نمی‌تواند آنها را مجبور به قبول آن کند، بلکه مردم باید خود حرکت کنند و دین را بپذیرند و به آن عمل کنند.

رسول خدا نیز بت پرستان را مجبور به پذیرش دین نمی‌کرد، بلکه از آنها می‌خواست که به دعوت او گوش فرادهند و سپس هر گونه خواستند تصمیم بگیرند که متأسفانه برخی از آنان حتی راضی نبودند گوش کنند!

۲ ندای حق را باید گوش داد!

دومین پیام آیه این است که انسان باید ندای حق را از هر کس که باشد بشنود؛ حتی بچه‌ای که کوچکتر از اوست اگر حرف حقی زد بپذیرد، دشمن اگر سخن حق گفت قبول کند. خلاصه، سخن حق را از هر کس که باشد باید بپذیرید.

۱. بحار الانور، جلد ۵۸، صفحه ۶۵، حدیث ۵۱.

۳ اسباب تذکر

عوامل تذکر تنها سخنان پیامبران و آیات قرآن نیست، بلکه تمام حوادثی که در اطراف انسان رخ می دهد عامل تذکر است؛ خشکسالی ها، بیماری ها، جنگ ها، سیلاب ها، زلزله ها، حوادث وحشتناک و ...

هر حادثه ای معلول علتی است که باید آن را یافت و عبرت گرفت. تجربه نشان داده است که برای هرکس وقتی حادثه ای هرچند کوچک، مثل زخم شدن دست، رخ دهد، باید سراغ علت آن رود. شاید حرف تندى زده، یا بد خلقی کرده است.

خلاصه، تا چیزی نباشد چیزی نمی شود، البته خود این حوادث هم از الطاف خداست. چون اگر شلاق نزنند، بیدار نمی شویم، جریمه نکند هوشیار نمی گردیم. خدایا! به عظمت قرآن مجید، این تذکره بزرگ تو، و به حرمت مذکر آن، ما را در مقابل اسباب مختلف تذکر هوشیار و بیدار فرما!

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

پایان